شرح نصاب

محمد بن فصیح بن محمد

از شروح بسیار خوب و کم نظیر است و بطوریکه در دیباچه
صفحه ۲ نگاشته استادش قطعه هائی بنصاب الحاق واضافه
کرده بوده که شارح ضمن شرح القطعات را تعیین نموده که
ذیلاً بانها اشاره میشود

ص ۱۵ پنج بیت
ص ۳۵ پنج بیت
ص ۱۴۰ سه بیت
ص ۱۶۴ یک قطعه









بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وثنای نامحدود وشکر وسپاس نامعدود حضرت علیم
معبود وکریم واجب الوجود را که نصاب صبیان انام علم
الاسماء بر سر نهاده بر سر بن تعلیم انبئهم باسمائهم نشانده
وهریک از اصناف اولاد واحفاد او را از یکدیگر بقطعه
از لغات بیان معروف وممتاز گردانیده وصلوات زاکیات
وتسلیمات عالیات بعدد ذرات کاینات بر شاه کشور رسالت
وماه مصر رسالت که باشارت سابقه وبلاغت
مخصوص در اعجاز ... ساخت وبر آل عظام واصحاب
کرام که او را بواسطه ... الشان لشکر نفس
وشیطان از صید این ضلال وطغیان بیرون تاخت
وبعد چنین گوید بنده قاضی ناصر محمد بن فضیح بن محمد
که چون وسیله وصول بادراک معانی قرآنی وطریقه

وصول

بروفق سنت اهدا
وصول مقاصد حدیث نبی عربی کتابی که سرمایه
سعادت دوجهانی ودولت جاودانی است معرفت
اوضاع کلمات لغت تازیست تا در اوان صبی
تمامی ترقی بر مدارج از غایت قصوی
حاصل نگردد ودر این باب مناسب این اصحاب از کتاب
نصاب صبیان که مشتمل است بر انواع فواید واصناف
عواید نسخه خوبتر ومرغوبتر نبود وجناب حضرت
مخدوم استادی ووالدی وعلیه اعتمادی ...
چند لغات مبهمه که در این کتاب بود قطعهای
از الحاق کرده بود وبعض از الحاق این را شروع ...
نمود وشرح آن علیحده مناسب نمود شرحی نوشتم
محتوی بر تصحیح لغات سابقه ولاحقه بزبان فارسی
گویان تا فایده اش اتم باشد وعایده اش اعم باشد
مستعینا بالله العلیم ومعتصما بتوفیقه ... گوید
ابونصر فراهی محمد ... نکته تضمین تسمیه باجمه
هضم النفس که کتاب خود را ... بال نمیداند
وابتداء بمصراع کرد حسن مطلع را نادر ... فهم
شود که این کتاب نظم است واختیار لفظ ... بجهة
استمرار است واختیار کتب بر اسم ولقب که ...

اشاره بابیات الحاقی

وبدر الدین است محمد استهار است بکنیت باتفاق
چون بعضی یاری کردنست ودران تالیف احتیاجست
بیاری یا کنایت با نصرة مندست نه محمد ضرورة
شعر چه میتوان گفت که محمد فراهی ایچنین همی گوید
یا همی گوید چنین بدر فراهی وکنیت اسمیست که مصدر
باشد باب یا ام چون ابو القاسم وام حبیب ولقب
اسمیست که مصدر به هیچ یك نباشد ودلالت کند
بر مدح یا ذم چون بدر الدین وغیره واسم آنکه هیچ یك
نباشد چون اسحاق ویعقوب وفراهی منسوبست بفرة که
شهریست میان هراة وسجستان والف وی عوض
از کیای نسبت است چون یمانی که یمنی بوده حسد
حافده وحفد حاسده ما حركه السفال النخل الدقیق
بحرکت السفال النخل الدقیق حسد محصول ماضی
از حسود حسادت از باب نصر وضرب یعنی بد خواهی
کردن وحافد بحا ودال مهملتین اسم فاعل وحفد
مجهول ماضی وهر دو مشتق از حفد از باب ضرب یعنی
در خدمت شتافتن ونواسه ویار وخادم ومادام
حافد گویند وما یعنی مادام است وحرکت ماضی تحرك
یعنی جنبانیدن وسفال اول کسی که رفیق بقبله دست

مشرق باشد ونخل بفتح نون وسکون خاء معجمه خرما بن
ودقیق بدال المهمله فعیل بمعنی فاعل از دقت از باب
ضرب یعنی باریك شدن وتحرك ماضی تحرك یعنی
جنبید وسفال بکسر اول درخت ونخل بفتح نون وسکون
خاء معجمه مصدر از باب نصر یعنی بیختن ودقیق فعیل بمعنی
مفعول از دق از باب نصر یعنی کوفتن بیل او بمعنی آنکه
کوفته شده است دقیق گویند معنی جمع آنکه بد خواهی
کرده شده یا دنواسه یا یار یا خادم یا داماد ای نصر
مادامی که مجنباند با دست راست خرما بن باریك را
ومادام که می جنبند دست چپ از برای بیختن آرد ظاهرا
مراد از حافد اینجا نواسه است پس مقصود ازین ترکیب
آنکه نواسه ای نصر در فضایل وکمالات چنان باد
که فاضلان وکاملان که محمد ومانند تو حسد برند
مادامی که دنیا معمور باشد زیرا که کسی که محمد ومر
ونزدیك ترین باشد فاضل وکامل حسد برند واگر
خرما وآرد نباشد ملك عرب وعجم معمور نمی ماند غالبا
در بیت عبارتست میان سفال وسفال تجنیس ناقص است
ومیانه نخل ونخل دقیق ودقیق تجنیس تام که چون او
بیش از تعلم لغت رغبت میافته باستماع فانه سوجوحوش

جنین طفل صبی کهل و شیخ و شاب اینست ٥ اصطلاح مراتب تمام عمر کاست

١ ٢ ٣ ٥ ٦ ٤

امدن شعر طبعهای موزون را عزیز نیست و تعلم لغت
غریب کلید همه علمهاست فدوی از وی بنظم یاد کرد به
تکلف یاد گیرند صبیان بکسر صاد مهمله و سکون
بای سقطه جمع صبی یعنی کودکان چنانکه انسان را حسب
ششش نامست جنین تا مادام که در شکم است و طفل
مادام که شیرخواره است وصبی تا حد بلوغ و شباب تا کهل
سالگی و کهل تا شصت سالگی و شیخ چون از شصت سالگی
درگذشت و تعلم اموختن است و لغة زبان قومی مراد
اینجا زبان عربیست و رغبت میل کردن بچیزی اگر متعدی
به باشعار بمعنی فی است و اشعار جمع شعر است و شعر
در لغت دانستنی است که از فطنت و زیرکی حاصل
شود و در اصطلاح کلام موزون مقفی را گویند و طبع
بطاء مهمله و باء ساکنه و عین مهمله خوی و سرشت
که بدان افریده شده باشد و مصدر از باب منع یعنی
شمشیر زدن و مدم زدن و مهر کردن و موزون
مفعول است از وزن از باب ضرب یعنی سنجیدن و
در اصطلاح شعرا راست کردن حروف کلمات با ساکنات
و متحرکات و سکنات و بعضی موزون را بمعنی اول صفت
شعر محذوف دانسته اند یعنی طبعهای شعر موزون

وبعضی

و بعضی دویم یعنی طبعها دانسته اند یعنی طبعهای راست مستقیم
واین لازم معنی موزونست و غرر بفتح غین معجمه خوی و طبع
گویند اول طبع و نظم بفتح نون و سکون ظاء معجمه سخن راست
کردن ... نظم و مصدر از باب ضرب یعنی بهم پیوستن
مروارید و سخن و تکلف رنج چیزی کشیدن و از خود نیستی
چیزی فرا نمودن که نباشد و ضبط یعنی که ضابطه بود
مر هر چیز را از خلو و عیان این قطعها اورده ام تا بتوانستن
و خواندن این نسخه هر کسی را رغبت ملاقة چون
مجموع دو بیست و بیست آمد از انصاب صبیان نام کرده نموده من
الله العصمة و التکلان والتوفیق علیه بیت در لغة
خانه است و در اصطلاح شعرا قول موزون مرکب از دو
مصراع و قطعه بکسر قاف و سکون طاء و عین مهملتین
پاره از چیزی و در اصطلاح شعرا گویند که ابیات او
اندک بود و در مصراع اول قافیه شرط نباشد چنانکه
ابن یمین گوید روزی که فتوحی رسد از عالم غیب از روز
غنیمت شمر و قال شکو کیر و در منهاج گوید که قطعه
کم از دو بیت نباشد و اول مقفی و غیر مقفی باشد
و مراد از اینجا معنی لغوی است زیرا که قطعه با بیان شعرا است
و در اول او قافیه شرط است و بعضی یک بیتی است و نصاب

بکسر نون مالی بود که زکواة بران واجب شود و دسته
کا رد و شمشیر و لشکر کرده و جانب ردان زکوه دار مال از نقره
دویست درهم وار زر بیست مثقال باشد وده درم هفت
مثقال باشد از ابنجهت وزن سبعه کویند و هر یک از درم
و دینار و شش دانق و دانقی چهار طسوج و طسوجی دو حبه
حبه و شعیره و شعیری شش خردل دوازده فلس و فلسی
شش فتیل و فتیلی شش نقیره و نقیره هشت قطمیر و قطمیری
دوازده ذره باشد لکن دانق درهم سه طسوج باشد
پس اگر کویند بیست بیست بر عدد نصاب زاید است چکونه
مجموع را نصاب کویند جواب انست که زاید بر جهل نرسد
و زکواة حکم عدم دارد یا دویست عدد نصاب نقره و بیست
عدد نصاب زر است و نصاب را چون اسم جنس است
بر دو نصاب اطلاق توان کرد بیست بیست ملحق است بکلام
بنج و درین کلام اشاره است بدانکسی که این کتاب را
دانست در علم بمرتبه غنی رسد چنانکه اهل فایده رسانند
و چون این نسخه مناسب صبیان بود باضافه بانیان بود
واعلم بالصواب خواندن تقارب نهی یا درون بتقطیع فدیش
چنین کن برون فعولن فعولن فعولن فعول نهی دولت را
فلک رهنمون اله است الله رحمن خدای دلیلت و هادی

تو کو رهنمای اله بکسر همزه اسم جنس معبود ست واطلاق
ان بر معبود بحق غالب و منهور راست وان تعالیست بمعنی
مفعول از اله بمعنی عبد از باب فتح یا از اله بمعنی تحیر از باب
علم و غیر این نیز کفته اند الله اسم ذات حق او تعالی است
جل و علی باعتبار اتصاف بجمیع صفات بر کمال و در اصل
الاله بوده است همزه را حذف کردند و الف لام را عوض
از ان داشتند و لام اول چون ساکن بود در دوم ادغام
کردند الله شد رحمن بفتح را و سکون حاء مهمله بس
بخشاینده و فعلان است از رحم رحمت از باب علم و اطلاق
نمی کنند او را مکر بر حق تعالی دلیل بدال مهمله
راه و راه نماینده و فعلیست بمعنی فاعل دلالت از باب
نصر جمع ادلا و ادله هادی بدال مهمله راه نماینده
در دین و هدی بضم ها رونده بر طریق کسی و کردراه
راست کیرنده و در بیش شونده و اسیر کننده و هدی
برده بمکه و زن بخانه شوهر فرستنده و هدی
بفتح و سکون مجموع از باب ضرب جمع هداة و هادون
و هد و هته و بناس و شون واس و کاو صیاد
حرص که باقی کاو ان بران کردند و کاو دشتی که در بیش
کله رود بیش هادی کویند سما اسمان ارض غبرا زمین

ذکر خلد و فردوس و دار النعیم چو عدنات و طیب سلام از قفا

محل و مکان و معاد است جای سما بفتح سین و مد
اسمان و سقف خانه و محل بحاء مهمله و کسر لام
جای فرود امدن و از حل یعنی و کشادن از باب نصر جمع محال
مکان بفتح میم جای بودن و جای باینده کردن اسم
مکان از کون یعنی بودن باینده کردن از باب نصر جمع
امکنه پس اماکن معان بفتح اول و عین مهمله جای باز
مطلق جای اسم مکان از عون از باب نصر جمع معن سقر

دوزخ نار اتش ولی چو جنت بهشت اخرة السرای
سقر بفتحتین سین مهمله و قاف و راء مهمله دوزخ
گویند درکیست اندر درکهای دوزخ نار بضم نون و راء مهمله
اتش و داغ که بر ستور نهند جمع انوار و هران جنت بفتحتین
جیم و نون مشدد و ده بهشت و بوستان جمع جنات و جان
اخرة مد همزه و کسر خاء معجمه و فتح راء مهمله انجهان
و پس بالا ان جمع اواخر ربه ستنش قفا حیره وجه روی
قفا ران عقب پاشنه رجل پای ربه بکسر راء مهمله
و فتح تاء تحتانیه جمع ربا و دیون و قفا بفتح قاف و فاء
پس سر را گویند نزدیک قومی حیی نام جائی است نزدیک
مکه وجه بفتح واو و سکون جیم روی جمع اوجه و وجوه
و جائی که قصد ان دارد و خشنودی و دین و ذات چیزی

واقل را

واقل را این وجه گویند فخذ بفتح فاء و کسر خاء و ذال معجمتین
ران و قبیله که از شکم بود جمع افخاذ عقب بفتح عین مهمله
و کسر قاف پاشنه و نواسه جمع اعقاب رجل بکسر راء
و سکون جیم پای جمع ارجل و دندانه کاف و پایان در و خانه
زیرین کاران و گله ملخ را این رجل گویند شفه لب لسان
چه زبان فم دهان ید و جارحه دست و حلقوم نای
شفه بفتحتین شین معجمه و فاء و تاء تانیث لب جمع الست
والسنه و لسان الصدق ثنای نیکو المیزان زبان
ترازو و لسان الثور زبان گاو و فم بحرکات فاصلش فوه ها
حذف کردند واو را بمیم عوض کردند و لب قرب مخرج
جمع افواه ید بفتح یای تحتانیه و دال مهمله دست جمع
ید و ایدی پس ایادی و نعمت و قوت و جاه و ملک و ضم
میم بتری را گویند القمیص ید المفتاح دسته کلید ید انجار
دسته هاون ید الباب بالای در ید القوس خم گوشه
روزگار ید الدهر همیشه جارحه بجیم و راء مهملتین
اسم فاعل از جرح از باب فتح یعنی خسته کردن و نیزه
زدن و چون بدست صادق میشوند غالبا دست را
بمنزله فاعل دانسته و جارحه گفتند و مرغ شکاری
و اندام را هنیز گویند جمع جوارح حلقوم بضم حاء مهمله

وسکون لام وضم قاف نار کلوخ حلاقیم فرس اسب
وبغل استر سرج زین بعیر اشتر است جرس جه درای
فرس بفتحتین فا و رای مهمله اسب نر و ماده درو
یکسانست جمع افراس بغل بفتح باء منقطه وسکون
غین معجمه استر جمع بغال استر ماده سرج بفتح سین و
سکون راء مهملتین وجیم زین ونام جائی است جمع
سروج بعیر بفتح با وکسر عین مهمله اشتر نر وماده
درو یکسانست جمع بعران وابعره واباعر جرس بفتحتین
جیم وحاء معجمه وسین مهمله درای وزنگله وجراس
رجل مرد مرئه زن زوج جفت غنی مال دار است
ومسکین گدای رجل بفتح راء مهمله وضم جیم مرد جمع
رجال وارجال لیس رجالات مرأة بفتح میم وسکون
راء مهمله وهمزه جمع نساء ونسوه ونسوان زوج
بفتح جیم وراء معجمه وسکون واو وجیم وگونه وهمتا وجفت
وغلاف هودج وشوهر وزن جمع ازواج وزوجه
غنی بفتح غین معجمه توانگر فعیل است از غنی یعنی بی‌نیاز
شدن جمع اغنیاء مسکین بکسر میم وسکون سین مهمله
گدای وبیچاره جمع مساکین مفعلیست یعنی فاعل از سکون
از باب نصر بیارامیدن مذکر ومونث درو یکسانست

ومناسب این معنی است این حدیث که در صحاح نقل کرده اند
که انما المسکین الذی لا لسبال ولا قنات وکاریز عذب
آب خوش جیر ینبوع چشمه حمأ لای قناة بفتح قاف
ونون کاریز جمع قنوات وقنی ولای تیره بن گویند جمع
قناه وقنوات عذب بفتح عین مهمله وسکون ذال معجمه
آب شیرین ینبوع بفتح یاء تحتانیه وسکون نون وضم باء
منقطه وعین مهمله چشمه آب جمع ینابیع یفعول از نبع
ینبع از باب فتح یعنی پدید امدن آب حماء بفتحتین
حاء مهمله ومیم ومد وحما بفتح حاء وسکون میم وفتح همزه
لای وصاحب نسخ حما وحماء نوشته گران عود بربط دن خم
رود بط بفتح جنکست نهاد نای گران بکسر کاف
وراء مهمله ونای عود بضم عین مهمله وسکون واو ودال
مهمله وبربط بفتح باء منقطه وسکون راء مهمله وفتح
باء دیگر وطاء مهمله این سه لفظ یک معنیست وان
سازیست که می نوازند اما هیچ عود را معنی او وادی
دیگر هاست واصل مردم وچوب اینرا گویند جمع اعواد
وچوب درخت است جمع عیدان وتر بفتحتین واو وتاء
فوقانیه وراء مهمله زه کمان جمع اوتار شرعه بکسر شین
معجمه وسکون راء وعین مهملتین زه کمان ورود دین

عفرنا و هیصم چه هو ماسی شیر   صرصر عظیم چو الله بسته رای

الف آ
بیر سیز کام لوم میبرود

ورود جمع شرع صنج بفتح صاد مهمله وسکون نون
وجیم چنک نوازند جمع صوج مزمار بکسر میم وسکون
زاء معجمه وراء مهمله نائی که مینوازند هدی راستی
کذب وفریه دروغ عفیف حصور ورع پارسای
هدی بضم ها ودال مهمله راه راست ومصدر از باب
ضرب یعنی راه نمودن در دین وراه راست نمودن کذب
بکسر کاف وسکون ذال معجمه دروغ ومصدر از باب ضرب
یعنی دروغ گفتن واجب آمدن فریه بکسر فاء وسکون
راء مهمله دروغ که از خود ساخته باشد اسم از روی
از باب ضرب یعنی دروغ گفتن عفیف بعین مهمله وفا
پاک دامن وپارسا فعلیت از عفه وعفاف از باب ضرب
جمع اعفا نیف حصور بفتح حا وضم صاد مهملتین وراء
مهمله آنکه حاجت زنان ندارد پس پارسا باشد
واشتر که سوراخ پستانش بسته باشد فعول است از حصر
از باب نصر یعنی باز داشتن وتنگ کردن جمع حصر حصور
لفی است نحی را ورع بفتح واو وکسر راء وعین مهملتین
پرهیزکار صفت است از ورع از باب حسب یعنی پرهیزگار
شدن بلد کوره را شهر دان شهر ماه دگر وتر را طاق
دان طاق تای بلد بفتحتین با نقطه ولام ودال مهمله

شهر

شهر جمع بلاد وبلدان شهرها را گویند والبنیان اشتر مرغ
نیز گویند بلد الحرام وبلد الامین مکه کوره بضم کاف وسکون
واو وراء مهمله شهر جمع کور شهر بفتح شین معجمه وسکون
هاء وراء مهمله ماه مثل رمضان وشوال جمع اشهر و
شهور پس شهر مشترک باشد میان عرب وعجم وتر بکسر
واو وسکون تای فوقانیه وراء مهمله طاق وگشند ویراد
از طاق آنست که جفت نباشد اسمست از وتر از باب ضرب
یعنی طاق کردن نطاء مهمله وقاف تاء را گویند فرد یکتا
جمع طاقات وزن را گویند جمع طیقهاست وطیلسان را
نیز گویند ثمن جوبها وبها روشنی شو راست وبل بود
ویل وای ثمن بفتحتین ثاء مثلثه ومیم بها چیزی که خریده
باشند جمع اثمان بها بفتح با نقطه ومد زیبائی وروشنی
لازم است واشتری که با دو شند خود را الس کرفته
باشند ومصدر از باب کرم یعنی زیبا شدن شو د
بضم تاء مثلثه وبا نقطه وراء مهمله هلاکت هلاک
شدن از باب کرم یعنی زیبا شدن نصر وبل بفتح واو
وسکون یای تحتانیه هلاکت با معنی تفسیر بود است
واوای اندوه را گویند وگویند سنگی است در دوزخ
وگویند مشقت وعذابست وگویند اصل ویل وی است

یعنی چه لامزان باده کرده اند واز اصل کلمه انکاه بیشتند
عیون سو چشم بلید است کند بود لوذعی المعی تیز دل
عیون بفتح عین مهمله سو چشم مفعول بمعنی فاعل از عین
از باب ضرب یعنی بچشم کردن بلید بباء منقطه و دال مهمله
کند ذهن وکند بود فعیل از بلاده از باب کرم کند
شدن لوذعی بفتح لام وسکون واو وفتح ذال معجمه و عین
مهمله وتشدید ویا تیز دل وتیز رای یعنی زود
دریابنده المعی بفتح همزه وسکون لام وبفتح میم و عین مهمله
وتشدید یا انکه هرچه اندیشد چنان باشد تیز رای
باشد حقیق وحدیر یعنی وحری سزاوار هاکین واهل
درای حقیق بحاء مهمله وقافین سزاوار فعیل است
از حق از باب نصر یعنی سزاوار کردانیدن حدیر بجیم
ودال مهملتین وحری بقاف وحری بحاء و رای مهملتین
سزاوار فعیل از باب کرم وحری از باب علم یعنی سزاوار
شدن ها اسم فعلاست بمعنی خذ یعنی بکسر ادخل بدال
مهمله وحاء معجمه ودال درای از جا شدن از دخول
باب نصر یعنی درامدن ای بنج بیت ملحقات ضیا ونور
سنا روشنی افق جه کران فتی خفیف جوان وسبک ثقیل
گران ضیاء بکسر ضاد معجمه ویاء تحتانیه و مد روشنی

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات
چنین کنند چو تقطیع او حساب کنند

فوی

فوی نور بضم نون وسکون واو وراء مهمله روشنی
فروغ از ضیا و روشن کننده جمع انوار سنا بفتح سین
مهمله ونون وقصر روشنی فروغ از نور جمع اسنای
وسنی وسنی نیز دارو بیت افق بضمتین همزه وفاو قاف
کران اجی کناره اسمان جمع آفاق ومرد بغایت رسیده را
نیز کویند جمع افق نیز امده است یعنی پوست فتی
بفتحتین وفاء وتاء فوقانیه مرد جوان ومرد سخی جمع
فتیه وفتیان وفتی وافتیا فتاء ممدود وجوانی جوان شدن
از باب علم خفیف بخاء معجمه وفاءین جنبک سبک فعیل
از خفت است یعنی سبک شدن و درخدمت شتافتن
از باب ضرب خفاف ثقیل بفتح ثاء مثلثه وقاف جنبک
گران بودن فعیل از ثقل از باب کرم یعنی گران شدن
جمع ثقال وثقلا ذهب زراست وحدید اهن ورصاص
ارزیز لجین سیم وزجاج ابکینه معدنها کان ذهب
بفتحتین ذال معجمه وهاء و باء منقطه زر سرخ جمع ذهوب
واذهاب وزرده بخش زر عرا کویند و پیمانه است
یمانی حدید بحاء ودال مهملتین فعیل بمعنی فاعل حد
از باب نصر باز داشتن واهن چون باز دارنده دشمن
حدید کویند وهم حد را کویند یعنی انکه زمین او

پهلوی زمین دیگراست و باین معنی از حدست یعنی
کنارهای چیزی بدید کنارهای چیزی بدید کردن
از باب نصر و شمشیر بنی و مطلق را این گویند از جمله
از باب ضرب بش شدن جمع اولین خداد رصاص بفتح
را و صاد مهملتین ارزیز لجین بضم لام و فتح جیم و سیم
زجاج بحرکات اول و چنین مکنه واحد آزجاجه معدن
بفتح میم و سکون عین و کسر دال مهملتین کان هر باشد
وذر نقره و زر ان جمع معادن نحاس صفر مس و روی
انکشت سرب حلیت زیور تعالی گران رخیص ارزان
نحاس بضم نون و خاء و سین مهملتین مس و روی
واصل مردم و طبیعت نرم صفر بضم صاد مهمله و فاء
و براء مهمله و کسر لام و تشدید باء زیور اصل ان
حلویت بفعول از حل از باب ضرب یعنی زیور کردن
چون واو و یاء ادغام کردند و لام را برای مناسب
یا مکسور کردند غالی یعنی معجم اسم فاعل از غلا از باب
نصر یعنی گران شدن نرخ رخیص راء مهمله و خاء
معجمه و صاد مهمله فعیل از باب کرم یعنی ارزان
شدن نرخ حر از سیف و حسام و عضب صارم تیغ
مجن مغفر سپر تیر قوس کمان بحرا زبضم جیم

وراء مهمله و راء معجمه شمشیر بران و آهن و پولاد
و شتر بسیار خور سیف بفتح سین مهمله شمشیر جمع
اسیاف و سیوف حسام بضم حاء و سین مهملتین شمشیر
بران از حسم از باب ضرب یعنی بریدن عضب بفتح عین مهمله
و سکون ضاد معجمه شمشیر بران و مصدر از باب ضرب
یعنی بریدن و دشنام دادن و ضعیف کردن صارم بصاد
و راء مهملتین شمشیر بران جمع صوارم اسم فاعل از صرم
از باب ضرب یعنی ازکسی بریدن و باز درخت بریدن
و خرد دلیر را صارم گویند مجن بکسر میم و فتح جیم و تشدید
نون سپر فراخ و پوشش که مردم که را پوشند جمع
مجان جنه بضم جیم و تشدید نون سپر فراخ و پوشش
و دیوانگی جمع جن سهم بفتح سین مهمله و سکون
هاء تیر دان که بان قمار کنند جمع سهام و اسم و نصیب
و ساده را گویند جمع سهمان قوس بفتح قاف و سکون
واو و سین مهمله کمان جمع اقواس و قیاس و قسی
و ما را و خرما دربن حله را گویند و برجیست در آسمان
عصب پی و بلبه جوشن است و ذرع زره و هو کند
ولی نصل و معبله پیکان عصب بفتحتین عین و صاد
پی زده جمع اعصاب عصب القوم خیار الناس یلبه

بفتح تاء تحتانیه ولام وباء بنقطه درهمیست عیانی
از پوست ودر اصل نام از پوستست ودرمهمه گویند
یلمه سپر از پوست واهن وپولاد جوشن بفتح جیم وسکون
راء وفتح شین معجمه وسینه جمع جوشن درع بکسر دال
وسکون راء وعین مهملات زره جمع ادراع وادرع و
دروع وپیراهن زنانرا گویند لیس مراد از یلمه وجوشن
ودرع زره است جهة نظم عطف نکرد وهن بفتحتین
واو وهاء وقاف وسکون هاء سست آمده وان ریسمانیست
که در پای ستور کنند وفرو گذارند تا بچرد جمع وهن
نصل بفتح نون وسکون صاد مهمله پیکان تیر وتیغ
ونیش تیر وکارد وجمع انصل ونصول ونصال معبله
بکسر میم وسکون عین مهمله وفتح باء بنقطه پیکان
دراز وپهن هدف نشانه غرض هم خنبعر زه کیرست
وتیر وامد معراض تیر کز صیدان هدف بفتحتین ها
ودال مهملتین وفاء نشانه تیر ویلیکی هم جمع اهداف
غرض بفتحتین عین معجم وراء مهمله وضاء معجم انکنانیست
ومراد ومقصود جمع اغراض ونیکودلی وملالت تیر
غرض گویند خنبعیر بفتح خاء معجم وکسر یاء تحتانیه وتای
فوقانیه وعین مهمله انکنانی از پوست که تیراندازان

ودلهام

ودلهام کند جمع خنابع وپر بفتحتین تیر ره کمان معراض بکسر
میم وسکون عین وراء مهمله وضاد معجم تیر بی پر واهن
وپولادرا این بیت در ملحقات است عجاج ونقیع قتام وهبا
وهیج غبار نکلوم خستگی وموة مرك ومره گوان عجاج بفتح
عین مهمله وجیمین گرد رو دواحد عجاجه نقیع بفتح نون
وسکون قاف وعین مهمله گرد که در هوا بود وحوض
آب وهرجاکه آب جمع شود ونمش خنابا لجمع انقع
ونقاع قتام بفتح قاف وتاء فوقانیه گرد سیاه هبا بفتح ها
وباء بنقطه ومد گرد که بروزن خانه درآید بجهة آفتاب
وغبا لزم وکوسم سقی رواحد هباراه هیج بفتح ها وسکون
یاء تحتانیه وجیم مصدر از باب ضرب یعنی برانگیختن
وبان برخواستن وخشك شدن گیاه وغبار چون
برانگیخته شود هیج گویند کلوم جمع خستگی وکلم مصدر
از باب نصر یعنی خستن مره بکسر میم وتشدید راء مهمله
قوة ومراه مجمع ارکنی سرخ مرالصفرا کنی دند مرته السرا
کس سیاه خشاشه باقی جان غراضه راه اورد قرارة
دیو زند بیخ سود خشم زبان خشاشه بضم خاء مهمله
وشین معجمتین باقی جان مریض خشاشاء غراضه بضم غین
وراء مهملتین وضاد معجم راداورد جمع غراضات قراضه

یغوث نسر یعوق بعل وُدّ عزی سواع لات منات

بضم قاف وراء مهمله رزه و رفعاله از باب ضرب یعنی
برنیدن و رفعاله مشتق است از برای آنچه از فعل میافتد
مانند قلامه یعنی آنچه از قلم بیفتد از تراشه قلم است
و کناسه از کس بیفتد از تراشه قلم است و کناسه و آن
خاک روبه است ریح بکسر راء مهمله و سکون یاء بنقطه
و حاء مهمله سود و سود کردن از باب علم جمع ریاح خسر
بضم خاء معجمه و سکون سین و راء مهملتین زیان کردن
از باب علم یغوث و نسر و یعوق است بعل و ود و عزی
سواع و لاة و مناة است نامهای بتان یغوث بفتح یغوث
بفتح یاء تحتانیه و ضم غین معجمه و ثاء مثلثه نام بتی است
که مردی الکلاع را بوده است در زمین حمیر یعوق بفتح یاء
تحتانیه و ضم عین مهمله و قاف نام بتی است که در همدان
بوده است از بتان قوم نوح بعل بفتح باء بنقطه و سکون
عین مهمله نام بتی است از بتان قوم الیاس و شوهر و بد
زمین باران رسیده و خرمائی که از بیخ آب خورد و رس
نکند که آب بدو برسد رب المالک خیری بعل گویند
و مصدر از باب فتح یعنی شوهر کردن و سر باز زدن
ود بفتح و ضم و تشدید دال المهمله نام بتی است از بتان
قوم نوح و مصدر از باب علم یعنی دوست داشتن و بفتح واو

صح

صَنَم چو نُصُب و نُصْب دان وَجِبت و ندّ طاغوت وثن

بت مطلق

همچنین چوبی را گویند عزی بضم سین و عین مهملتین نام
بتی است از قوم نوح و پاره از سنگ نیز گویند لاة بطاء
مطول نام بتی است از قبیله شعیب را علی بنیامناه بفتح
میم و نون و تاء مدوره نام بتی است مبین صنم بت است و نصب
آن بتی که از سنگ است وثن بت و نیز بت پرست آل یمان
صنم بفتحتین صاد مهمله و نون حلس بت جمع اصنام
نصب بفتح نون و سکون صاد مهمله و با نقطه آنچه
بپای کنند برای پرستش چون سنگ و مانند آن جمع
انصاب و از باب زنبور گویند نصب بضمتین نون
و صاد مهمله و سکون صاد آمده آنچه بپای کنند از برای
پرستش و عذاب و رنج جمع انصاب جبت بکسر جیم و باء
بنقطه و طاء مطول آنچه پرستند بجز خدای و جادو
و بطاغوة بطاء مهمله و غین معجمه آنچه پرستند بجز ا
جمع طواغیت وثن بفتحتین واو و ثاء مثلثه بت و نیز
بفتحتین و کسر نون بت پرست است ال بکسر همزه و تشدید
لام خدای و خداوندی و زینهار و همسایگی و هم سوگند
و خویشی و پیمان یعنی سوگند جد کردن صدر
سینه رکبه زانو راس سر ثوب جامه زرف رفوف
یا بادر از قطعه در بحر بصل ضمن است محذوف

زان در بار قاعده فاعلان باشد جید بکسر جیم و سکون
یاء تحتانیه و دال مهمله گردن جمع اجیاد و جید بمعنی
نیکوئی کردن صدر بفتح صاد و سکون دال و راء مهمله
سینه و اول نامه سکاه جمع صدور و مصدر رجبری
اول اورا گویند رکبه بضم راء مهمله و سکون کاف
با نقطه زانو جمع رکب و رکباه بفتح و ضم و سکون کاف
مصدر زان رکب از باب نصر بر زانو زدن و بر زانو
نهادن راس بفتح راء مهمله و سکون همزه با الف و سین
مهمله سر جمع ارواس قوم که بسیار باشند روس
و مصدر نامده از باب فتح یعنی بر سر زدن ثوب بفتح
ثاء مثلثه و سکون واو جامه را ثوب گویند و اثواب
مصدر از باب نصر یعنی باز آمدن و گرد آمدن
آب و مردم در جائی رزق بکسر راء مهمله و سکون
زاء معجمه و قاف روزی وانچه نفع گیرند و بیشکالی
یعنی عطا و باران جمع ارزاق و مصدر از باب نصر
یعنی روزی دادن زاد بزاء معجمه و دال مهمله توشه
و طعامی که گیرند از برای سفر جمع ازواد باب بباء
نقطه در جمع ابواب باب المائة که کتان عرش سقف
و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ حسن خوبی قبح زشتی

جاف

عرش سقف و بیت خانه کوه روزن کنج دکه دکان شده دزکه سکنه کوبه باید

٢٤

جاف خشک رطب تر عرش بفتح عین و سکون راء مهملتین
و شین معجمه سقف خانه و تخت ملک و چوبها که سر چاه بدان
در آورند جمع عروش وانچه را بان سایه افکنند عرش القدم
پشت پای السما سجهار ستاره پس شیر تر عرش مصدر
از باب نصر یعنی بر آوردن سک از این چاه مقدار بالای
و بالای چوب بر دارند خیمه کردند بیت بفتح با و نقطه و سکون
یاء تحتانیه خانه و عیال مرد و بیت سفر جمیع ابیات و بیوت
جمع الجمع ابابیت و بیوتات مصدر از باب نصر یعنی بیت کا
کردن و شب گذاشتن کحل بضم کاف و سکون حاء مهمله سرمه
و مال بسیار از باب کحل اول از باب نصر یعنی سرمه در چشم
کشیدن و سال قحط رسیدن رمل بفتح راء مهمله و سکون
میم ریگ جمع رمال و مصدر از باب نصر یعنی بود یا
بافتن حسن بضم ها و سکون سین مهملتین نیکوئی
و خوبی جمع محاسن و مصدر از باب کرم یعنی نیکو شدن
قبح بضم قاف و سکون باء نقطه و حاء مهمله زشتی جمع
مقابح و مصدر از باب کرم یعنی زشت شدن جاف بجیم
و شدید فاء خشک جسنک اسم فاعل از جفاف از باب ضرب
یعنی خشک شدن رطب بفتح راء و سکون طاء مهملتین
خیر تر جمع ارطاب ذئب سرحان ذئب و سرحان سیه گرگ

ریش

سمع بحیش وفاره موش حیه مار وحوت ماهی طایر مرغ
ریش پر ذئب بکسر ذال معجمه وسکون یاء تحتانیه و باء
نقطه گرگ جمع ذئاب وذؤبان واذؤب سرحان بکسر سین
وسکون راء وحاء مهمله گرگ وسباع جمع سراح وسراحین
سید بکسر سین مهمله وسکون یاء تحتانیه ودال
گرگ وسید جمع سباع سبع بکسر سین مهمله وسکون
میم وعین مهمله بچه گرگ که از کفتار بنام و او را
سنگ فاره بفاء وراء مهمله موش جمع فار بسکون
همزه و بادیدا که در سر دست اشتر پیدا شود فاره
گویند فارة المسک نافه مشک نافه فارة الابل بوی خوش
که از اشتر پیدا شود در وقتی که شکوفه خورده
باشد حیه بفتح حاء مهمله وتشدید یاء تحتانیه مار
مذکر ومؤنث در وی یکسانست جمع حیات و بعضی تاء
حیه بهائیت میدانسته اند و مانند رایت حاعلی
حیه حوت بضم حاء مهمله وسکون واو وتاء فوقانیه
ماهی جمع احوات وحیتان ونام برجیست در آسمان طیر بفتح
طاء وسکون یاء تحتانیه وراء مهمله مرغ واحد آن
طایر جمع آن اطیار وطیور وگاه از آن واحد میخواهند
که قوله تعالی فیکون طیرا باذن الله وفال بد را نیز

گویند

بکسر زی دلکوی

گویند ومصدر از باب نصر یعنی پریدن وبسیار شدن ریش
بکسر راء مهمله وسکون یاء تحتانیه وشین معجمه پر مرغ
واحد آن ریشه جمع ارباش وریش جامه خواب وبالدار را
نیز گویند عین چشم انف بینی حاجب ابرو شعر موی نقی
مغز استخوان اذن گوش اطروش کر عین بعین مهمله
وسکون یاء تحتانیه چشمه آب ونظرگاه جمع اعین
وعیون واعیان وچشمه خورشید وچشمه زانو وچشمه رانو
وچشم بد گزیده هر چیز ودرم ودینار نقد ومال گزیده
ونقد بازار نیوسته ودیده بان وجاسوس ونفس
چیزی دستی وکوهان شتر جانب عراق وسوراخ دست
مثل ابجوزی حرفیست از حروف تهجی ومصدر از باب
نصر یعنی چشم کردن وچشم رسیدن وکندن چاه
باب بریدن انف بفتح همزه وسکون نون وفاء بینی جمع انف
وانوف واول هر چیزی وکرانه دندان بینی
در وقت برآمدن ومهتر را نیز گویند حاجب بحاء
مهمله وجیم وباء نقطه دار ابرو رسید جمع حواجب
وپرده دار جمع حجاب وحجبه واسم فاعل از حجب از باب نصر
یعنی باز داشتن شعر بفتح شین معجمه وسکون عین وراء
مهملتین موی برموی جمع شعور واشعار شعر یکباره

موی جمع شعرات و شعر مصدر از باب نصر یعنی
کاید را بر انبان کردن از باب فتح یعنی غلبه کردن لتنا
نِقی بکسر نون و سکون قاف مغز استخوان و پیه چشم
که از فربهی باشد جمع مصدر انقاء نقی از باب ضرب
یعنی مغز استخوان بیرون کردن شحم بفتح شین معجمه و سکون
حاء مهمله پیه جمع شحوم سفید پیه را نیز گویند شحم الرمان
پوست میان انار شحم الارض کاه سفید اذن بضم همزه
و سکون ذال معجمه گوش جمع اذان و بضم ذال الحوش شنو یعنی
انکس که هرچه گویند شنود اطروش بضم همزه و سکون
طاء و ضم راء مهملتین و شین معجمه کران گوش جمع اطارش
هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز لیل شب غیظ
خشم و ضحک خنده حکه خارش نقبه گر هدنه بضم
هاء و سکون دال مهمله و نون صلح و آرامش جمع هدن
و هد مصدر از باب نصر یعنی آرمیدن حرب بفتح ها
و سکون راء مهملتین و باء نقطه جمع حروب و جنگ
کننده را نیز گویند و مصدر از باب نصر یعنی جنگ
کردن یوم بفتح یاء تحتانیه شب و بچه کریان جمع لیالی
غیظ بفتح غین معجمه و سکون یاء تحتانیه و ظاء معجمه خشم
و غم لازم و نام مردیست و مصدر از باب ضرب یعنی خشم

اوردن

اوردن ضحک بکسر ضاد معجمه و سکون حاء مهمله خنده
و شک بودنیه و مصدر از باب علم یعنی خندیدن
حکه بکسر حاء مهمله و تشدید کاف خارش فعله از حکه
از باب نصر یعنی خاریدن و جمع حکه نقبه در جنه و سکون
قاف و باء نقطه اول گر گونه و آنرا روبنی و سوراخ
نقبه و آن نقبه و جامه دو جنه است مانند ازار پای
که نیفه ندارد جمع نقب شارق و شمس نکا و یوح بیضا
آفتاب سام تری و عسجد و عقیان عین و نطر زر شارق
بشین معجمه و راء مهمله و قاف اسم فاعل از شرق از باب نصر
یعنی بر آمدن آفتاب و شارق کسی را گویند که گوش گو
شکافته از شرق از باب نصر یعنی گوش کوفته انکام
شمس بفتح شین معجمه و سکون میم و سین مهمله خورشید
و نوع علت انکردن شد جمع شموس نام بتی است یعنی
نکا بضم ذال معجمه و یوح بیاء تحتانیه و سکون واو و حاء
مهمله بیضا بفتح باء نقطه و سکون یاء تحتانیه و سکون
واو و ضاد معجمه و مد آفتاب و زمین ناکشته جمع
بیض سام بسین مهمله زر یعنی زمین که در روز با
و مرد جمع سوام و نام نوح علیه السلام که بد عرب
سام ابو حبشی است انکه باسل حلبانی بکسر تاء

فوقانیه و سکون باء نقطه و راء مهمله زره مصر
ناکرده جمع ستور عسجد بفتح عین و سکون فاء نقطه
و سین مهمله و جیم نقطه و سین نقطه و دال مهمله
نقره سیه خالص عین گذشت نضر بفتح نون و سکون
ضاد زیاده شدن مهمله مطلق زر نضر و نام مردیست
نیز و مصدر از باب نصر یعنی تازه شدن نباء نیک
صحبت قبله بوسه مهر کابین خدن دوست زوج
شوی و زوجه زن عزها نگشت فحل نیک بفتح
نون و سکون یاء تحتانیه جماع کردن از باب ضرب
قبله بضم قاف و سکون باء نقطه بوسه جمع قبل مهر
بفتح میم و سکون هاء مهمله و راء کاوین زن جمع مهور
و مصدر از باب فتح یعنی کاوین کردن در باب خدن
بکسر خاء معجمه و سکون دال مهمله دوست جمع اخدان
زوج مردان شوهر است مخصوصه و آنچه گذشت و عام
بود پس مکرر نباشد زوجه بفتح زاء معجمه زن جمع
از فلج و ازواجه عزهاة بکسر عین مهمله و سکون
زاء معجمه و تاء ممدوده آنکه رغبت نکند بزنان در باری
ست باشد جمع عزهاة فحل بفتح فاء و سکون حاء مهمله
جمع فحول گویند و فحال و حقیر که از برگ خرما بامند

کاوین زن

بنز

نیز فحل گویند و مصدر از باب فتح یعنی کش فراگذاشتن
درمیان اشتران و شتر مرغ کشتن حنطه گندم دخن
ارزن خنز نون و لحم گوشت اصل بیخ و فرع شاخ بذر
تخم قطف بر حنطه بکسر حاء مهمله و سکون نون و طاء
مهمله گندم جمع احناط دخنه بضم دال مهمله و سکون
خاء معجمه کاورس واحد وحش است و جمع دخن خنز
بضم خاء معجمه و دخان باشد و دخنه گویند و انجیر اش
انگشت جمع نقطه و راء معجمه نان جمع اخباز و خبوز
لحم بفتح لام و سکون حاء مهمله جمع لحام و لحام و لحوم
مصدر از باب فتح یعنی گوشت از استخوان باز کردن
و کشتن و فربه شدن و جامه را لعبه دوه باوش اصل
بفتح همزه و سکون صاد مهمله بیخ بنیاد بیخ اصول جمع فرع
بفتح فاء و سکون راء و عین مهملتین هر شاخ درخت
و موی سر و موی بسیار کمان که از شاخ درخت سازند
و اعلاء هر چیزی جمع فروع و مصدر برآمده از باب
فتح یعنی بر خبری شدن و برهم آمدن و غلبه کردن
کالدوبا برداشتن بذر بفتح باء نقطه و سکون ذال
معجمه و راء مهمله تخم اندر زمین افکندن از باب
نصر جمع بذور و بذر براء معجمه روغن چراغ و تخم تره

دخنه ز صحیح

جمع بر و بر و مصدر آمده از باب نصر یعنی نیکوئی
کردن قطف بکسر قاف و سکون طاء مهمله و فا
باید رخت که بچیده باشد و خوشه انگور جمع قطف
لجه دائم و بحر دنیا و قعر تک فیل پیل و تق تیه
ضحی جاه اهو و خز لجه بضم لام و تشدید جیم میان
دریا جمع لجج و امّا بفتح دال مهمله و سکون همزه بد ب
دریا و سوراخ دشتی جمع دوام یم بفتح یاء تحتانیه و تشدید
میم مطلق دریا جمع ایمان و عیوم بحر بفتح باء نقطه و سکون
حاء و راء مهملتین دریا جمع بحر یعنی ابحر و بحار اسب
نیک رونده رخم و سواد دشت و انبوهی بزرگ بین
کوبند و مصدر آمده از باب فتح یعنی کوبیدن اشتر تنکا
قعر بفتح قاف و سکون عین و راء مهملتین بن چاه و قعر
از مصدر از باب فتح یعنی برد رخت و تقعر چیزی
رسیدن فیل بکسر فاء و سکون یاء تحتانیه پیل جمع افیال
فیول و فیله دست رای را گویند تق بفتح باء نقطه
و سکون تیه ضحی بفتح ضاد معجمه و سکون یاء نقطه
اهو جمع ضبا و اضبی و ضبی حمار بکسر حاء و راء مهملتین
خر و حماره و حمره ششنه هجیر و سمیه دیدن
ودیست است خوی عتب باران ثلج برف ثاد نم سلول

ششنه

خمع و طیس و ثید مان داوس باشد نام ... قوص و عجوه نام خرما شرق میدا

۳۲

ششنه بکسر شین معجمتین و سکون نون اول خوی
وطیعت هجر بکسر هاء و جیم مشدوده و سکون یاء
تحتانیه خوی جمع ریسمان دیدن بفتح دالین مهملتین
و سکون تحتانیه سیم آخوی جمع دیادین و دیادن
بفتح دال مهمله و سکون همزه یا الف و باء نقطه خوی
وکاو مصدر از باب فتح یعنی پیوسته کردن وکار
بجهد و براند اشتر و دور کردن و حقیر داشتن
ورفع شکستن و در رسیدن وکار را اصلاح او ورد الش
غیث بفتح غین معجمه و سکون یاء تحتانیه و ثاء مثلثه باران
و کیاه جمع غیوث و مصدر آمده از باب ضرب یعنی باران
باریدن ثلج بفتح ثاء مثلثه و سکون لام و جیم برف جمع
ثلوج و مصدر از باب نصر یعنی برف آمدن ثاد بفتح
ثاء مثلثه و سکون همزه و دال مهمله سرما و نم
گویند کل بر مبلول بباء نقطه اسم مفعول از بلل
از باب نصر یعنی تر کردن و رحم پیوستن و زودی
دادن شط و شاطی عدوه و دجله عتقه و ساحل کنار
معبر آنجت بکذرانند معبر انجای کذر شط بفتح شین
معجمه و تشدید طاء مهمله رود بکنار جوی و یکسوی
کوهان شتر جمع شطوط شاطی بشین معجمه و طاء مهمله

کناره رودخانه جمع سواطی اسم فاعل از سطو از باب
فتح حبن را کردان کردن ضفه بکسر ضاد معجمه وتشدید
راء مهملتین کناره رود وکناره از ان بدان نای وموی
بینیالی ونور بز دامن جمع طره واطراف نکناره جبری
کویند عدوه بضم عین وسکون دال المهملتین کناره رود
جمع عدا وعدیات ومکان بلند را نیز کویند وبمعنی اول نیز
بفتح عین امده ساحل بسین وحاء مهملتین کنار از اب
مزرعه کویند جمع مزارع حاره بحاء وراء مهملتین وکلنه
جمع حارات حلوة بحاء وراء مهملتین وثاء مثلثه بر زکر
جمع حانوة وحوانت فاعل زخرف از باب نصر یعنی کشت کردن
وستن را نیز کویند چنانکه نشاند کوه رونق غرفه دروازه
شده بینکاه سکه کوچه دریب دروازه است معنی رهکذر
کوه بفتح کاف وتشدید واو مفتوحه خانه کواه وکوی بضم
کاف امده جمع کوی غرفه بضم غین معجمه وسکون راء مهمله
وفاء وراء وراست جمع غرف وغرفات واسمان هفتم وجرعه
وباره مرید را غرفه کویند وبفعل است مشتق از غرف از باب
ضرب یعنی اب برداشتن بدست وجوربف بکفکیر بر کردن
سده بضم سین مهمله وتشدید دال المهمله بیشکاه یعنی
درکاه وکرفتکی راه کویند جمع سدد سکه بکسر سین

مهمله

مهمله وتشدید کاف کوی واهنی که بان کشت کنند ومیخ
که بان نقش کنند ورسته خرما نر جمع سکک ودرب بفتح
دال وسکون راء مهملتین وباء بنقطه دروازه وتنکنای
که در کوه باشد جمع دروب وادروب معبر بفتح میم وسکون
عین مهمله وفتح باء بنقطه وراء مهمله کذرکاه رود جمع
معابر اسم مکان از عبور از باب نصر یعنی بر اب کذشتن
بر جامه ستر برده رقعه پاره رثت کهن الظهاره ابره دان
والبطانه استر بز بفتح باء بنقطه وتشدید زاء معجمه جامه
وسلاح جمع حانش بزه ستر بکسر سین مهمله وسکون
باء فوقانیه وراء مهملتین برده جمع استار وستور
ومصدر ان ستر بفتح با از باب نصر یعنی پوشیدن رقعه
بضم راء مهمله وسکون قاف وعین مهمله پاره که
در جامه نهند ونامه خرد جمع رقاع وفعل است از رقع
از باب فتح یعنی پیوند زدن وزجامه رث بفتح راء مهمله
وتشدید ثاء مثلثه کهنه وبدحالی جمع رثاث ومصدر
از باب ضرب یعنی کهنه شدن جامه وحال ان وان
ضعیف امدن ظهاره بکسر ظاء معجمه وراء مهمله ابره
روی جامه جمع ظهایر بطانه بکسر باء بنقطه وطاء
مهمله استر جامه ودوست خالص جمع بطائن بطاین

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات   بگوی و مجلس این بحرها تو خوش بروان

زبره دان یکباره آهن کسره دان یکباره نان   جذوه دان
یکباره آتش فلذه یکباره جگر زبره بضم زاء معجمه و سکون
باء بنقطه و راء مهمله پاره آهن و موی قفای شیر و سرک
که مو سرافرو کرده و میان دوشانه جمع زبر و زبره نام
دو ستاره است که کاهل الاسد گویند منزلیست از منازل
قمر کسره بکسر کاف و سکون سین و راء مهملتین پاره نان
و غیر آن جمع کسر فعل است از کسر از باب ضرب یعنی شکستن
جذوه بحرکات جیم و سکون ذال معجمه پاره آتش و در مهذب
گویند افروخته آتش جمع جذی فلذه بکسر فاء و سکون
لام و ذال معجمه پاره جگر و پاره گوشت و پاره مال و غیره
جمع فلذ این پنج بیت از ملحقات است   قرپس جنبه کمه استین
و سب دستار چو ذیل دامن جامه است تکه بند ازار
قرپس بفتح فاء و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانیه
و سین مهمله جنبه چوبین واحد کمه بضم کاف و تشدید
میم استین جامه جمع اکمام و کمام که غلاف شکوفه را گویند
سب بکسر سین مهمله و تشدید باء بنقطه دستار
جه زنی و رسن جامه و کتان باریک و منی و جبار دستار
و جمع ثوب قلیل بقاف فعیل از قل است از باب ضرب یعنی
شدن واحد و جمع در آن یکسانست بد بفتح باء و سکون

زاء

زاء معجمه و راء مهمله اندک صفت از مزاده از باب کرم
یعنی اندک شدن و مصدر از باب نصر یعنی دادن و الحاح
کردن در سوال و بوختن بکسر باء تحتانیه و سین و راء
مهملتین اندک و اسان فعیل الیسر از باب فعل یعنی اسان
شدن حساب بکسر حاء و سین مهمله شمار و شمردن
از باب نصر   قطاب   جیب سراویل ازار و خف موزه
عتاد دستاره و جسر پل زمام مهار قطاب بکسر قاف
و طاء مهمله و باء بنقطه جیب یعنی سوراخ جامه که سر
از آن بیرون   سراویل بفتح و راء مهملتین و کسر واو
یعنی شلوار جمع سراویلات خف بضم خاء معجمه و تشدید
فاء موزه و دست و پای شتر جمع خفاف و اخفاف عتاد
بفتح عین مهمله و تاء معجمه فوقانیه و دال مهمله ساختگی
راه و قدح بزرک جسر بکسر جیم و سکون سین و راء
مهملتین پل چوبین که بر آن گذرند و بفتح جیم مردم
زن اوقد بزرک و شتر بزرک جمع جسور و مصدر نامده
از باب نصر یعنی پل بستن زمام بکسر زاء معجمه مهار
و مهار ... به حساب و دوال نعلین برشته پای
بد ازان جمع ازمه مصدر را ازان زمه از باب نصر
یعنی مهار کردن در پیش شدن و نعلین را دوال بستن کردن

مدینه و بلد مصر و قصبه شهر بود ربض چنانکه معرکه لشکر
گاه است و حصن حصار مدینه بفتح میم و کسر دال مهمله
و یاء و نون شهر و شهرستان جمع مداین و مدن شارستان را
گویند و نام مدینه رسول الله صلعم بلد بفتح با نقطه گذشت
مصر بکسر میم و سکون صاد و راء مهملتین شهر و جامه
نیز جمع امصار و حد که مانع باشد میان دو چیز جمع
مصور و نام شهر هست سور بضم سین مهمله و واو
راء مهملتین باروی شهر جمع اسوار و سیران ربض
بفتحتین راء مهملتین و باء نقطه و ضاد معجمه گرداگرد شهر
و هر چیزی که روشن که بر بالا شدند و مطابق زمین
و زن و فروتر از ناف و روده و شکم و جاء گوسفند و مطلق
جای ارباض و سکون باء و ی شهر را گویند و بای معنی
سور لکن بتحریک داشته و ظاهر هست و سکون
باء مصدر آمده از باب ضرب یعنی فرو خفتن گوسفند
و سگ و مانند آن معرکه بفتح میم و سکون عین فتح و راء
مهملتین جای جنگ جمع معارک حصین بکسر حاء و سکون
صاد مهملتین و نون حصار یعنی جای محکم و اسوار جمع
حصون و نام شهر است بیت صحیفه نامه قلم خامه دان
سکین کارد خیاط و مخیط سوزن چو خرت سم سوفار

صحیفه

صحیفه بفتح صاد و کسر حاء مهملتین و فا نامه و پوست
روی مرده جمع صحف و صحایف قلم بفتحتین قاف و لام خامه
تراشیدن و تیری که بان قمار کنند جمع اقلام و یکی از قلمان را
کف دو کارد دست قلم گویند و خامه عربی نیاید یعنی شاخ
نو عتانه سکین بکسر سین مهمله و کاف مشدد کارد
جمع سکاکین خیاط بکسر خاء معجمه و باء تحتانیه و طاء مهمله
سوزن و رشته جمع اخیاط و مخیط بکسر میم و سکون
خاء معجمه و طاء مهمله اسم آلت از خیاط از باب ضرب
یعنی دوختن و سوزن آلت دوختن است خرت بضم خاء
معجمه و راء مهمله تاء مطوله سوراخ سوزن و سوراخ
بینی و سوراخ گوش و سوراخ انگشتری جمع خرت و اخراة
سم بفتح سین مهمله و تشدید میم سوراخ سوزن
و حیوان و زهر جمع سموم و اسمام لبیب عاقل غمر و غوی و غافل
گول شفیق و یار و دود غرو رفیق صاحب یار لبیب بباء بی
نقطه فعیل از لبابه و لب از باب علم یعنی خردمند شدن
جمع الباء غمر بضم غین معجمه و سکون میم و راء مهمله نا
آزموده کار جمع اغمار غبی بفتح غین معجمه و باء نقطه فعیل
بمعنی فاعل از غباوه یعنی نافهم از باب علم فاعل یعنی مجهد
غافل اسم فاعل از غفل از باب نصر یعنی غافل شدن و چون

درین معانی نی ادراکی هست کو دل گفت شقیق شین معجمه
وقافین فعیل از شق از باب نصر یعنی شکافتن گویا دو پاره
یکی بوده اند که بدو شق شده اند رده بکسر راء مهمله
وسکون دال المهملتین وهمزه صفت از رده از باب فتح یعنی
یاری کردن رفیق براء مهمله وفاء وقاف از رفق از باب
نصر یعنی چرب نرمی کردن ویار چرب ونرمی کردن صاحب
بصاد وحاء مهملتین فاعل از صحبت از باب علم یعنی اطلاف
کرد یار حدیقه باغ خشب چوب خوخ شفتالو سفرجل آبی
تفاح سیب رمان انار حدیقه بحاء ودال المهملتین وقاف
فعیله از حدق از باب ضرب یعنی گرد گرفتن و باغرا حدیقه
آنکه گرد آن دیوار است حدیقه گویند جمع حدائق خشب
بفتحتین معجمتین با نقطه چوب جمع خشب وخشبان خوخ بخا
بافتح اول وسکون واو شفتالو اهم اسم جنس است واحد
خوخه جامه سرخ ودریچه در تنگ را گویند جمع خوخ
سفرجل بفتحتین سین مهملتین وفاء وسکون راء مهمله
وفتح جیم بمعنی جمع سفارج تفاح بضم تاء فوقانیه هزار ارتوی
شکسته را این گویند احد یکی عشره ده مائه صد اثنان
دو ثلاث وخمس سه پنج اربعه چهار احد بفتحتین یکی
بود بکسه جمع احاد عشر بفتحتان وعشره جمع عشرات مائه

بکسر

بکسر میم صد جمع مئون ومآة ومائتی اثنان بکسر همزه
وسکون ثاء مثلثه اول سه خمس وخموس بفتح خاء معجمه
پنج اربعه واربع بفتح همزه چهار ولی سته سبعه ثمانیه
تسعه ششت وهفت دگر هشت ونه جهه الف هزار
ست بکسر سین مهمله وتاء فوقانیه شش اصل آن
سدس بکسر اول سین دو سیم را تا کردند و دال درآن
ادغام کردند ست شد سبعه وسبع بفتح سین وعین
مهملتین هفت وسبعه نام نیست عوامت ثمان وثمانیه
بفتح ثاء مثلثه هشت تسعه وتسع بکسر تاء فوقانیه وسکون
سین وعین مهملتین نه الف بفتح همزه وسکون لام
هزار الف والالاف عقار قهوه وراح مدام وقرقف می
می دلاور وفارس سوار صید شکار عقار بضم عین
مهمله وقاف وراء مهمله می جامه سرخ ونیز را جهه
آنکه معاقره باکسی را گوید یعنی دریدم و قهوه وحصومت
باکید بکسر جهت آنکه معاقره یعنی ملازمت آمده می ملازم
تم است قهوه بفتح قاف وسکون هاء می را گویند جهت آنکه
اشتها می اورد یعنی ایرو کردن طعام راح براء وحاء مهملتین
می وستاد مانی وجمع راحت یعنی کف دست واسانی
مدام بضم میم ودال مهمله اسم مفعول است اداما مت

وی را گویند بجهت آنکه دایم است در خم فرقف بفتح فاءین
وسکون راء مهمله وفاء می بعضی گفته اند بجهت آنکه می لرزه
اورد فرقفش گویند زیرا که فرقفه لرزانیدنست کمی
بفتح کاف دلاور بعضی گفته اند که فعیل است انکی از باب
ضرب یعنی گواهی وکمی که گواهی پوشید دلاور بود وفارس
بفاء وراء وسین مهملتین سوار است وگفته اند که مطلق
سوار جمع افراس وفوارس وفرسان وفراس وفرسه
پارسا را نیز گویند واسم فاعل جمع امده از فرس از باب
ضرب یعنی گردن شکستن وکشتن صید بفتح صاد مهمله
وسکون یاء تحتانیه ودال مهمله انچه بگیرند از وحش
ولانچه بدان شکار کنند مانند دام و مصدر امده از باب
ضرب یعنی شکار کردن غرب بدست وصنوبر خلاف
ونانعبید چو نخل خرما فرصانوة دلب چنار غرب بفتحتین
غین معجمه وراء وباء نقطه درخت بید بد وگویند
سعیدار که از دلو کوچک در میان چاه و در میان حوض
ودر زیر چشم گوسفند که ریزد سبزه را وسفید بی سبزه
وسیم و جام سیمین وجمع جمع اغراب صنوبر بفتحتین صاد
مهمله ونون واو وفاء بفتح باء نقطه وراء مهمله
درخت باحیا یاران خلاف بکسر خاء معجمه درخت بید

سرخ واسیتین جامه و مصدر از باب خالف واحد خلافه
نخل بفتح نون وسکون خاء درخت خرما واحد نخل فرصاد
بکسر فاء وسکون صاد و دال مهملات توت دلب بضم
دال مهمله وسکون لام وباء نقطه درخت چنار واحد

ورق بفتحتین واو وراء مهملتین وقاف
برگ درخت ورق کاغذ ومال وگوسفند وچون نشسته
که انجراحت [illegible] جمع اوراق مصدر از آن ورق از باب
ضرب یعنی برگ درخت بگرفتن و بیاوردن غصن بغین
معجمه وسکون صاد مهمله شاخ درخت جمع اغصان
وغصون وغصنه واغصین دوحه بفتح دال مهمله وسکون
واو وحاء مهمله درخت بزرگ جمع دوح بمعنی بیخ درخت
بافت شد چو طلح خمط درختان خار باموز است چو انگل
سوره گز شوک خار سدر کنار طلح بفتح طاء مهمله ولام
وحاء مهمله درخت خار اقید قصوند وشکوفه حرفا
واحد طلحه خمط بفتح خاء معجمه وسکون میم وطاء مهمله
لو علیت از عراک بارک داند که میخورند وارا موب گویند
وشیر فرس نیز گویند و مصدر از باب ضرب یعنی برگ
اراک خوردن واشتر بریان کردن لب پوست وبوت

بیرون اثل بفتح همزه و سکون ثاء مثلثه ستون بفتح سین
و دال و راء مهملة کنار درختی است که در بادیه واحد
ثمد لباده بود دمال بر نهاده لبد بلاس حلس و درخت زمین
و آب عقاب لباد بضم لام و باء سقطه و دال مهمله و تشدید
با و بیرون آمده قبا ثمد جمع لباداة و معانی لغاة این بیت مقدم
واقع شده لبد بضم لام و باء سقطه و دال مهمله مال نهاده
و لبیاد بر سیم و بر هم کرده و آنکه سفر نکند مرغیست نام
هفتم کرکس لقمان حلس بکسر حاء و سکون لام و سین
مهمله خانه و گلیمی که در زیر جهاز شتر باشد و بر جهاز
شتر قتار جمع اهلام عقار بفتح عین مهمله و قاف و راء
مهمله زمین و درخت و ضیافتی و خرما شمامه عطر
بود شمامهٔ عطر بود بو بدان بو دهند عبد و قصر
بوما و ورد ... شمام شمامه بفتح شین معجمه آنچه
بو بشدن از بوهای خوش جمع شمامه ماء عطر بکسر
عین و سکون طاء و راء مهملة بوی خوش جمع عطار
نخب نظم عطف بکسر و بر شمامه جونه بضم جیم و سکون
واو با همزه و نون بو بدان و نقش دان و صابکر کذا
جمع خوردن ماورد مرکبست از ماء بهمزه یعنی آب و ورد
بفتح واو و سکون راء و دال مهملتین یعنی گل بعد از ترکیب

یعنی

یعنی همزه مستعملست تقامحت کرفتن جو دست بکدیگر
تعانقت کرفتن کنار جحر کنار تصافح بفتح تاء فوقانیه و صاد
و فاء و حاء مهملتین مصدر تفاعل یعنی دست بکدیگر کرفتن
و تعانق بعین مهمله و نون و قاف هم از این باب تفاعل
یعنی در بر کرفتن سکید بکر حجر بفتح حاء مهمله و سکون
جیم و راء مهمله کنار جمع حجور و مصدر آمده نیز از باب
نصر یعنی باز کرفتن و باز داشتن کسی را از تصرف کردن
در مال و حرام کردن رخیص شته و دش سوخکن بری
بجرم ذلول نرم و سن خفته و تیقظ بیدار رخیص برا
و خاء معجمه و صاد معجمه جنبشته و فعل از رخیص از باب
منع یعنی شستن دسن بکسر سین مهمله و نون حرس خکن
صفت از دلس از باب علم یعنی سوخکن شدن بری بیا
نقطه و راء مهمله و همزه بی کناره و بب راد جمع برای فعیل
از برای کارباب علم ذلول بفتح ذال المعجمه رام جمع ذلل و فعول
از ذل از باب ضرب یعنی رام شدن و سن بفتح واو و کسر
سین مهمله شخص خفته و سن از باب علم یعنی در خواب
شدن و بیهوش شدن از دم جاه تیقظ بفتح یاء تحتانیه
و کسر قاف و ظاء شخص بیدار جمع تیقاظ از تیقظ از باب
یعنی بیدار شدن

عوان بفتح عین مهمله زنان کامل وکدبانو وکاو نر جوان
وفناء بین میان بین از هر چیز جمع عون جوب جنگی که
بیکبار دیگر کرده باشند ثنیه بفتح ثاء مثلثه وکسر باء
مشدده تحتانیه وباء نقطه زن شوی کرده جمع ثنیات
عروب بفتح عین وضم راء مهملتین زن شوهر دوست
جمع عرب قرام بکسر قاف وراء مهمله پرده باریک
وغلاف شمشیر جمع قرم ثکنه بکسر ثاء فوقانیه وتشدید
کاف سند سلوار جمع ثکن مراح جای شتر یعنی است جای غنم
کنار دان جای آهوی کفتار مراح بضم میم وراء مهملتین
جای از مراح شب راست کردن جا بپای که مخصص باشد
بجاء شبه مکان از مراح یعنی چهارپایان شبانگاه بازدی برون
مربض بفتح میم وسکون راء مهمله وباء نقطه وضاد معجمه
جای خفتن گوسفند جمع مرابض اسم مکان از ربض وربوض
از باب ضرب یعنی فرو خفتن گوسفند و مانند آن کناس
بکسر کاف ونون وسین مهمله کردن وجای بکسر واو
وجیم وراء مهمله جای کفتار وگرگ جمع اوجره جحر بضم
دان جحر خوه معلفات آخوری علیقه توبره وشتوان
وحده جوالیج اد قضیم بقاف وضاد معجمه جو که ستور را

دهند وپوست که نوشیده جمع قضم وقضیم بمعنی مفعول
از قضم یعنی بکرانه دندان خوردن از باب علم وضرب معلف
بکسر میم وسکون عین مهمله وفتح لام وقا آخور جمع معالیف
اسم آلت از علف از باب ضرب یعنی علف دادن ستور آری
بالف ممدوده وکسر راء مهمله وتشدید یاء تحتانیه آخور
ومیخ وریسمان که چهارپایان را بان بندند در جای آوری
بتشدید وتخفیف یاء مهمله وقاف توبره که بر سر ستور
کنند واستری که بروی خار آورند جمع علایق معیله
از عقل از باب علم یعنی درا ونحتن نشو بکسر نون وسکون
شین معجمه وراء مهمله باقی علف که ستور بگذارد جره
بکسر جیم وراء مهمله مشدده نشخوار یعنی آنچه چهارپای
از معده بیرون آورد و بخاید پس نشخوار مشترک باشد
میان باقی مانده علف چهارپای وآنچه از معده بیرون
آورد این نوبت از ملحقات است قریب رگ حمیم خویش
وابن خبره ولید طفل بچه ام والده مادر قریب بقاف
وراء مهمله وباء نقطه خویشاوند نزدیک فعیل از قریب
بضم وقربا قریب بکسر از باب کرم یعنی نزدیک شدن
خویش خویشی نزدیکست قریب گویند مذکر ومونث
در یکسانست جمع اقربا وقربا ودکن بضم راء مهمله

وسکون کاف جانب قوی چیزی وخویش را نیز آنکه
جانب قویست رکن گویند جمع ارکان حمیم بحاء مهمله
خویشاوند نزدیک گرفته واب گرم فعیل از حم از باب نصر
یعنی قصد کردن ونزدیک آمدن وگرم کردن اب وخویش را
چونکه عضو داست حمیم گویند ویاران نادانی وگرمانی
سخت را نیز حمیم گویند جمع احماء ابن بکسر همزه وسکون
باء منقطه زیر اصل ان بنو بود بفتحتین واو را حذف وهمزه را
عوض ان اورده اند جمع ابناء وبنون ولید فعیل بمعنی مفعول
از ولادة از باب ضرب یعنی زائیدن وزنده بزاید گویند
جمع ولده وولدان طفل بکسر طاء مهمله وسکون فاء
کودک خورد واحد وجماعت را نیز گویند جمع اطفال ام
بضم همزه وتشدید میم مادر جمع امهاة وامات گویند اول
جمع بهایم است ودوم جمع ادمی واصل هر چیزی وجایگاه را
نیز ام گویند والده واسم فاعل از ولادة جمع والده رحم
قرابت نهدان نیز ختن داماد چنانکه شهر وختن
والد است پدر رحم بفتح راء وکسر هاء مهملتین زه
بچه دان جمع ارحام وخویشان ونیز را نیز گویند ختن
بفتحتین خاء معجمه وتاء فوقانیه داماد جمع اختان وهرکه
از جانب زن باشد مانند پدر وبرادر وی ختن گویند

نزدیک

نزدیک عرب وعامه ختن مرد را شوهر خواهر وی را
گویند صهر بکسر صاد مهمله وسکون هاء مهمله خرد
باو جمع داماد صهار والد اسم فاعل از ولادة اب بفتح همزه
وباء منقطه پدر واصل ان ابو جمع اباء اب بود یعنی پدری
کردن از باب رکبت باک وحفی مهربان حفی پنهان
جلی پدید نبی رسول پیغمبر زکی بزاء معجمه فعیل از زکا
از باب نصر یعنی پالیدن گشت وزیاده شدن وپاک دشتن
ورحمت وبصلاح امدن باعمار یعنی اخر زکی پاک را
گویند که صالح است که پاک بود از فساد حفی بحاء مهمله
وفاء مهربان واما جمع حفوون فعیل است از حفا از باب
علم یعنی نیکی ولطف کردن باستقصار از حال کسی پرسیدن
خفی بخاء معجمه وفاء پوشیدن واشکارا کردن فعیلست از خفا
از باب علم یعنی پوشیدن از خفی از باب ضرب یعنی پنهان
کردن واشکارا کردن جلی بجیم فعیلست از جلا از
از باب یعنی روشن کردن واندوه باز کردن نیاسودن
وباء منقطه فعیلست از نبو وبناء مهموز اللام از نبا
فتح یعنی بنا کاه وارخانی بجانب شدن وبرایدن با از نبوه
بناده ناقص از باب نصر یعنی بلند شدن واز زمین برخاستن
وچون پیغمبران از امور اخرة اگاه کردن ومرتبه انسان

از سایر خلایق بلندتر بود و بلندتر از جای مجانی شود نبیینا
گویند جمع انبیا و نبیون رسول بفتح راء وضم سین مهملتین
فرستاده مفعولست بمعنی مفعول از رساله مذکر و مونث
در وی یکسانست و پیغمبران را گویند که با و کتاب آمده باشند
و نبی اعم است جمع رسل ملک فرشته فلک چرخ مشتری
برجیس شهاب و کوکب و دری نجم و اختر ملک بفتحتین
میم و لام فرشته کسائی گویند اصلش مالک است بتقدیم
همزه مشتق از الوکت یعنی رسالت لام را مقدم داشتند
و همزه را بجهت کثرت استعمال ترک کردند جمع ملائکه و ملائکت
بود بهمزه و املاک بدون ترک کردند جمع ملائکه و ملائکت
بود همزه گویند فلک بفتحتین فاء و لام آسمان و چرخ جمع
افلاک و زمین کرده‌اند افلاک گویند مشتری بضم میم و سین
معجمه و راء مهمله برجیس بکسر باء و آن ستاره ایست
در آسمان ششم و خرنده و فروشنده را گویند
اسم فاعل از اشتراء یعنی فروختن و خریدن شهاب
بکسر شین معجمه ستاره روشن و یکی از هفت کواکب و شعله
آتش جمع شهب و شهبان کوکب بفتح کافین و سکون واو
ستاره و بنقطه سپید بر سیاهی جمع کواکب و شین مع
آهنین و دندانه و سنگریزه که هم رنگ زمین و سنگ

واب

واب بسیار را نیز گویند دری بضم دال و تشدید راء
مهمله و تشدید یاء ستاره بزرگ و روشن منسوب
بدر باعتبار درخشیدن نجم بضم نون و سکون جیم
ستاره و نبات بی‌ساق و وقت فرو آمدن وقت معین
و اصل چیزی جمع انجم و نجوم و النجم با الف و لام و پروین
فلق سپیده شفق روشنی در اول شب مجره کاهکشان
خط استوا محور فلق بفتحتین فاء و لام و قاف سپیده
یعنی عیان روشنه و جمله خلقان و شکافته چیزی که
بر پای نهند و روشنائی بامداد جمع فلقان و فلاق و گویند
جاییست در دوزخ شفق بفتحتین شین معجمه و قاف باقی
روشنی آفتاب در روانست و ضوء از هر چیزی حمل بره
بقر ثور دکا و حمل بجنس مراد زهره طحال کبد سپرز
حمل بحاء مهمله بره نر و میغ سیاه جمع حملان و نام برجیست
در آسمان بقر بفتحتین باء بنقطه و قاف و راء مهمله
یعنی گاو واحد بقره نر و ماده را گویند جمع بقرات ثور
بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله گاو نر جمع
ثیره و ثور و ثیران و ابو ثور روباه و مهره و دیوانه
بانه مسنگ و بر ده ریگ آب و نام برجیست در آسمان
و نام قبیله ایست و نام غاریست که رسول صلعم در وی بوده

و در قران مذکور است و کویند نام کوهیست که ان عاد
در وی بت محل بکسر عین مهمله و سکون جیم کوساله
و عجین نیز جمع عجاحیل و عجل نام قبیله است مراره بفتح
میم و راء مهملتین زهره جمع مرارة طحال بکسر طاء مهمله
سپرز جمع طحل کبد بکسر و فتح کاف مهملتین زهره
و تلخی جمع و کسر باء نقطه و دال مهمله جکر جمع اکباد
و هضه کان و میان اسمان را نیز کویند بعید دور
و دانی امام پیش وسط میانه وسط میان تحت زیر
فوق زبر بعید بباء نقطه و عین و دال مهملتین دور
و ضلیت از بعید از باب کرم یعنی دور شدن و راء
بفتحتین واو و راء مهمله و مد پس و فرزند اما م
بفتح همزه پیش چیزی وسط بفتحتین واو و سین مهمله
و طاء مهمله میان راست چیزی و عدل و میان نیک
و بد برکزیدن و سپید بده جمع اوساط وسط بفتح و سکون
میانه چیز عامین تحت بفتح تاء فوقانیه و سکون حاء
مهمله زیر چیزی فوق بفتح فاء و سکون واو و قاف
زبر و بعد را از باب نصر یعنی در کذشتن از کوه در فصل
و شکستن سوفار نیز کویند علاة بسندان و فطیس
پتک منفخ دم قدوم مجث و ثنیه حصین و فاس تبر

علاة

علاة بفتح عین مهمله و تاء مدوره سندان و سنکی که کتک
خشک کنند بر ان جمع علا یا و علاوة فطیس بکسر فاء و طاء
مهمله مشدده و سکون یاء و سین مهمله خایسک بزرک
جمع فطاطیس منفخ بکسر میم و سکون نون و فتح فاء و خاء معجمه
دم اهنکر جمع منافخ قدوم بفتح قاف و ضم دال تشنه و جمع
قدم نیز قدایم و نام موضعیست نیز مجث بکسر میم و سکون
نون و فتح حاء مهمله و ثاء فوقانیه رنده جمع مناحت اسم الت
از نحت یعنی تراشیدن از باب ضرب و هیچ فرقی نکرده میان
قدوم و مجث حصین بفتح حاء و کسر صاد مهمله نیز جمع
حصین و ثنانی است که سرش دو شاخ باشد فاس بفتح
فاء و سکون همزه و سین مهمله تبر و تیره بکام که بکام
بسد جمع فؤس سوار دست برنجن جو پای در خلخال
و شاح و عقد حمیل و تماو تاج افسر سوار بکسر سین
و راء مهملتین دست برنجو دستت که در دست کنند
جمع اسوره نیز اساوره خلخال بفتح خاء معجمه و سکون
لام اول مالی نحو جمع خلاخل و شاح بکسر و ضم واو و سین
معجمه و حاء مهمله کربند بنده جمع عقود رعاث بکسر راء
و عین مهملتین و ثاء نقطه مثلثه کوشوار واحد
و غثره یعنی افسر یافت تاج بتاء فوقانیه و جیم افسر

بدی بختی وثانی دویم اخرلیین نقیض اولی واخری
اخریست دیگر بدی بفتح باء نقطة ودال مهمله وسکون
باء وهمزه بختین وحدی که باسلام کنده باشد ناف بناء
مثلثه ونون دویم اخر بفتح همزه وخاء معجمه وراء مهمله وتاء مثلثه
اخرلیین وان جهان اخر بمد همزه دیگر جمع اخر وجمع اخرون
واخر عبارة وارجال دارد اول انکه اخیر نقیض اولی است
دویم انکه نقیض اولی اخر است واول بحسب معنی است ودویم
باعتبار لفظ اولست در بعضی نسخ بجای اولی اولست واین
مناسب احتمال اولست شیخ کرنه وبلیق قباو ربطه رکو
نصف همچو جمار است ومقنعه معجر قمیص بفتح قاف وکسر میم
وسکون یاء وصاد مهمله پیرهن وغلاف دل المقصه وقصار
بلیق بفتح باء تحتانیه وسکون لام قبا ربطه بفتح راء مهمله
وسکون یاء تحتانیه وطاء مهمله چادر یک تخته جمع ربطه
ورباطه نصف بفتح نون وکسر صاد مهمله ویاء تحتانیه
وفاء چادر تا دو خته خمار بکسر خاء معجمه جمع خمر ومصدر
خامر امده یعنی امیختن وپوشیدن وملازم مقنعه بکسر میم
وسکون قاف وفتح نون وعین مهمله سربند ازجمع مقانع
معجر بکسر میم وسکون عین مهمله وفتح جیم وراء مهملتین
سربند زنان اماج تلخ وتفه بمیزه است وصالح شود

قراة

قراة عذب وریب واصف هو بکر اجاج بضم همزه وجیم
تلخ تلخ واب شور تفه بفتح تاء فوقانیه وکسر فاء وها حنیر
اندک وحرمعنی همزه یافت شده اما میتواند بود که صفت
باشد از تفتر بفتح که صفت باشد فاء مصدر از باب علم
ارد برش شدن صالح شور قراة بضم قاف وراء مهمله وتاء
فوقانیه اب خوش ونام رود بست جمع قرنان وعذب
باین معنی گفته شد ریب براء معجمه ویاین نقطه شور
واحد زیسته وبرد رنگ شدن افتاب بغروب اصف بفتحتین
بهمزه وصاد مهمله وفاء که شراره حدنه تو دماریح شواط
لهب زبانه جحیه انگشت وره ما دخاکستر شراره نفحاة شبیه
معجمه درانش واحد شراره فالعی پاره که از اتش بیرون
جهد وجذوه جهل وجذره فارسیست ما یج براء مهمله
وجیم از باب علم یعنی مضطرب شدن حنبر وزبانه اتش
سیه ودخم بفتح فاء وسکون هاء مهمله انگشت رماد بفتح
راء ودال مهملتین خاکستر نجبن حنیر ودقیق ارد نخاله
ادام نا نخورش قند شکر است شکر نجبین بفتح عین
مهمله وکسر جیم جیم زده وقیق ارد گذشت نخاله بضم نون
وخاء معجمه سبوس ادم بکسر همزه ودال مهمله نانخورش
جمع ادم قند بفتح قاف وسکون نون ودال مهمله

نگرسته جمع فتور بضم سین مهمله وتشدید کاف
وراء مهمله سنگ رخدام تنگ وثفر باردم لجام لگام
عنان دوال وی ومنطق نطاق کمر حزام بکسر حاء مهمله
وزاء معجمه تنگ ستور وسند گهواره ثفر بفتحتین ثاء مثلثه
وفاء وراء مهمله باردم اثفار لجام بکسر لام وجیم معرب
لگام جمع الجمه ووطم عنان بکسر عین مهمله ونونین
ودال لگام منطق بکسر میم وسکون وفتح طاء مهمله وقاف
کمر وهرچه برمیان بندند جمع مناطق نطاق بکسر نون
کروانا رجع نطق وگویند نطاق جامه است که زن
بپوشد ومیان بر بندد وجانب اعلا را بر اسفل فرو گذارد
تا زمین وظاهر از عبارة است والکلیل اللیل بین نطاق
گویند رکاز وکنز بود گنج صیرفی صراف سوقه ستة
وحداد قین اهنگر رکاز بکسر راء مهمله وزاء معجمه
مال درزیر زمین نهاده واحد کنز وکنز بفتح کاف وسکون
نون وزاء معجمه جمع کنوز صیرفی بفتح صاد وسکون یاء
تحتانیه وراء مهمله صراف یعنی سیم سره کند جمع
صرافه سوقه بفتح وضم سین مهمله وضم تاء فوقانیه
وقاف ودرهم ناسره میان سوسه نوراست یعنی در میان
سره دارد حداد بفتح حاء مهمله وتشدید دال یعنی قلب

مهمله

مهمله ودال دکر اهنگر ودنبان وزنهان بان جمع حدادان
قین بفتح قاف وسکون یاء تحتانیه اهنگر وبنده وجای
بند دست شتر جمع قیون ونام پدر رقبیله است ومصدر
از باب ضرب یعنی اهنگری کردن وگرد کردن فرخ فروج
جوزه بیضه تخم مرغ خود چون عنب انگور وتین انجیر
کمثری مروید نخرا ابن قطعه وقطعه حبه کور یکیست
فرخ بفتح فاء وسکون راء مهمله وخاء معجمه بچه مرغ که تا بتعد
ونباة وقت بیرون امدن وحاء مفرده موث فرخه جمع
فراخ وفروج وافرخ فروخ بفتح فاء وتشدید وراء مهمله
مضموم را وجیم بچه مرغ خانگی بیضه بفتح باء منقطه وسکون
یاء تحتانیه وضاد معجمه واحد بیض است یعنی خایه مرغ
وخود که بر سر نهند جمع بیضه بیضات وجمع بیض بیوض
وبیض کرها واماس دست را گویند وحصیه میان شهر را
بیضه گویند وخوار وراجز واسفه گویند عنب بکسر عین
مهمله وفتح نون وباء منقطه انگور جمع اعناب عنبه
یکدانه انگور تین بکسر تاء فوقانیه وسکون یاء تحتانیه
انجیر واحد تینة ونام کوهیست بشام کمثری بضم کاف وفتح
تشدید میم وسکون باء مثلثه وفتح راء مهمله مرود
اصفر وفاقع چون زرد است احمر وقانی سرخ هست اخضر

سبز واضح روشن ازرق کبود اصفر بفتح همزه وسکون
صاد مهمله وفتح فا زرد که در سنگ جمع سود
افعل از باب علم وجمیع صغیره وحبیره ونساء وبتی گویند اصفر
زرد وزعفران فاقع بفا والف وقاف وعین سخت زرد
احمر بفتح همزه وراء مهملتین حمره سرخ جمیع احمر وحب صلا
وسرکز سخت را نیز گویند ونعتی است کننده سبز صالح ٭ را
قانی بقاف ونون سلک سرخ اخضر بفتح همزه وخا وصاد
معجمتین وراء مهمله حین سبز واسب واستر وبره واشتر
سبز رنگ وآب صافی جمع خضر واضح بضاد مهمله اسم فاعل
از وضوح از باب ضرب یعنی روشن شدن ازرق بزاء
معجمه وراء مهمله وقاف سبز چشم جمع ازرق بزاء معجمه
وراء مهمله وقاف سبز چشم جمع زرق وآب صافی وشمشیر
سخت روشن را گویند ومؤنث افعل فعلاء بود
چون صفرا وحمرا وخضرا وحصرا وزرقا جندل وصخر
وحجر چون نحله وجلمود سنگ هست حصبا سنگ ریزه ماء
وادی آب رود جندل بفتح جیم وسکون نون وفتح دال
مهمله سنگ واحد جندله جمع جنادل ونام قبیله است
صخر بفتح صاد مهمله وسکون خاء معجمه وراء مهمله سنگ
بزرگ واحد صخره جمع صخور وحجر بفتح حاء مهمله سنگ

ونزولک

بزرگ واشتر بسیار جمع جلامد جلمد بفتح لام وفتح میم
ودال مهمله سنگ بزرگ واشتر بسیار جمع جلامد حصبا
بفتح حاء وسکون صاد مهملتین وباء نقطه سنگ ریزه
ریزه ماء آب واصلش ماو بالف وهاء همزه شده جمع
میاه وامواه وادی رود که آب رود جمع اودیه جود فیض
وجود بخشش جوده نیکی جوده تك وعظ میثاق تحیت
پند پیمان ودرود جود بفتح جیم وسکون واو ودال مهمله
باران سیل جمع اجواد فیض بفتح فا وسکون یاء تحتانیه وضاد
معجمه بسیار شدن آب واشکارا شدن چیزی وبسیار شدن
ودفتن وبیرون آمدن ومردن وفیض نیز نام جوی
در بصره جود بضم جیم وسکون واو ودال مهمله جوانمردی
وکریمی جمع جواد نیز آمده ومی تواند بود که بخشش معنی
هر سه لفظ باشد جوده بفتح جیم وسکون واو ودال
مهمله نیکی ونیك وبضم جیم از باب نصر نیك روشن
شدن است وعظ بفتح واو وسکون عین مهمله وظاء
معجمه پند داد از باب ضرب یعنی پند دادن میثاق بکسر
میم وباء مثلثه وقاف عهد وپیمان جمع مواثیق تحیت
بفتح باء فوقانیه وکسر حاء مهمله درود پادشاهی جمع تحایا
وتحایا عنی دیدن رها زبان وعنی دریاها چون

عنی دوندف بیاری ونعه خوالف سرود عنی بفتح عین
معجمه وسکون باء منقطه زبان کردن در بیع وشرنجی وبنا
کردن ونقصان صعیف رای شدن غبنا بکسر غین معجمه
ونون قصر نمودن انکری وبجا نیامدن است ویرسین که
طاروایه حی زنده دلس مثیره جمع اسید قوم سیره وحلجلان
کسیرچون جمص نخود طار بکسر طاء معجمه وسکون همزه ورا
مهمله دایه جمع طور واطار واطوار ومصدر ظاء نبود
از باب فتح یعنی مهربانی کردن برنجه دیگری ومهربانی کردن ا نیدن
حی بفتح حاء مهمله وتشدید یاء زنده وقبیله جمع احیاد
دبس بکسر دال وسین مهمله وباء منقطه دوشاب
ثوم بضم ثاء مثلثه وسکون واو سیر واحد ثومه حلجلال
مهمن وسکون لام اول کشنیز خشک وکبد ومیان دل
حمص بکسر حاء مهمله وفتح وکسر میم مشدده وصاد مهمله
نخود فول باشد باقلا ندة ابدنا سلت جوب تبر عدس
دان ولنجه مجاش حمص چون نخود فول بضم فاء وسکون
لام باقلا ذره بضم دال معجمه وفتح راء مهمله مشدده مخففه
بیرامده وهاء ابدنا وسلت بضم سین مهمله وسکون
لام وتاء فوقانیه جو بلبیت حبه نپوست وگوسند جو ب
خر دانه عدس بفتح عین ودال وسین مهملاة معروفست

وبدانچه

وبدانچه فارسی قومیست عدسه بکیدانه بفتح میم وتشدید
جیم معرب ماش جمص شد ومکرر بسیار توان متوالد بود
که بیت را دیگری الحاق کرده باشد

رازیانج براء مهمله وزاء معجمه معرب بادیان سك بضم سین
مهمله وتشدید کاف نوعیست از بوی خوش وزره سك
حاقه وجامه تنك ومیخ اهنین وخانه وجای کژدم اذخر
بکسر همزه وسکون ذال معجمه وکسر خاء معجمه وراء مهمله نثر
بفتح وسکون ثاء مثلثه وراء مهمله سحر پاشیده مصدر
از باب ضرب یعنی افشاندن درد سکون شکر وماننده
ان منقی بفتح سین معجم وتشدید تاء فوقانیه پراکنده
مصدر است وشتاب از باب ضرب یعنی پراکنده شدن
مجموع بجیم وعین مهمله گرد مفعول است از باب فتح یعنی
گرد کردن تاجران سالار بازرگان وفاجر نابکار صاعد
مردی که بالا میرود هابط فرود تاجر بتاء فوقانیه وراء
مهمله بازرگان جمع تجر وتجار ودکه فروش رابین گویند
فاجر بفاء وجیم وراء مهمله تباه وکاذب دروغ زن جمع فجور و
فجار وفجره صاعد بصاد وعین ودال مهملاة کسی که بالا
رود ودرشدن هابط بهاء وباء نقطه وطاء مهمله کسی

که فرو دسیا بدو نیز خمی که فرو میافتد وکسی که سرها
فرو دمیاند واین چهار بیت از ملحقات بحر این قطعه
وقطعه صبا لور یکلیت سعال سرعه وسرعت شتا
ولبث درنك قصیر کوته واسع فراخ ضیق تنك سعال
بضم سین وعین مهمله سرعه وسرعه دن از باب نصر
سرعت بضم سین وسکون راء وعین مهملتین شتاب
لبث بفتح لام وسکون باء بنقطه وثاء مثلثه درنك کردن
قصیر بفتح قاف وصاد مهمله وکسر یاء تحتانیه منده ده
کوتاه جمع قصار واسع بسین وعین مهملتین فراخ ضیق
بفتح صاد معجمه وکسر یاء تحتانیه مشدده وقاف تنك اضیق
از باب ضرب یعنی تنك شدن هلال ماه نو است وقمر
مه قمر اسفاع از زهر جه شکوفه ورنك هلال بکسر هاء
ماه نو تا سه روز وشب جمع اهله وغلام سکوریک واب
اندك قندین حادثه وتاج که بدان صید میکنند او شته
کرداکرد دین وکنار ره سنك اسیاکه لنکند وقیل از هوا
زن وما در بیز هلا کویند قمر بفتحتین قاف ومیم وراء
مهمله ماه زهر بفتح زاء معجمه وهاء وسکون هاء امده رای
مهمله شکوفه جمع ازهار نیز ازاهر صبغ بکسر صاد مهمله
وسکون باء بنقطه وعین معجمه رنك وتا نخورش جمع صباغ واصباغ

صبغ

واصفعه

واصغه صبغه الله دین خدا تعالی اشیم شکسته سر لحیه
ریش اقرع کل اشل واقطع بید ست دان اعرج لنك اشیم بفتحتین
همزه وسین معجمه وتشدید جیم انکه شکسته سر بود وانکه
بر پیشانی دارد لحیه بکسر لام وسکون حاء مهمله ریش
جمع لحیه اقرع بقاف وراء وعین مهمله سوی شد
سر جمع قرع وقرعان اشل بشین معجمه خشك دست شد
جمع جمع شل اقطع بقاف وطاء وعین مهملتین بریده دست
اعرج بعین وراء مهملتین وجیم لنك جمع عرج وعرجان
قتیل کشته وعظم استخوان ضبع کفتار یوز فهد دب نمر بود
خرس پلنك قتیل بقاف وتاء فوقانیه کشته مقلیت
یعنی مقتول از قتل یعنی کشتن از باب نصر جمع قتلی عظم
بفتح عین مهمله وسکون ظاء معجمه استخوان وتبلان
جمع وعظام عظم ضبع بفتح صاد معجمه وضم باء بنقطه وعین
مهمله کفتار جمع ضباع فهد بفتح فاء وسکون هاء ودال
مهمله یوز جمع فهاد واهن که درمیان اسود بود ف مصدر
از باب علم یعنی حزین شدن دب بضم دال مهمله وتشدید
باء بنقطه خرس جمع ادباب ودباب نمر بفتحتین نون وکسر میم
وراء پلنك وابن پلنك ر جمع نمور ونمار ونمر مونث
نمره غراب زاغ هزار است عندلیب کمیت ملحها کرک

كبوترست وكلنات غراب بضم غين معجمه وراء مهمله وبا
نقطه زاغ وبتزى سرسرين وبتزى بيز جمع اغربه
وغربان هزار بفتح ها وزاء معجمه وراء مهمله بلبل عندليب
بفتح عين مهمله وسكون نون وفتح دال مهمله بلبل
هزار دستان بجهة بسيارى انواع نغماتش كويند جمع عنادل
كُعَيب بضم كاف وعين مهمله وسكون باء تحتانيه وباء
نقطه هزار دستان جمع كعبان حمامه بفتح حاء كبوتر
مذكر ومؤنث درو يكسانست وتاء از براى وحدة
جمع حمايم وحماماة ومرغ طاق وان را حمام كويند چون
فاخته وامثال آن مرغ واستخوان سرسينه اسب وسينه
اشتر كه بر زمين نشيند وحلقه در وچرخ چاه وساحت
خانه وانيه را حمامه كويند كركى بضم كاف وسكون راء
مهمله وكسر كاف وتشديد ياء كلنك جمع كراكى قضب
نى امد طرفا كز وبراعه عزو چنانكه ثغبان وتمساح
اژدها ونهنك قصب بفتح قاف وفتح صاد مهمله وباء
نقطه نى وكلك واستخوانهاى كرد ميان تهى وحامه كتان
ومجارى حشيها واستخوانهاى دست وپاى واحد قصبه
طرفا بفتح طاء مهمله وسكون راء مهمله وفا كز واحد
طرفه يراعه بفتح ياء تحتانيه وراء وعين مهملتين نى اب

ومرد

ومرد بددل وبيشه جمع يراعه عزب بيست بفارسى
ثعبان بضم ثاء مثلثه وسكون عين مهمله اژدها جمع ثعابين
تمساح بكسر تاء فوقانيه وسكون ميم وحاء مهملتين نهنك
ودروغ زن جمع تماسيح مناحه نوحه وكافى اسيد طبع شست
دليل خوار عزيز ارجمند قصد اهنك مناحه بفتح ميم
ونون وحاء مهملتين ماتم زنان اسم مكانست از نوح
از باب نصر يعنى نوحه كردن كافى بفاء اسم فاعل از كفايت
از باب ضرب يعنى بسنده كردن جمع كفاف طبع بفتح طا
مهمله وسكون باء نقطه وعين مهمله سرشت وكوهر
سرشت مردم طابع بود در فرهنك منش همت ونيركى را
كويند وبجاء منش سرشت اولى ذليل بذال معجمه خوار
ورام بكسر دال رام شدن از باب ضرب جمع اذل واذلاء
ودلال عزيز بعين مهمله وزائين معجمتين ارجمند وبى همتا
دشوار وضعيف فعل از عزة از باب ضرب يعنى ارجمند
شدن وسخت ونايافت شدن جمع اعزه واعزاز قصد
بفتح قاف وسكون صاد ودال مهملتين از باب ضرب
يعنى اهنك كردن ويادكردن وشكن چوب القطعة
الثامنة فى البحر المتقارب اين قطعه در بحر متقارب مثمن
وان هشت بار فعولن باشد تراب ودغام وزنى خال

وطن جایکه کردیزد ربع منزل تراب بضم تاء فوقانیه وراء
مهمله وباء بنقطه خاک جمع ترب واتربه وتربان رغام بفتح
راء مهمله وغین معجمه خاک ریک امین وخاک نرم که در دست
نا ایستد ثری بفتح ثاء مثلثه وراء مهمله وقصر خاک نمناک
وعد تو انکری طین بکسر طاء وسکون یاء تحتانیه کل و طینت
خلقت وافرینش وطن بفتحتین واو وطاء مهمله ارام کاه ادمی
جمع اوطان کرم بفتح کاف وسکون راء مهمله رز وفلان
جمع کروم ربع بفتح راء مهمله وسکون باء وعین مهمله
سرای جمع رباعی وربوع واربع وارباع ومحله وسرای میان
بالا ایشان کویند مجلی ومصلی مسلی وتالی جو مرتاح عاطف
حظی حامل بدانکه عرب هر یک از ده اسب را که میدوانند
با هم ترتیب نامی نهاده اند مجلی بضم میم وفتح جیم وتشدید
اسب پیشی بجمع بعد در مسابقت واسب پیشی را بعد از معدد
کویند ونصید ونصد ونجه ومجب ومجبی افروخته
کز را کویند مصلی بصاد مهمله اسب دویم اسم فاعل
از تصلیه یعنی عنان کردن ودنبه دادن وسوختن
ودرست کردن باتش مسلی است سیم واز اسم فاعل از تسلیه
یعنی بخوبی سندی فرمودن وخوش سندی دادن تالی بتاء
فوقانیه اسب چهارم واسم فاعل از تلو از باب نصر یعنی

از پی فرستادن وفرو کذاشتن مرتاح بضم میم وراء وحاء
مهملتین اسب پنجم اسم فاعل از ارتیاح یعنی شاد شدن
عاطف بعین وطاء مهملتین فاء اسب ششم از باب ضرب
یعنی حمله بودن وبه رد اوردن وعطف کردن سخن حظی
بفتح حاء مهمله وکسر ظاء معجمه وتشدید یاء تحتانیه اسب هفتم
کویند وکسی را که دولتی ومنزلتی باشد حظی کویند از علم
یعنی دولت یا رسیدن زن از شوی وظفر یافتن بحر مؤمل
اسب هفتم ظاهرا به جهت قافیه موخر داشته از هشتم
لطیم سکیت از ب حاجت عرق خوی فواد دست قلب جان
حشا دل لطیم بفتح لام وکسر طاء مهمله اسب نهم و اسب
که در رویش سفیدی بود وسفیدی بچشم نرسیده
باشد وانکه زما در وا رونه بد رسکیت بضم سین
مهمله وفتح کاف وسکون یاء تحتانیه وتاء فوقانیه اسب
دهم در منهاج اسب پیشی را سابق کویند دویم را مصلی
وسیم را مسلی وچهارم را تالی وپنجم را مسلی وششم را عاطف
وهفتم را مرتاح وهشتم را لطیم ازب بکسر همزه وسکون
را مهمله وباء بنقطه حاجت وآرب جمع بمعنی احتراز
از باب حاجتمند شدن ودرهم افتاده شدن اندام
عرق بفتحتین عین وراء مهملتین وقاف خوی وذلیل

وانچه از لطف باشد واسب وعنان ونحی واحد عرفه
جمع أعراف خواد بضم خاء ودال مهمله جمع افئده قلب بفتح
قاف وسکون لام وباء بنقطه دل جمع قلوب وهردف
میان لشکر را نیز گویند ومصدر از باب ضرب یعنی باز
کردانیدن وبردلکسی زدن جنان بفتح جیم ونیز
دل وجامه که بوشند کسی راو تا بیك شدن ست وجما
مردم حشا بفتح حاء مهمله وسکون شین معجمه وقضاید
نهنگاه وانچه در اندرون پهلو باشد ودمه باد که از دهان
وبینی بیرون جمع احشاء مصدر از باب علم یعنی دمه بر افتاد
ودل راکه جون پهلوست حشا گویند وفلان می حشاء
فلان یعنی درپناه اوست دهاشید دریاختن هر یکیرا
نیز یکب تاملیت روش ترمشکل بران ده دوی دیگر
الحاق مسکین یکی هست فاسور ودیگر جبه مشکل دو اسب
دیگر را در مسابقت که بعد از آن ده اسب میدوید
یکی فاسور بقاف وسین معجمه وراء مهمله اسب یازدهم
فسکل بکسر فاء وسکون سین مهمله وکسر کاف اسب
دوازدهم بحرانی قطعه وقطعه اولی یکیست ثمر میوه
حب دانه نیز گاه طریق سبیل وصراط ست راه ثمر بفتح
ثاء مثلثه وميم وراء مهمله میوه درخت وفایده جمع

عثار

عثار بس اعثار جمع ثمرات وثمره کربه ثانیا نه حب بفتح حا
مهمله وباء بنقطه دانه کندم ومانند آن جمع حبوب
واحد حب الغمام تگرك نیز بکسر تاء فوقانیه وسکون
باء بنقطه کاه وفتح بن جمع بن جمع اتبان وسبیل طریق
بفتح طاء مهمله وکسر راء مهمله وطرق بس طرقات
جمع طریقه یعنی جرمانی نیز آمده سبیل بفتح سین مهمله
وکسر باء بنقطه راه مذکر ومونث در وی یکسانست جمع
سبل صراط بطاء مهمله صبی کودك وشیخ خواجه
دم وجند جلیس است وعسکر سپاه صبی بصاد مهمله وباء
بنقطه وتشدید باء کودك معتلیست از صبوه از باب
نصر یعنی میل بجهل کردن جمع صبیان وصبیه وصبوه
وعرتمیك حشم وکنارها وسر شمشیر وکناره نخ
شیخ بفتح شین معجمه وسکون باء تحتانیه وخاء معجمه سرو
خواجه جمع شیوخ واشیاخ ومشیخه مشیوخا بس مشایخ
وبرف وباران وقطره نیز گویند نفس بفتحتین نون
وفاء وسین مهمله یعنی باد که از دهان وبینی رود
وجرعه وفراخی جمع انفاس جند بضم جیم وسکون نون
ودال مهمله لشکر جمع اجناد وجنود جیش بفتح جیم
وسکون باء تحتانیه وشین معجمه لشکر جمع جیوش

ومصدر از باب ضرب یعنی بجوش آمدن دیگ وموج زدن
دریا عسکر بفتح عین وسکون سین مهملتین وفتح کاف وراء
مهمله ولشکر وبمعنی جمع عساکر غرض خواسته طارف
وطالد نو ونو باکهن دان فاسد تباه غرض بفتحتین غین
وراء مهملتین ضاد معجمه خواسته وانچه بجز زری نباید ونبات
ومتاع خانه وحیوان وعقار جمع اغراض ومال را ازبهر آنکه
مخواهند خواسته گویند وطارف بطاء وراء مهملتین
وقاف ومال نو پیدا واسم فاعل از طرافه از باب کرم یعنی
نو شدن تالد بتاء فوقانیه ودال مهمله کهن فاعل از تلود
از باب نصر یعنی کهنه شدن مال مقیم شدن فاسد
بفاء وسین ودال مهملات فاعل از فساد از باب نصر
یعنی تباه شدن غدو امس وعکس فردا ودی جو ابیض
سفید است اسود سیاه غدو بفتح غین معجمه وتخفیف
دال مهمله فردا جمع اغدا اصل غدو وامس بفتح همزه
وسکون میم وسین مهمله دیروز جمع اموس وآماس
واموس ابیض بفتح همزه وباء بنقطه وفتح یاء تحتانیه وضاد
معجمه بعضی نان امده چیزی سفید جمع بیض وشمشیر ولوانی
ونام کوهیست اسود بسین ودال چیزی سیاه جمع سود
وضیان دل واب صافی وبار بزرگ سیاه را نیز گویند

اسود

اسود وان خرما واب گویند شب سیاه ذنوب [illegible]
وسجل دلو بزرگ است بئر وقلیب چاه ذنوب بفتح ذال
معجمه ونون وباء بنقطه دلو پر اب واسب دراز دم وگور تنت
مردم جمع اذنبه وذنائب غرب بفتح غین معجمه وسکون
راء مهمله وباء بنقطه دلو بزرگ ورگ ونیش وشمشیر ونیزی
دندان وجاری شدن خورشید وچاه اشک واب ونیزی
هرچیزی واول دویدن اسب وبیماریست در چشم که اب
ازو عیان اید جمع غروب ومصدر از باب نصر امده یعنی
دور شدن وفرو شدن آفتاب سجل بفتح سین مهمله
وسکون جیم دلو بزرگ پر اب جمع سجال رکیه بفتح راء
مهمله وکسر کاف وتشدید یاء تحتانیه چاه جمع رکایا
ورکی نیز بکسر باء بنقطه وسکون همزه وراء چاه جمع
ابار وآبار قلیب بقاف وباء بنقطه بوزن فتیل چاهکه سنگ
بنیا ورده باشند وچاه قدیم نیز گویند جمع اقلبه وقلب وقلب
حجی وحجر لبیت وبهینه خرد خطا جرم وذنب است وعصیان
گناه حجی بکسر حاء مهمله وفتح ضم خرد زیرمرهه وکیوان
حجر بکسر حاء مهمله وسکون جیم وراء مهمله خرد بزرگ
ونیز حطیم کعبه ومادیان عرب وحرام جمع حجوره
واحجار لب بضم لام وتشدید باء بنقطه خرد ومغز خالص

هر چیزی جمع الباب والب عقل بفتح مهمله وسکون
قاف خرد وپناه جمع عقول و بت را عقل گویند ونیز غلبت
از جامه سرخ ومصدر از باب نصر یعنی بر کسی غلبه
کردن بخرد واز باب ضرب یعنی خردمند شدن و
دریافتن وزانو اشتر بستن وموی را شانه کردن
زن ودین دادن وقرض کردن واشکم قبض کردن نهیه
بضم نون وهاء وفتح یاء تحتانیه خرد مصدر از باب فتح
یعنی باز زدن خطا بفتح خاء معجمه وطاء مهمله گناه
ممدود ومقصود در آمده جرم بضم جیم وسکون راء مهمله
گناه جمع اجرام ذنب بفتح ذال معجمه وسکون نون وباء
نقطه گناه جمع ذنوب عصیان بکسر عین وصاد مهملتین
نافرمانی ومصدر از باب ضرب یعنی نافرمانی کردن
حطب هیزم است وضرام حطب . فروزینه عشب کلاه
تاز گیاه حطب بفتحتین حاء وطاء مهملتین وباء نقطه
هیزم وسخت لاغر مصدر از آن حطب بسکون طاء
از باب ضرب یعنی هیزم جمع ضرام بکسر ضاد معجمه وراء
مهمله هیزم ریزه آتش گیره را گویند دیگر عشب
بضم عین مهمله وسکون شین معجمه وباء نقطه
گیاه تر جمع اعشاب کلا بفتحتین کاف ولام وهمزه گیاه

جمع

جمع اکلاء مصدر از آن کلاء لام بسکون از باب فتح یعنی
گیاه خوردن مناص ومفر جای بگریختن ملاذ معاذ است
ملجا پناه مناص بفتح میم ونون وصاد مهمله جای گریز
مفر بفتحتین میم وفاء وراء مهمله اسم مکان از فرار
از باب ضرب یعنی گریختن ملاذ بذال معجمه اسم مکان
از باب نصر یعنی پناه گرفتن بچیزی یا بکسی یا بجائی ملجا
بجیم مشتق از لجاء از باب فتح یعنی پشت باز نهادن حکم داوری
محکمه جای او ولی بینه همچو شاهد گواه حکم بفتحتین
حاء مهمله وکاف داور وهمان معنی ونام پدر قبیله ایست
وبسکون کاف حکم کردن محکمه بفتح میم وسکون حاء مهمله
جای حکم کردن بینه بفتح باء نقطه وکسر یاء تحتانیه مشدده
ونون حجت وگواه جمع بینات شاهد بشین معجمه ودال
مهمله گواه وحاضر جمع شاهدون وشهد واشهاد
وپاره شاه وزبان وآب که با بچه بیرون آید در وقت
زادن نیز گویند ذهاب ومجی رفتن وآمدن ساحت
گشتن ساحت شاه ذهاب بفتح ذال معجمه وباء نقطه
رفتن ساحت بکسر سین مهمله وفتح باء نقطه وحاء
مهمله رفتن در آب القطعة الاخری فی بحر خفیف ای
قطعه دیگر در بحر خفیف است واصل این نزدیک عرب فاعلاتن

مفتعل فاعلاتن باشد دو بار و نزد یک عجم دو قسمت
خفیف صغیر و آن فاعلاتن مفاعلن باشد دو بار
مثالش چون با کسی کی فاعلاتن فاعلات فاعلات خفیف
کبیر است که فاعلاتن مفاعلن فعلاتن باشد دو بار مثالش
حکم که رفت خواهد بارم غم ادغمل رضا که کسادم و این
مقصور باید مثل ساقیا بر کنار آب زلال نشکنان دار جان
کرفت ملال و محذوف آید مثل تو بهتیت وای دو جهان
بی حکم قدر خود عندالی و این قطعه از مثل محذوف است
و این دو بار فاعلاتن مفاعلن فعلن باشد فاما مصدر
این قطعه سالست زیرا که فاعلاتن است هن و عزا
زالی وحتی تا این کو کیف چون ام او یا من عن عین میم
مهمله ازالی بکسر همزه و فتح لام و قصر وحتی بفتح حاء مهمله
ازالی بکسر و تشدید فاء فوقانیه تا این بفتح همزه و سکون
یاء تحتانیه کجا کیف بفتح کاف و سکون یاء تحتانیه و فاء
چکونه ام و او بفتح همزه یا فی در است و علی بر و کم چند
نحن ما انتما و انا ما فی بکسر فا در علی بفتحتین عین مهمله
و لام بر کم بفتح و تخفیف میم چند و نیما نحن بفتح نون و سکون
حاء مهمله و تا نون و الف ما انتما بکسر همزه و فتح نون
مشدده و نون و الف و انا بکسر همزه و تشدید نون

بد و اسنی که با مرد و زن یکسانست انتم و کم شما و این مرد
انت تو انت زن و لی تنها انتم بفتح همزه و سکون نون و ضم
تاء فوقانیه شما جماعت مردان کم بضم کاف شما جماعت
مردان را بذال معجمه و الف این مردان بفتح همزه و سکون
نون و فتح تاء فوقانیه تو مرد انت بکسر تا تو زن ان لو
کر منی کی و لا نه اینما همچو حیثما هر جا ان بکسر همزه اگر لو
بفتح لام اگر متی بفتحتین و میم و تاء فوقانیه و قصر کجا و هرگاه
لا بفتح لام و الف نه اینما بفتح همزه و سکون تاء تحتانیه
و تاء مثلثه هر کجا ف پس و قبل پیش و بعد پس لیس
و لی مر الناما راف فا انست مصوحه یعنی نیست قبل بفتح
قاف و سکون باء نقطه پیش بعد بفتح باء نقطه و سکون
عین و داله مهملتین پس خبری و بقم با الهنوز لا مر
ولن بکسر لام مر النا بفتح لام و نون و الف ما راصه مکو
مه مکن دع در زمان لم لمانه و هام بیا صه بفتح صاد مهمله
خاموش باش مه بفتح میم مکن دع بفتح دال و عین مهملتین
و ذر بفتح ذال معجمه و راء مهمله یعنی دست بدار و بکذار
لم بفتح لام نه نفی مضارع کند و بزمان ماضی نزدیک
کرداند چنانکه کوئی لم یضرب مرینرند و لم یضرب نزد
لما بفتح لام و تشدید میم حرف باشد و ان دو نوعست

حازمه وان جزم فعل مضارع کند وهلم بفتح ها وضم لام
وفتح میم مشدده بیا وبیار ذی وهذی وهذه این زن
مردرا ذا و زنرا ست باهذا ذی بکسر ذال معجمه وهاء مکسوره
ای زن وبفتح دال والف این مرد وبضم ذال معجمه ان مرد وخداوند
هذا بذال المعجمه این مرد وذو اسم موصولست وباقی اسم
اشاره تلك ان زن چه ذالك ان مرد هوان مرد چون در
تلك بکسر تاء فوقانیه وسکون لام بفتح کاف ان زن ذالك
بفتح ذال معجمه والف که نوشته نشود وکسر لام وکاف ان مرد ثمه
بفتح ثاء مثلثه وتشدید میم انجا ها والف وضم ها دیگر
ونون انجا عین حرف فقط هرگز ابضا این ربه وربما به تبا
عوض بفتح عین معجمه وسکون یاء تحتا وزاء مهمله حرف قط بفتح
قاف وتشدید طاء مهمله مضمومه هرگز ایضا بفتح همزه
وسکون یاء تحتانیه وصاد معجمه بس ومصدر از باب ضرب
یعنی باز امدن وگشتن چنانکه گوئی فعل تو ذلك ایضا
یعنی واکردن از این یعنی بازگشتن وباز امدن باز
رب بضم راء مهمله وتشدید باء نقطه تبا

مذ بضم میم وذال معجمه ومنذ بضم میم وسکون نون وذال
معجمه از ان وقت باز اسم وحرف هردو امده است ایضا

بفتح

بفتح همزه وسکون یاء تحتانیه وفتح هاء وتنوین دور شو
وبکسر همزه خاموش باش وباز ایست ایها بکسر همزه ویاء
تحتانیه وکسر ها زیاده کن در عمل وگویند بکسر هاء تنوین
از برای طلب سخن معهود است وبکسر تنوین از برای سخن غیر
معین القطعة الاخری فی بحر المجتث بحر این قطعه وقطعه
دویم یکبیت چار رجا امید کرانست سوغ وصل جوان رواغ
نصفت عدل وصوت جرس اواز رجاء بفتح راء مهمله وجیم
عدود یعنی امید وترس ومقصور امده یعنی کرانه اسمان
وغیران وجمع دویم ارجاء پس رجا مشترك باشد میان
امید وکران چنانکه شیخ گمان برده سوغ بفتح سین مهمله
وسکون واو وغین معجمه مصدر از باب نصر یعنی روا بودن
طعام وشراب بگلو گذشتن حل بکسر حاء مهمله وتشدید
لام حلال یعنی روا وبیرون حرم مکه وکسی که از احرام
بیرون اید وبیرون امدن زن از عده وواجب شدن
عقوبت ورسیدن وبگذشتن قربانی بجایگاه انجاز
بفتح جیم وزاء معجمه یعنی روا شدن وبگذشتن وجواز دادن
واز انجها بازی دادن وبگذشت زاد نصفت بفتحات نون
وصاد مهمله وفاء عدل وداد وصوت بفتح صاد مهمله
مهمله وسکون واو وتاء فوقانیه اواز جمع اصوات جرس

بفتح جیم وکسر جیم وسکون واو وسین مهملتین اوان
حضیض غایر غور است محل وحده نشیب یفاع ربوة تل آن
نجد هضبه فراز حضیض بحاء مهمله وضادین معجمتین پایان
ودامن کوه ومطلق زمین جمع حضاض غایر یعنی معجمه وواو
مهمله زیر زمین واب پنهان بر زمین وغور زمین
وغور مغاک وپست واب پنهان در زمین مجهل بفتح هاء
وسکون جیم میان جمع مجهول وهده بفتح واو وسکون
هاء ودال مهمله زمین جمع وهد ووهاد ویفاع بفتح
یاء تحتانیه وفا وعین مهمله زمین بلند ربوه بفتح راء
وسکون با نقطه زمین بلند جمع ربا وروابی تل بفتح تاء
فوقانیه ولند بلام لبیه که سرش شکافته نباشد
جمع تلال وتلول وبعضی بظاهر خوانده وباین معنی نیافته ایم
نجد بفتح نون وسکون جیم ودال مهمله زمین سربالا
جمع نجود ونجاد وانجد هضبه بفتح هاء وسکون ضاد
معجمه وباء نقطه جمع هضبات وهضب وباران بزرگ
قطره رانیز گویند فراز فارسی است یعنی بلند طعام
خوردنی وتخل ترب ملح نمک ارز برنج ومرق شوربا
قلولا قان طعام بفتح طاء وعین مهملتین خورش جمع
اطعمه وطعام نامیست خاص گندم نخل بضم فاء وسکون

جیم

جیم ترب واحد نخله بکسر میم وسکون لام وحاء مهمله
نمک واب شور وبره وبرکت وخوش نمک ارز بفتح همزه
وضم راء مهمله وزای معجمه مشدده برنج مرق بفتحتین
میم وباء مهمله وقاف شوربا جمع امراق ومرقه خومان را
نیز مرق گویند ودیشم از پوست دارو وپوست بیرون
شدن قلولا بفتحتین قاف ولامین وسکون واوقان
وان مرغیست که به بلندی پرد قصید معرف شطر است
ودان معرفنک قدید قاق سمین فربه طویل دراز
قصید بفتح قاف وکسر صاد مهمله وسکون یا ودال مهمله
معز بیار وگوشت خشک جمع قصیده شعرا وران
وعین مهملتین معرفنک واب که از دهان بچه اید
قدید بقاف ودالین مهملتین گوشت خشک وجامه
کهنه سمین بفتح سین مهمله فربه جمع سمام طویل
بطاء مهمله دراز جمع طوال وطیال از باب کرم مصدر
یعنی دراز شدن محض دوغ لبن شیر کزبره گشنیز کراغ جیم یا
جوبن نصل پنیان محض بخاء وصاد معجمین دوغ وروغن
گرفته ولبن بفتح لام وباء نقطه شیر وخشت جمع البان
کزبره بضم کاف وسکون زای معجمه وضم باء نقطه وراء
مهمله گشنیز کراغ بضم کاف وراء وعین مهملتین باجه

کوسفند جمع اکوارع والکارع وجانب سنکتا وانچه زیر
زانوست از لسان جمع کرعان جبن بضم باء نقطه وتشدید
وتخفیف نون بنز واحد جبنه نصل بفتحتین باء نقطه صاد
مهمله پیاز واحد نصله سمید در مکه نان سفید وخل
سرکه رغیف کرده بدست ابتدا اغاز سمید بفتح سین
مهمله وکسره میم ودال معجمه نان سفید در مکه بفتح دال
وسکون راء مهملتین وفتح میم نان میده وارد میده
والخاق نا مشهوراست خل بفتح خاء معجمه وتشدید لام سرکه
وبرد لاغر وجامه کهنه واشتر یکساله وریکیست دکردن
بیوسته سر وراء در دیات وسرغی بر جمع خلال رغیف
براء مهمله وغین معجمه کرده اند وبرا بفتح باء نقطه ودال
مهمله وهمزه اغاز کردن وبیافریدن ابتداء بکسر همزه
وسکون باء نقطه اغاز کردن قطیع ان رمه جدی و عناق
بزغاله چنانکه معز بز وضان میش وتیس نر قطیع بفتح قاف
وکسر طاء وعین مهملتین رمه کوسفند وکاو وتازیانه
جمع اقطاع واقاطیع جدی بفتح جیم وسکون دال مهمله بزغاله نر
جمع جدا واجدای وستاره نسبتی را انبناة اللغش جدی
کویند ونام برجیست عناق بفتح عین مهمله ونون
وقاف بزغاله ماده واشتر ماده وسیاه کوش یوزمیدی

جمع

تیس

جمع عنوق وشنده رابیز کویند معز بفتح میم وسکون عین
مهمله وراء معجمه بز واحد ماعز ضان بفتح ضاد معجمه وسکون
همزه کوسفند میشینه واحد ضاین جمع اضان تیس بفتح
تاء فوقانیه وسکون یاء تحتانیه وسین مهمله بز نر
واهوی نر جمع اتیاس وتیوس وتیوسا وپهاز فارسی وفو ملکت
ابو الملیح چکاوک وراست قبره نام جو نسر کرکس جون صقر
چرخ وبازی باز ابو الملیح بفتح میم وکسر لام وحاء مهمله چکاوک
وقبره بضم قاف وفتح باء نقطه وراء مهمله نام او جمع قبر و
ودر فرس چکاوک وکیلک وکوهک ویکله وجلک کویند
نسر بفتح نون وسکون سین وراء مهملتین کرکس وکوست
اند روبند سم اسب را استخوان خرما جمع نسور ونام نابت
ودو ستاره معروفست که نسر طایر ونسر واقع کویند وصقر
بفتح صاد مهمله وسکون قاف وراء مهمله چرخ وشیر
شبار بزش ودوشاب وخرما جمع صقور وصقار
وشوا قناب بازی بباء نقطه وزای معجمه باز جمع بزاه صغیر
خرد وجاری شواط ومخلب چنک حدید تیز وهس
چه فسان مقطع کاز صغیر بفتح صاد مهمله وغین معجمه
وراء مهمله خرد جمع صغار وصغراء وصغور ودر بعضی
نسخ اورده اند صفر بفاء یعنی سنانستان وان مقداد

ملخی میباشد که می پرد و آواز میکند حباری بضم حا
مهمله با نقطه و فتح را مهمله جور ساده مذکر و مونث
و واحد و جمع در وی یکسانست جمع حباریات شواظ بضم شین
و ظاء معجمتین زبانه دود و معنی حباری ظاهر است مخلب
بکسر میم و خاء معجمه و فتح لام و با نقطه چنگال مرغ و پنجه
سباع و داس بی دندانه جمع مخالب حدید بفتح حاء و دال
مهملتین حین بتین مغلیست از حده از باب ضرب یعنی تیز
تیز شدن و تیزی کردن بر کسی جمع حداد مسن بکسر میم
و فتح سین مهمله و تشدید نون فسان و آن سنگیست
که کارد را تیز کنند و بعضی گفته اند که سنگ بلور است
جمع مسان مقطع بکسر میم و سکون قاف و فتح طا و عین
مهملتین کان و بزنیه را گویند نکرعت وضوا ب
دست و نیت و عزم بنیه قبله بود کعبه جون صلواة غاب
نکرع براو عین مهملتین مصدر از باب تفعل یعنی شستن
وضو بفتحتین ولو و ضاد معجمه مصدر از باب کرم یعنی روشن
شدن و بمعنی وضو یعنی پاک کردن فعل کردن پاب دست
جون دران روشنی و پاکیست نیت بکسر نون و فتح باء
تحتانیه مشدده عزم و قصد از باب ضرب یعنی خواست
و صحبت کردن و انجاف بجائی کشتن و نگاه داشتن جمع نیات

بنیه

بنیه بفتح باء نقطه و کسر نون و فتح یاء تحتانیه مشدده
کعبه قبله بکسر قاف و سکون باء نقطه و کسر نون و فتح
باء بلینکاه جمع قبله صلواة بفتح صاد مهمله نماز و رحمت
و درود و دعا و استغفار و کنشت صلواة عطاس عطسه و نحیف
لاغری حرام خورده جبان وهاع و هدان سید لو و نجف ناز
عطاس بضم عین و طاء و سین مهملات عارضه که عطسه
ارد و مصدر از باب نصر و ضرب یعنی عطسه کردن و کو سید
عطس بصبح شکافته شد و صبح نحیف بفتحتین نون مهمله
و جیم لاغری و نزار و خدام بضم جیم و ذال معجمه خورنده باشد
و علتیست و نام قبیله است جبان بفتح جیم و باء نقطه بد دل
جمع اجبان و هاع بعین مهمله بد دل هدان بکسر هاء
و دال مهمله احمق و بد دل نیحه بسین و حاء مهملتین
و باء نقطه یعنی نازکردن القطعه الاخری فی بحر الرمل
این قطعه در بحر رمل مثمن مقصور است و آن دو بار
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات باشد قرم و خطریف و حلاحل
سید راس و همام مهتر است و دست صدر و شی جرا
و سم نام قرم بفتح قاف و سکون راء مهمله
مهتر و گشتن اشتر خطریف بکسر غین معجمه و سکون
طاء و راء مهملتین و سکون یاء تحتانیه مهتر و جوانمردی

ومجه مار جمع عطاریف حلاحل بحاء مهملتین اول
مضموم ودوم مکسور مهتر سید بفتح سین مهمله وکسر
یاء تحتانیه مشدده ودال مهمله جمع ساده وسیاد
وساده را بر ساداة جمع کنند وشوهر را نیز گویند
ولقب یحیی واعلیهم السلام سید الشهدا وامیر المومنین وحمزه
وحسن وحسین سیدان راس بفتح را وسین مهملتین
مهتران باست همام بضم ها مهتر بزرگ دست بفتح دال
وسکون سین مهملتین وتاء فوقانیه دشت وصحرا ودست
جامه ودسته کاغذ وبیش خانه جمع دسوة شئ بفتح شین
معجمه وسکون یاء وهمزه چیز جمع اشیاء اسم بکسر همزه
وسکون سین مهمله نام جمع اسما واسامی واسموات
وبضم همزه اسم وکسر سین وسم عقو ساحت امر فرمان
قول گفت وفعل کرد جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
عقو بفتح عین مهمله وسکون قاف ساحت وساحت میان
سرا را گویند امر بفتح همزه وسکون میم وراء مهمله کار
وفرمان قول بفتح قاف وسکون واو وگفتار ومصدر
از باب نصر یعنی گفتن جمع اقوال واقاویل فعل بکسر فاء وسکون
عین مهمله کردار ومصدر از باب فتح یعنی کردن جنب
بفتح جیم وسکون نون وباء منقطه پهلو جمع جنوب وجنائب

وفرمان

وفرمان وسفر را نیز گویند واینه قوله تعالی ما فرطت فی جنب الله
دال بر اینست که والصاحب بالجنب ونام قبیله است جار بجیم
وراء مهمله همسایه جمع جیران وجیره واجوار ونکیسا را
جار گویند سطح بفتح سین مهمله وسکون طاء وحاء مهملتین
بام وروی هر چیزی جمع سطوح ومصدر از باب فتح یعنی
گسترانیدن لون رنگ ریح بوی باد غیم وغین میغ نوم خواب
مشی رفتن بعد دوری خطوه گام لون بفتح لام وسکون
واو رنگ وگونه جمع الوان ولون بسیار خرما نیز ریح بکسر
راء مهمله وسکون یاء تحتانیه وحاء مهمله بوی وباد جمع
ریاح وارواح ودولت را نیز گویند غیم بکسر بفتح عین معجمه
وسکون یاء تحتانیه میغ وابری که اسمان را بپوشد جمع
غیوم وتشنگی وگرمی اندرون را نیز گویند وفرا پوشیدن چیزی
وصور وتشنه شدن نوم بفتح نون وسکون واو خواب
وکهنه شدن جامه وکاسد شدن بازار مشی بفتح میم وسکون
شین معجمه رفتن بعد بضم باء منقطه وسکون عین ودال
مهملتین دور شدن وخطوه بضم خاء معجمه وسکون
طاء مهمله گام یعنی میان قدم وفرمان برداری جمع خطواة
زبده مسکه رهن روغن قطن پنبه صوف پشم کون
کوزه قصعه کاسه قند دلیل وکاس جام زبد بضم زاء

معجم وسكون باء نقطه ودال مهمله دهن بضم دال مهمله
وسكون ها روغن وباران اندك ونیم باری كوسفندان
ودیوانكی جمع ادهان ودهان قطن بضم قاف وسكون
طاء مهمله پنبه جمع اقطان صوف بضم صاد مهمله پشم
مایش جمع اصواف كوز بضم كاف وسكون واو وزاء معجم
كوزه دسته جمع اكواز وكیزان وكوزه قصعه بفتح قاف
وسكون صاد وعین مهملتین كاسه جمع قصاع وقصع قدر
بكسر قاف وسكون دال مهمله وراء مهمله دیك جمع
قدور كاس بفتح كاف وسكون همزه وسین مهمله قدح
باشراب جمع اكؤس كاساة لفت شلغم بقل تره زرع كشت
وربع دخل كدس خرمن حزمه سته ضغث انف شده رام
لفت بكسر لام وسكون فاء وتاء فوقانیه فا بین شلغم وماننده
بقل بفتح باء نقطه وسكون قاف تره جمع بقول ومصدر
از باب نصر بمعنی مه وبر امدن دندان است بر امدن كیاه
برامدن زرع بفتح زای معجم وسكون راء وعین مهملتین
كشت سبز جمع زروع ریع بفتح راء مهمله وسكون یاء
تحتانیه وعین مهمله افزونی وزیادتی وبلندی جمع
ریاع ودخل محصول اقلیمه آنكه زیادتی ربع كویند
كدس بضم كاف وسكون دال وسین مهملتین خرمن

ناكوفته

ناكوفته جمع اكداس حزمه بضم حاء مهمله وسكون زای
معجم دسته كنده مروهیمه ضغث بفتح ضاد وسكون
عین مهملتین وباء نقطه شد یعنی رام نباشد جمع
ضغاث انف بهمزه ممدوده وكسر نون وفاء اشتری كه از مهار
بینی بنالد چون مهار در بینی سخت كشند رام شود پس
رام شود لازم انف باشد وبر بینی زدن وتا بینی رسید
اب وانف باشد وبر بینی زدن وتا بینی رسید تا اب
وانف كشتی را نیز كویند وهر چیزی كه به بینی رسد
لغر وسن ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست خد رخ
حرف اندرون ضیق وحنك شكی كام ثغر بفتح ثاء مثلثه
وسكون غین معجم وراء مهمله دندان پیش ودر میان
كفر واسلام ومحل ترس وبیم در میان شهر سن بكسر سین
مهمله وتشدید نون دندان وقصاد وعمر جمع اسنان
لس اسنه وكاو برابر را نیز كویند سن اسود دانه سیه ضرس
بكسر ضاد معجمه وسكون راء وسین مهملتین دندان
جمع اضراس وضروس وباران اندك ظفر بضم ظاء معجم
وسكون فاء وراء مهمله ناخن جمع اظفار وچنكال مرغ وسم
چهارپای وپایش ورویش كوسه كمان جلد بكسر جیم
وسكون لام ودال مهمله پوست جمع جلود خد بفتح خاء

معجمه وتشدید دال مهمله رخساره وشکاف زمین جمع
خدود جوف بفتح جیم وسکون واو واندرون شکم اجواف
ومیان هر چیزی و زمین هموار و نام وادی عاد ضیق
بفتح ضاد معجمه وسکون یاء تحتانیه وکاف تنگ وتنگ شدن
جمع اضیاق حنک بفتحتین حاء مهمله ونون کام وزیر ذقن
جمع احناک حنک الغراب منقار زاغ ادمی انسی والنسان
مردم جنی یعنی احزند دو رشوه باره غرم تاوان دین وام
ادمی بهمزه ممدوده وبفتح دال مهمله وکسر میم وتشدید
یا مردم منسوب بادم علیه السلام ومردم سیاه گونه را
اراسه سفید واهوی سفید که خطهای خاک رنگ
دارد جمع ادم انسی بکسر همزه وسکون نون وکسر سین
مهمله ویاء مشدده یکی از مردم جمع اناسی ویرنامی را
ازجانب اندرون انسی گویند انسان بکسر همزه وسکون نون
وسین مهمله مردم ومردمک چشم وسر انگشت ونام
البیت درعرب جنی بکسر جیم ونون مشدده پری جمع جن
وجنه اجر بفتح همزه وسکون جیم وراء مهمله مزدکان
جمع اجور وبرستین استخوان بعد از شکستگی بشود بضم
وفتح کسر فتح راء مهمله وسکون شین معجمه پاره جمع رشی
غرم بضم غین معجمه وسکون راء مهمله تاوان دین بفتح دال

مهمله

مهمله وسکون یاء تحتانیه وام از برای چیزی جمع دیون
اصبع انگشت لیک ابهام انگشت نر است بار سبابه است
وسطی خنصر بنصر غام اصبع بکسر همزه وسکون صاد مهمله
وفتح بکسر باء بنقطه وفتح همزه وضم هر دو انگشت جمع اصابع
ابهام بکسر همزه وسکون باء بنقطه انگشت نر جمع اباهیم واباهم
مصدر از باب افعال یعنی گنگ ساختن ونسیه کردن وبیرون
اوردن نبات از زمین بعنی راونهی نوعیست از خاد وکوبه
خود راست سبابه بفتح سین مهمله وتشدید باء بنقطه
انگشت شهادة که در پهلوی وسطی است وسطی بضم واو
وسکون سین مهمله وطاء مهمله انگشت میانگی جمع
اواسط واوسط بنصر بکسر باء بنقطه وسکون نون وکسر
صاد وراء مهملتین انگشت پهلوی کلک جمع بناصر خنصر
بکسر خاء معجمه وسکون نون وکسر صاد وراء مهملتین
انگشت کلک جمع خناصر سقم بیماری صحت تندرستی بنیه
کبر فتح ودم رعیت وخون العنس فی البی خام سقم بضم سین
مهمله وسکون قاف وضم بیماری صحت بکسر صاد وتشدید
حاء مهملتین تن درستی وتن درست شدن از باب ضرب
بنیه بکسر باء فوقانیه وسکون یاء تحتانیه بنیاد آن
که رونده در ان هلاک شود وحیران شود جمع ابنیاء

واناویه از باب ضرب یعنی کبر کردن بفتح قاف وسکون
یاء تحتانیه وحاء مهمله نیم جمع قیوح واقیاح دم بفتح
دال مهمله وتخفیف میم چون اصل دمو بوده نزدیک جمهور
بفتحتین ونزدیک سیبویه دمی بوده بسکون میم جمع دماء
قلس بفتح قاف وسکون لام وسین مهمله انچه از حلق برون
اید کوما دلو وقی کویند جمع قلوس مصدر از باب ضرب
یعنی قی کردن وکهوا انداختن شراب ونان بانه بفتح لام
ترشی که از دهان براید ونی بکسر نون وتشدید یاء
تحتانیه کوشت خام وشعر القطعة الاخری فی بحر المجتث بحر این
قطعه وقطعه ما بکست مبان و بطل وباطل وشجاع ودلیر
شغیر ضیغم وکتان خوات جاش رعیر مبارز بیاء نقطه
وراء مهمله وزاء معجمه دلیر بطل بفتحتین باء نقطه وطاء
مهمله سخت دلیر جمع ابطال باسل بباء نقطه وسین
مهمله دلیر وشیر را نیز کویند جمع بواسل شجاع
بضم شین معجمه وجیم وعین مهمله دلیر ومار را نیز شجاع
کویند جمع شجعان بحرکات جیم وشین شغیر بشین معجمه
وعین وراء مهملتین چو واحد شغیر وکار دیرا که دو طرف
سر نیز تیز باشد واتمال الخ را نیز کویند صبهر بضم صاد وسکون
باء نقطه وراء مهمله جاش یعنی امیر کندم جمع ضیهطاش عری

امده

امده یعنی انچه بطلبد از دل وقت سر نیز کتان بفتح کاف
وتشدید تاء فوقانیه غیر فارسی است عضفر واسد ولیث
جاش دلهاست هزبر وقسوره حیدر است وبعنی شیر
عضنفر بفتحتین غین وضاد معجمتین وسکون نون وفاء وراء
مهمله شیر وشیر را کویند اسد بفتحتین همزه وسین مهمله
ودال مهمله شیر جمع اسود واسد نام برجیست ونام قبیله است
در عرب لیث بفتح لام وسکون یاء تحتانیه وثاء مثلثه شیر
ونوعیست از عنکبوت که بر مجهد ومکس را سکر دلیو نحارث
بحاء وراء مهملتین شیر وبر ذکر جمع حرات وحارثون ونام
کوهیست از نشام از باب نصر یعنی کشت کردن وسونا سندن
اتش ولاغر کردن ستور از بسیار راندن وقران بسیار خواندن
ومال جمع کردن دلها بکسر دال مهمله وسکون لام شیر ونرک دلیر
بیشه وهزبر بکسر هاء وزای معجمه وسکون باء نقطه وراء
مهمله شیر قسوره بفتح قاف وسکون سین مهمله وفتح واو
وراء مهمله شیر وتیر انداز وابتدا تاریکی شب حیدر بفتح
حاء ودال وراء مهملات وسکون یاء تحتانیه شیر جمع حیادر
ضیغم بفتح ضاد معجمه وسکون یاء وفتح غین معجمه شیر والجه بدندان
کیرد جمع ضیاغم رفاد هجعت وخفتن شبها بیدار نیست بدول
باذل وصالح سخی وسعبان نیز رفاد بضم راء مهمله وقاف

و دال مهمله خواب دراز هجعت بفتح ها و سکون جیم و عین
مهمله خواب سبك اول شب و پاره از شب سهاد بضم
سین و دال مهملتین خواب شدن و بیدار دل و بازدل بفتح باء
نقطه و ذال معجمه منح بسکون نون و حاء مهمله از باب ضرب
چیزی دادن سخی بسین مهمله و خاء معجمه جوانمردی و بخشش
کردن شبعان بفتح شین معجمه و سکون باء نقطه و عین
مهمله سیر شدن جمع شباع از باب علم یعنی سیر شد ب
فی ازواج النبی صلی الله علیه این قطعه در بحر رباعی است
و آن دو بار مفعول و مفاعیل و مفاعلن باشد فعل و رباعی را
چهار مصراع باشد و در غیر مصراع سیم قافیه لازم باشد
و در سیم اختیار گویند راست و اگر قافیه ارد آنرا رباعی
مصرع خوانند و اگر در حشو و رباعی مصطلح پارسیان و
انرا ترانه گویند و آن مخصوص است به بحر هزج در میان الثنا
بضم و عشت و بیست چهارم فرست الی بضم و عشت و دت
چهار قرابت ایها هر جیت فرجهای شرابست بضم
باء نقطه و سکون صاد مهمله فرجه میان خنصر و بنصر
جمع انصار عتب بفتحتین تاء و عین مهمله فوقانیه و باء نقطه
فرجه میان بنصر و وسطی جمع عتبه یعنی استانه و رطب
بفتحتین مهمله و طاء فوقانیه و باء نقطه فرجه میان

وسطی

وسطی و سبابه و شدة و بتحتی وتر بکسر و سکون تاء فوقانیه
و راء مهمله فرجه میان سبابه و ابهام فرجه بضم فاء و سکون
راء مهمله و جیم کنارگی میان دو چیز شبر بکسر شین معجمه
و سکون راء بدست یعنی از ابهام تا خنصر جمع اشبار فی ازواج
النبی صلی الله علیه و آله و سلم این قطعه در بحر رباعیست بیت
و در ذکر اسامی ازواج طاهرات نبی صلی الله علیه و آله و سلم است
تحفت نبی که پاك بودند همه عایشه و خدیجه محترمه
عایشه بعین مهمله و شین معجمه دختر ابی بکر در شش
سالگی پیش از هجرة بسه سال با بد و سال در عقد حضرت
در آمد و در سال دویم از هجرة عروس شد و اسم فاعل
از عیش از باب ضرب یعنی زیستن خدیجه بفتح خاء معجمه و کسر دال
مهمله و جیم دختر خویلد بن اسد رضهم و پیش از هجرة بعقد
حضرة رسالت پناه صلی الله علیه و آله در آمد و گویند
در سال اول از بعثت فوت شد و ثانیث از باب ضرب یعنی
شکفته اشو بیا از وقت تا ام حبیبه حفصه بود زینب
میمونه و صفیه سوده ام السلمه حبیبه بفتح باء نقطه نام
او رمله گویند هند دختر ابی سفیان است در سال ششم از هجرة
بعقد نکاح رسول الله صعم در آمد در زمین حبشه بتزویج
نجاشی و گویند در مدینه بتزویج عثمان و در چهل چهارم

تا چهل دویم از هجرة فوت شد و در مدینه و تانیث حبیبست یعنی
دوست آمده از محبت از باب ضرب یعنی دوست داشتن حفصه
بفتح حاء مهمله و سکون فاء و صاد مهمله دختر عمر خطاب
و سال سیم از هجرة بعقد نکاح حضرت رسول علیه السلم
در آمد در سال چهل و پنجم و گویند بیست و هفتم تا بیست و ششم
از عالم بیرون رفت و پسرش را حفصة گویند و فعله بود
تواند از حفص از باب ضرب یعنی سوگند خوردن زینب
بفتح زاء معجمه و سکون یاء تحتانیه و فتح نون و باء منقطه
دختر جحش در سال بیستم از هجرة فوت شد بمدینه دفن
در بقیع میمونه بفتح میم دختر حارث بن حزن در سال هفتم
از هجرة بعقد نکاح حضرة پیغمبر در آمد در سال شصت یکم
فوت شد بمجنه را گویند صفیه بفتح صاد مهمله و کسر فاء
و تشدید یاء تحتانیه حیی ابن اخطب در جنگ خیبر در سهم
دحیه افتاده بود حضرة رسول صلی الله علیه و آله او را
از برای خود اختیار کرد و گویند از دحیه خرید و آزاد
کرد بعقد نکاح در آورد و در سال پنجاه و پنجم از هجرة فوت
شد و در بقیع او را دفن کردند و لغة امیر لشکر از جهه
برگزید از قسمت غنیمت صفیه گویند فعیله بمعنی مفعوله
از صفی از باب نصر یعنی برگزیدن صافی چیزی سوده بفتح

سین

سین مهمله و سکون واو و دال مهمله دختر زمعه بن
قیس بعد از فوت خدیجه رضی الله عنه در سال چهارم
از هجرة بعقد نکاح پیغمبر در آمد بمدینه و در بقیع مدفون
شد و گویند ازواج نبی بیست و یک یا دوازده یا چهار بود
ثمّ اولاد النبی صلی الله علیه و آله و سلم این قطعه بیتی در بحر
رباعی است در اسامی اولاد نبی علیه السلم است فرزند
نبی قاسم و ابراهیم است پس طیب و طاهر زسر تعظیم است
قاسم بفتح قاف در اسلام متولد شد پیش از برادر و الحی
و هفت روز یا یک سال یا دو سال زیست ابراهیم در مدینه سنه
متولد شد از ماریه قبطیه دو ماه و ده روز یا هفت سال
یا یکسال و شش ماه یا یکسال و دو ماه و هفت روز زیست
لفظا محبت طیب بفتح طاء مهمله و تشدید یاء تحتانیه نام
وی عبد الله هفت روز زیست طاهر پسر دیگر است و بعضی
گویند همان عبد الله است یا فاطمه و رقیه ام الکلثوم
زینب شمر او ترا سر تعلیم است فاطمه بفا و دال مهمله کهتر
خواهر است در سال چهل و یکم از فیل متولد شد و با هجده
سال و هفتاد و پنج روز یا پانزده سال و گویند بیست و هشت
زیست رقیه بضم راء مهمله و کسر قاف و تشدید یاء
تحتانیه گویند مهتر خواهر است ام کلثوم بضم کاف و سکون

لام وضم ثاء مثلثه کهتر خواهران است وبیل را گویند زینب
بفتح زاء معجمه مهتر خواهران است ایشان همه اولاد خدیجه اند
سوای ابراهیم وگویند همه پیش از اسلام بوده اند ومتولد
شده اند سوای ابراهیم اما اسلام را دریافته اند وگویند
اول زینب متولد شده پس قاسم پس ام کلثوم پس فاطمه
پس رقیه پس عبد الله پس ابراهیم القطعة الاخری این قطعه
در مضارع اخرب مثمن است ودو بار مفعول فاعلات مفاعیل
فاعلن باشد ودرین قطعه اسامی موالی نبی است مولی
دوانده اند نبی را یکی شنبه دیگر فضاله انکه نه و بیست نه همه
مولی بفتح میم وسکون واو وفتح لام خداوند آزاد کننده و یار
وهمسایه وبنده ام وانکه بر دست تو مسلمان شود وانکه کار خود
بر خود گیرد وجمع موالی وانجا مراد آزاد کردگانست یعنی دوازده
نفر اند که نبی علیه السلام ایشان را آزاد کرده شنبه بفتح شین
ونون وباء نقطه وهاء جزئی مشهور وکم شده که نبی طلب
یافت شود طرا ابرا الم شد وچو طلب یافت شد لقبش شنبه
گفتند وفضاله بضم فاء وضاد ملک رسول شده بود نه از بیع
ونه از شرا او از حرب جابر آورده بود ثوبان و رباح
صالح و مدغم یسار زید ابو رافع وضمیره کبیشه موهبه
ثوبان بفتح ثاء مثلثه وسکون واو اورا خرید وآزاد کرد

رباح حبشی است مانند کربه که او وکافوری مید وشند
صالح بصاد وحاء مهملتین وگویند که از میراث به نبی رسید
بود گویند که از عبد الرحمن بن عوف خرید وآزاد کرد صالح
نام شقران است وسامان کار را گویند مدغم بکسر میم وسکون
دال وفتح غین معجمه رفاعه بن زید بحضرت رسالت بخشیده بود
یسار بفتح یاء تحتانیه وسین وراء مهملتین مرد سیاه
بوده که حضرت از بعضی از غزوات گرفته بود زید بفتح زاء
معجمه ودال مهمله در ابد جد هلال بن یسار ویسار دست
چپ وتوانگر را گویند زید بن حارثه که خدیجه بحضرت
بخشیده بود وآزاد کرده بود رافع مر او عین مهمله اسلم
وگویند ابراهیم وگویند ثابت مر وگویند مرهد بود وعباس
مملوک بن عبد المطلب بود که بحضرت بخشید وآزاد کرد در
آن وقت که بشارت بسلامتی عباس آورد ضمیره بضم ضاد
معجمه وفتح میم وسکون یاء تحتانیه وراء مهمله کبیشه بضم
کاف وفتح باء نقطه وسکون یاء تحتانیه وشین معجمه
موهبه بضم میم وفتح واو وسکون یاء تحتانیه وکسر هاء
وباء نقطه این دو نام بصحت پیوسته کنیت ابو موهبه
وابو کبیشه وبعضی بجا دو نه مرد و نه زن گفته اند نوروج
انفال مدینه سیدان بالم یکی زلزله احزاب همان

این قطعه نیز در بحر رباعی است در ذکر سور که در مدینه
نازل شده پنج اول قد سمع رعد حدید فتح لیس و بینه
نصر و دهر رحمن و در تبیان فقیه گوید که قرآن صد
و دوازده سوره است را از قرآن نمیدانند و نزد
مجاهد صد و سیزده انفال و توبه را یکی میدانند و نزد
ابی بن کعب صد و شانزده قنوت را دو سوره میدانند و نزد
زید بن ثابت صد و چهارده و این قول عام اصحاب است رضی الله
عنهم شصت سوره در مدینه نازل شده و در مدینه دوازده
سال و باقی در مکه در مدة پانزده سال نو و سوره ازلناها
شصت و دو یا چهار ایت حج یا ایها الناس اتقوا هفتاد و چهار یا
پنج یا شش ایه است اذا زلزلت الارض هشت یا نه ایت
احزاب یا ایها النبی اتق الله هفتاد و سه ایت پنج اول فاتحه
هفت یا هشت یا شش ایه است دوبار نازل شده یکبار
در مکه و یکبار در مدینه روم البقرة الم ذلک الکتاب
دویست و هشتاد و شش یا هفت ایت سیم آل عمران
الم الله دویست ایت یا یکی چهارم نساء یا ایها الناس اتقوا
ربکم صد و هفتاد و پنج یا شش یا هفت ایت پنجم مایده یا ایها
الذین امنوا اوفوا بالعقود صد بیست و دو یا سه است
قد سمع الله بیست و یک یا دو ایت رعد المر تلک ایات الکتاب

و چهار یا پنج یا شش ایت حدید سبح لله ما فی السموات
و ما فی الارض بیست و هشت یا نه ایت فتح انا فتحنا لک فتحا
مبینا بیست و نه لیس انفتح حجرات یا ایها الذین امنوا لا تقدموا
سیزده ایت بینه انفتح سوره محمد الذین کفروا سی و هفت
تا نه ایت اذا جاء نصر الله سه ایه است هل اتی علی الانسان
سی و یک ایه است الرحمن هفتاد و شش یا هفت ایت
لحا اسامی قلاع الخیبر این قطعه در بحر ... سالم است
و ان هشت فعولن باشد در اسامی قلاع خیبر که فتح شده بود
کتیبه و ناعم شق انکه غموص و نطاة سطیح و سلالم کتیبه
اشق خیبر بفتح خاء معجمه و سکون یاء تحتانیه و فتح باء نقطه
و راء مهمله موضعی است در حجاز قلعه بفتح قاف و سکون
عین و لام مهمله حصار کتیبه بفتح کاف و کسر تاء فوقانیه
و سکون یاء تحتانیه و باء نقطه لشکر جمع کرده را گویند
جمع کتایب ناعم بنون و عین مهمله اول قلعه که فتح شد
شق بفتح شین معجمه و تشدید قاف قلعه دیگر که در ان
حرب بهر انجا بود شکاف قلم را گویند جمع شقوق و نخل
خرما را گویند غموص بفتح عین معجمه و صاد مهمله قلعه که
بدست امیر المومنین فتح شد و بقاف نیز امده است نطاة
بفتح نون و طاء مهمله و باء مجهول و گویند اول قلعه که فتح شد

سطح بسین وطاء وفاء وحاء مهملات قلعه دیگر است ونام
کانیست ومرد ضعیف را گویند سلاخم بفتح سین مهمله قلعه
دیگر است

این قطعه در بحر قطعه من وعر است در اسامی ودردهای
که هضم منسوب دانند هاى لا انخشن ولادعت اعیانی
حدریک محدد خناک خشن بفتح خا وکسر شین معجمتین دردیست
بسبب خلطی خشن یعنی درشت وعلامتش درشتی پشت لادغ
بدال مهمله وغین معجمه دردیست وسبب خلطی که کیفیت
حاره تیز دارد وپوست را بگیرد اعیانی دردیست که ماندگی
اید وانچهار نوع است اول قروحی که صاحبش بدن را
ریش کند ومانند قرحه داند بسبب بسیاری اخلاط ونطله
حاره دوم ورمی که بدن را گرم دارد وصاحبش از ملمس اید
اما سیم عددیک که صاحبش بدن را خرد ومرد بیند
تنوع با حرارت بود بایش اد بسبب فضول لحجنه دخل
چهارم قسفی که صاحبش بیند اند که خستگی بسیار دارد
اعیانی منسوب است که مصدر اعیا است یعنی ماندگی شدن
حدریک بفتح کاف وکسر مهملتین وتشدید یا دردی که از خود
صاحبش حس وحرکتی که میشود دریابد بسبب سردی

محدد

محدد بدالین مهملتین دردیست که بسبب خلطی یا بادی که
عصب وعضل را سست کند او جانب در ازنفی اسم فاعل ازغلید
یعنی کشید نحکاک بفتح حاء مهمله وتشدید کاف اول دردیست
که صاحبش خود را میخوارد وبعد از خاریدن اعضا سوزد
بسبب صفراء سوزنده یا سوداء سوزنده وحکاک مبالغه است
از حک یعنی خاریدن وصاندا بین گویند ناخن ودخوه
کاسر وضاغط از مفتح گران عضل شده هلاک ناخن بنون
وخاء معجمه دردیست خلطی یا بادی یا بخاری که اعضا را می کند
وصاحبش بیند ارد که سوزن درو میخلد وخزه بکسر خاء
مهمله وخاء معجمه دردیست که گوشت عضل را است کند
اکاسر بسین وراء مهملتین دردیست بسبب ماده که
میان استخوان وپرده او در آید واعضا را سست کند و بشکند
ضاغط بضاد وغین معجمتین وطاء مهمله دردیست بسبب
ماده حار که میان عضل وپرده ان در اید واتصال انها را
از هم جدا کند یعنی از هم ببرند عضل بفتحتین عین وضاد
پاره گوشت که مالامال پیه بود ضربان ونقیل وناقبه باد
ان مسطح که اوسبب اصل هلاک ضربان بفتحتین ضاد وراء
مهمله وباء منقوطه دردیست که صاحبش بیند ارد که عضو را
سوراخ میکند وضربان درو پیش دا گویند نقیل بنا مثلثه

وقاف درد دستیست که صاحبش خود را گران می یابد سبب
ماده که در عضوی باشد غیر حساس ثاقب بثاء مثلثه
وقاف وباء نقطه دردیست که گویا عضو را سوراخ
میکند سبب ماده غلیظ اندک اندک مسلی بکسر میم
وفتح سین مهمله وتشدید لام دردیست سبب ماده
غلیظه محتبسه که صاحبش پندارد بجوالدوز سوراخ
میکند

این قطعه در بحر هزج مسدس محذوف است
وان دو بار مفاعیلن فعولن باشد و در ذکر اسامی نامها
شهور رومیان است تشرین مختلف بعد سه ساله
بیرسنو دعو دار فوه حمل عاقل بدانکه سال دو نوعست
قمری وان زمان جدا شدن قمر است از هر موضع که فرض
کنند او را با شمس تا باز گردد بهمان موضع و دیگر
شمسی وان زمان جدا شدن شمس است از هر نقطه
که فرض کنند از فلک البروج تا باز گردد بهمان نقطه
بحرکت که از مغربست بمشرق و هر یک ازین دو سال را
دوازده است واین در نامهای ماههای شمسی است
باصطلاح رومیان بلفظ سریانی ایلول سی روز تشرین
اول بکسر تاء فوقانیه وسکون شین معجمه وکسر راء مهمله

سی

سی ویکروز وان تشرین این سه ماه خزانست کانون اول
وکانون اخر هر یک سی ویکروز وشباط بضم شین معجمه وباء
نقطه وطاء مهمله بیست ونه روز سه ماه زمستانست
اذار بهمزه ممدوده وذاء معجمه وراء مهمله سی ویکروز
نیسان بفتح نون وسکون یاء وسین مهمله سی روز
ایار بفتح همزه ویاء تحتانیه وراء مهمله سی ویکروز این
سه ماه بهارست حزیران بفتح حاء مهمله وزاء معجمه ویا
وراء مهمله سی روز تموز بفتح تاء فوقانیه وزای معجمه
سی ویک اب بمد همزه وباء نقطه سی ویک روز این سه ماه
تابستانست این قطعه در بحر هزج مثمن سالمست وان
هشت مفاعیلن باشد در ذکر ماههای شمس باصطلاح
فارسیانست

ز فروردی چه بگذشتی مه اردی بهشت آید نمان
خرداد و تیر آنکه که مردادش بکار آید پس از شهریور
مهر آبان وآذر دی دان که از بهمن خرا اسفندارمذ

نفیر آید فروردی بفتح فاء وسکون راء بین ودال مهمله
اردی بهشت ماه بفتح همزه و واو ودال مهمله خرداد
بضم خاء معجمه وراء ودالین مهمله این سه ماه بهارست
تیر ماه بکسر تاء فوقانیه وباء وراء مهمله مرداد ماه

بضم میم و راء و دال بی‌نقطه مهملة شهریور ماه بفتح سین
معجمه و زاء بی‌نقطه مهملتین این سه ماه تابستانست مهر ماه
بکسر میم و راء مهمله آبان بمد همزه و باء بنقطه آذر ماه بمد همزه
و ذال معجمه و راء مهمله این سه ماه خزانست دی ماه
بفتح دال مهمله بهمن ماه بفتح باء بنقطه اسفندارمز ماه
این سه ماه زمستانست و هر یک از این ماهها سی روز است
و در آخر آبانماه و اسفندارمز ماه پنج روز زیاده کنند تا سال
تمام شود زیرا که سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز است
و چهار یکی از روز تخمینا

این قطعه در بحر خفیف است

کی تو معصود است وان دو بار فعلاتن مفاعلن فاعلاتن
باشد و در بیان الی رباعیت در سالها ترکان بود سیچقان
و اود ییل و بارس و توشقان لوی ییل و ایلان دگرچه بود ییل
و قوی ییل و بیچین ییل بان تخاقوی و ای ییل و تنکوز و بدانکه
ترکان دوازده برج را بدوازده جانور میخوانند و هر یک
از دوازده سال که تاریخ ایشانست یکی از این جانور را
نسبت میکنند بترتیب مذکور

این قطعه در بحر خفیف است

کین معصود است وان دو بار فعلاتن مفاعلن فعلاة

باشند

باشد در بیان کواکب سیاره حمل عقربست با بهرام قوس
و حوتست مشتری را نام ثور و میزان چه خانه زهره مرحل
راست جدی و دلو مقام پیرجوزا خوشه مه سرطان
خانه آفتاب شیر مدام ورکی کفتم از نجوم ترا تا بیاموزیش
تمام تمام بدانکه کواکب سیاره هفت است بهرام بفتح
باء بنقطه بتازی مریخ گویند و در آسمان پنجم است و مشتری
بفارسی برجیس در آسمان ششم است و زهره بفارسی ناهید
در آسمان سیم است زحل بفارسی کیوان در آسمان هفتم است
و تیر بتازی عطارد را گویند و در آسمان دویم است و ماه
بتازی قمر در آسمان اولست و آفتاب بتازی شمس گویند
در آسمان چهارم است و چون آفتاب و ماه بمنزله دو پادشاه
بودند و از دوازده برج میان ایشان به دو نیم شده سنبله و میزان
و عقرب و قوس جدی آفتاب را و دلو و حوت و حمل و ثور
و جوزا و سرطان ماه را و اسد خانه ماه گشت بجهة موافقت
در طبیعت و هر یک از آن پنج کوکب دیگر چون در بر
خود دو طریق داشتند که رجعت و استقامت است
دو خانه موافق در طبیعت اند و نیم آفتاب و ماه معین
و لهذا آن دو خانه اند و خانه آفتاب و ماه برابر است جوزا
و سنبله و عطارد ثور و میزان و زهره را حمل و عقرب

ومریخ را قوس وحوت مشتری را جدی ودلو زحل را
خر این قطعه وقطعه من وعن نکیست ودرین قطعه بیان
مقدار بودن افتاب وهریك اند وانده برج

بدانکه چون مرکز مدار خود که افتابست خارج مرکز فلك
البروج است نصفان مدار که درجانب بروج شمالیست
بیشتر باشد از نصف که درجانب بروج جنوبیست بدین صورة
پس افتاب در بروج شمال که حمل وثور وجوزا وسرطان
واسد وسنبله است بیشتر باشد از بروج جنوبی که میزان
وعقرب وقوس وجدی باشد [ودلو وحوت] پس در هریك از حمل وثور
واسد پس وبیش است که سنبله وسرطانست سی ویکروز
میباشد وهریك از دلو ومیزان وحوت وعقرب سی روز
ودر هریك از قوس وجدی بیست ونه روز وبعضی درین
معنی بیتی گفته اند از برای اختصار لا ولا لب لا ولا لا
ششم مه است للكط وكط للشهور کوته است یعنی لا
اشاره به پنج ماهست که سی ویکروزاست ولب اشاره
بماه سی ودو روز ودر لل اشاره بچهار ماه وسی روز [است]
وکط اشاره بدو ماه بیست ونه روزاست زیراکه لام
سی است والف یکی وباء دو وکاف بیست وطاء نه بدین قیاس

الجد

الجد خر این قطعه وقطعه زخیمر سند نکیست در بیان سن
گاو واشتر است تبیع وجذع سن گاو است انکه ثنی رباعی
سدیس است وصالغ تبیع بفتح تاء فوقانیه گاو یکساله جمع
تبایع مؤنث تبیعه جذع بفتحتین جیم ودال معجمه گاو وگوسفند
واهو واسب دوساله واشتر پنجساله جمع جذاع مؤنث جذعه
ثنی بفتح ثاء مثلثه وکسر نون وتشدید یاء گاو واسب
وگوسفند سه ساله واشتر شش ساله جمع اثنیان
رباعی بفتح راء مهمله وباء نقطه گاو است وگوسفند چهار
ساله واشتر هفت ساله جمع رباع سدیس بسین ودال
مهمله گاو وگوسفند واسب پنجساله واشتر هشت ساله
جمع سدس شش یك را گویند صالغ بصاد مهمله وغین
معجمه گاو وگوسفند در شش ساله بدانکه سن گاو که از شش
گذشت نام ندارد بهفت ساله را صالغ سنه گویند وهشت
ساله را صالغ ششین بدین قیاس مخاض لبون حقه جذع
ثنی رباعی سدیس است وبازل مخاض بفتح میم وخاء وصاد
معجمه درد زادن ومحل درامدن درداب ومراد اینجا اشتر ماده
یکساله بنت مخاض ثنیه وجمع ثنان وبنت وام مسنود
ولبون بفتح لام وبضم باء نقطه گوسفند یا اشتر ومراد اینجا
ابن وبنت لبون است یعنی اشتر دوساله حقه بکسر حاء مهمله

وتشدید قاف اشتر سه ساله که در سال چهارم در آمد
جمع احقاق بازل بباء منقطه وزاء معجمه اشتر نه ساله نر و ماده
یکسانست جمع بوازل وبزل

این قطعه وقطعه حمل وعقرب یکیست ودر بیان اسامی
بنی شاب چون قضه بن صبا بیحب ابن یعقوب بن قحطان
در قراب مذکور است پنج اوند ونامهای هفت قبیله
که از فرزندان اویند اشعر بشین معجمه وغین وراء مهمله
لباد سوی تن و موی کرده سم است گویند اشعر وعمر
وحمیر کهلان مرو اغار وعامله وسبا است عمر بفتح عین مهمله
وراء مهمله وراء مهمله وواو منویسند تا فرق از عمر
وحمیر بکسر حاء مهمله وسکون میم وفتح یا وراء مهمله
موضعی است کهلان بفتحین کاف وهاء بضم میم وتشدید
راء مهمله وحمیر ملح را نیز گویند انمار بفتح همزه وسکون
نون وراء مهمله عامله بفتح عین مهمله وقضه بـ
گوید که صبا مدینت در یمن وگفته اند شهریست
در یمن وگفته قبیله ایست وگفته عنام عرب یمن است
وگفته اند عنام نام مردیست واو زاده تسیر بوده وگنده
واشعر از دو مدحج واغاث مدحج وانمار وحمیر وعامله
واحرام ولخم وغسان بحر این قطعه وقطعه ضیاء ونود

یکیست

یکیست ودر معرفت اختلاف فلزات

فلز مستوی بحجم را چون برکشی اختلاف وزن دارد هریکی به شتا

زر لکن سیم اسرب آهن ارزیز جل فضه نداهن
یکی شنبه مریخ روی ماه بدانکه مقصود این قطعه بیان
فرقست میان زر اصلی و زری که از آن فلزات میسازند
عقلای علم کیمیا از برای آنکه هریک از ایشان اوزان
زری که از آن سازند یکیست پس بدانکه در ظرفی که زر
اصلی صد درهم بکشد چهل وشش درهم از روی
وهفتاد ویک از سیماب وسی وهشت از ارزیر وپنجاه و نه
از اسرب وچهل از آهن وچهل وپنج از هریک از برنج ومس
وپنجاه وچهار از نقره بیش نگیرد پس معلوم شد زری
که از آن چهل وشش درهم درین ظرف بیش نگیرد از زر
ساخته اند وبرین قیاس

بحر این قطعه وقطعه جید کردن

یکیست

مقصود از این قطعه تاکید ونسبت تفاوت فلزات است
که مذکور شد زیرا که از حروف تهجی موضوعست تعددی
چنانکه ابجد دهم وزح طی کل لم ن لیس الکن صد باشد

والبد هفتاد و یک وچل سی وهشت ونه پنجاه وچهار و یکی
چهل و پنج وماه چهل وشش مراد از زیبق سیماب است
وانفضه نقره وانشبه برنج وازصفر روی مجراین قطعه
وقطعه زیروی یکیست کتف شانه معی روده عضد
بازو وپیرامان نحی وپنکی پنه مرغ سنوی بریان کتف
بفتح کاف وکسر تاء فوقانیه وکسر کاف وفا شانه جمع اکتاف
معی بکسر میم وفتح وسکون عین روده واب در تثنیه جمع
امعاء عضد بفتح عین مهمله وضم وکسر وسکون ضاد معجمه
ودال مهمله فرابق تاکتف جمع اعضاد وپیرامن در قطعه
فرانس گذشت نحی بکسر نون زای معجمه ومیم وفتح جیم مشدده
ورنکی پنج دنبه مرغ سنوا بکسر سین معجمه ومد بریانی
تتمه نظم مقصود او ینده است صم کری بکم گنکی بله کوکی
عمیح لنکی علیم عالم علام دانا واسی یمان صم بضاد
مهمله کری بکم بباء نقطه گنکی غمح یعنی وراء
مهمله لنکی بله بباء نقطه کوکی یعنی نادان عالم بعین
مهمله دانا علیم وعلام مبالغه عالم یعنی بسیار دانا تتمه
نظم همه را دانا گفته اسی بفتح همزه یمان یعنی اند وهکین
از باب علم یعنی اند وهکین شدن سحاب وعارض ودجن
غمام ابر است وظل سایه حیا وابل وودق مدرار ومطر

سحاب

سحاب بفتح سین وحاء مهملتین وباء نقطه ابر یعنی از نسا
ابر نزلت کشیده گفته اند جمع سحاب عارض بعین وراء مهملتین
وضاد معجمه ابر سایه افکن وبیماریکی وبربدم دو الکام جمع عوارض
ولنکر دا بیز کو سینه مزن بضم میم وسکون ذال معجمه ابر سفید
واحد مزنه غمام بفتح غین معجمه ابر که تمام افاق را بپوشد
جمع غمائم ظل بکسر ظاء معجمه وتشدید لام سایه ودرف جمع
ظلال حیا بفتح حاء مهمله ومد باران که زمین را زنده
کند وسرسبز وخرم شود وفراحی سال جمع احیا وابل بباء
نقطه باران سخت نزیک بفتح واو وسین مهمله باران
که در بهار اید مدرار بکسر میم ودال وراءین مهملتین
ابر ریزان مفعال از درّ از باب نصر یعنی باران فرو کد آ
مطر بفتح میم وطاء مهمله وراباران فروکداشتن مطر
بفتح میم وطاء مهمله وراباران فروکداشتن مطر بفتح میم
وطاء مهمله وراء باران جمع امطار ربیع اسم بهار است
وخریف اسم خزان شتا وصیف لی شبهه زمستان
وتابستان ربیع براء وعین مهملتین وباء نقطه نزد یک
عرب دو است ربیع الشهور وان دو ماه است بعد از صفر
ربیع الاول ربیع الثانی وربیع الازمنه وان دو ماهست
اول زمانست که دران گیاه وشکوفه پیدا شود وباران

نهاری وچهار یك خوی خود را بنی وبیع گویند خریف بخاء
معجم وراء مهمله وفا خزان فعلیست که اخراف کنند در آن
میوه از درخت باز کنند وباران در وقت وشتا بکسر شین
معجم وتاء فوقانیه زمستان جمع وسیه صیف بفتح صاد
مهمله وسکون یاء تحتانیه وفا تابستان وباران وخطا شدن
بن گویند عدو وخصم دشمن داشتن حذار وخوف ترسیدن
وثاق نکل بند امد حصین وسجن چه زندان عدو بعین
ودال مهملتین وتشدید واو دشمن جمع اعدا واعادی
وخصم بفتح خاء معجم وسکون واو ومیم دشمن جمع خصوم
حذار بفتح حاء مهمله وذال معجم وراء مهمله ترسیدن
خوف بفتح خاء معجم وسکون واو وفا ترسیدن وثاق بفتح
واو وثاء مثلثه وقاف بند نکل بکسر نون وسکون کاف
بند که بر پای نهند واهل نکال جمع انکال حصن بحا وصاد
مهملتین جاء استوار سجن بکسر سین مهمله وسکون
جیم زندان جمع اسجان وسجون ابی سرکش بطی کاهل
طری تازه جنی چیده خزی رسوا دنی ناکس ضنی لاغر
بهی تابان ابی بباء نقطه از اباء سرباز دادن از چیزی
بطی بباء نقطه از بطوء از باب کرم یعنی درنگ شدن
طری بطاء وراء مهملتین از طراوة یعنی تازه شدن

جنی

جنی بجیم ونون از باب ضرب یعنی میوه از درخت باز کردن
خزی بخاء وزای معجمتین از خزی از باب نصر یعنی هجو کردن
دنی از دناء بدال مهمله ونون یعنی ناکس شدن ضنی بضاد
معجم ونون بر فعیل یعنی فاعل از ضنی از باب علم یعنی لاغر شدن
بهی بباء نقطه از بهاء یعنی زیبا شدن سغب غرث وطوی (لان)
وجوع مصدرها بعث از وی فرح شادی وسرور وغمت وجد
فرح شادان سغب بفتحتین سین مهمله وغین معجم وباء
بنقطه گرسنه شدن طوی بفتحتین طاء مهمله وواو
گرسنه شدن وصیان باریك شدن هرسه مصدر
از باب علم جوع بضم جیم وعین مهمله گرسنه شدن
سغبان بعث است مبنواست از سغب وغرثان از غرث و (طیان)
از طوی وجوعان از جوع مجموع بفتح اول وسکون ثانی یعنی
که گرسنه باشد جوعان یافت نشد بلکه جیعان کلف
کلف عشق وصلف لاف سنه سال ابن ناله حذر خاشع
فرخ خائف قلق هایج وجل ترسان کلف بفتحتین کاف
ولام وفا عشق وشیفتگی وپیك که میان سیاهی وسرخی
باشد وصلف بفتحتین صاد ولام وفا لاف زدن وجا کردن
زن ودر دل شوهر ناپدید ابر سنه بفتحتین سین
مهمله ونون سال جمع سنوات وسنون سال جمع سنون

اَبِنَ بفتح همزه وکسر نون اول مصدر از باب ضرب یعنی
نالیدن بیمار حَذِر بفتح حاء مهمله وکسر ذال معجمه وراء
مهمله از باب علم یعنی حذر کردن خاشع بخاء معجمه وشین
وعین مهمله فاعل از خشوع از باب فتح یعنی فروتنی کردن
فَزِع بفتح فا وکسر زای معجمه وعین مهمله از علم یعنی ترسید
دنبا گرفتن یکی خایف بخاء معجمه وفا از خوف از باب علم
یعنی ترسیدن قلق بفتح قاف اول وکسر لام بی ارام شدن
وجنبش اراهی لازم ترس است ترسان گفته مهابت
بها وباء نقطه از هیبت از باب علم یعنی ترسیدن وشکوه
داشتن وجل بفتح واو از وجل یعنی ترسیدن تقی ومتقی
پرهیزکار وعبقری نیکو سخن سوهان که بدین خدد
خیره شد حیران تقی بتاء نقطه وقاف پرهیزکار
جمع اتقیا فعیل از وقایه وتاء ونقی بدلست از واو در صحاح
گوید تقی از اتقاء متقی است از تقی را بجهة کثره ما قبل
باشد ودر تاء مدغم شد وچون بجهة کثرة استعمال توهم
کردند که از نفس کلمه است تخفیف کردند تقی یتقی شد
بعد از ان تقی را از گرفتند عبقری بفتح عین مهمله
وسکون باء نقطه وفتح قاف وکسر راء مهمله وتشدید یاء
نیکو وبساط گرانمایه ومرد قوی ومنسوب بعبقر

که ثمرة را

که ثمرة راکماست که از زمین حبشهاست وچیزی راکه کمال
ودانائی وقوة ونیکی او را تعجب کند نسب این منسوبست عبقریه
واحد عبقریه وجمع عباقری سفن بفتحتین سین مهمله وفا
چوب سیاه وپوست درشت ماهی که بر قبضه شمشیر وکارد
ودشنه باشد جمع سفون کدر بفتح کاف وکسر دال وراء
مهملتین اب تیره خدر بفتح خاء معجمه وکسر دال وراء
مهملتین احیر وفتور اسم فاعل از خدر از باب نصر
یعنی انکه پا از ایستادن اهو وانکه حیرگی باشد سدر بفتح
وکسر سین وفتح دال وراء مهمله حیران صدر نام در یاست
وتد میخ وصب رنج والم درد وجوی سوزش اقط سهو
یاروتنق بدخو سبق گریان وتد بفتح وکسر تاء فوقانیه ودال
مهمله میخ جمع اوتاد وبلندی کوش از سوی روی وتد
گویند وصب بفتحتین واو وصاد مهمله وباء نقطه درد
وبیماری جمع اوصاب از باب علم یعنی بیمار شدن باطن
اقط بفتح همزه وکسر قاف وطاء مهمله بدخو یعنی فروة ودله
محدوده بفتح دال مهمله دار جمع ادویه شق بفتح تاء
فوقانیه وکسر یاء تحتانیه وقاف بدخو وخشم وکین
مسوس وذنق گریان از باب علم سخت نکره سنی خفی
بارد شیم سرد وسخین گرم وخرین غمگین فرح شادی

وجذلان فرح شادان خضر بفتح خاء معجمه وکسر صاد و
مهملتین آب سرد و سرد شیر نا یافته باید بباء بنقطه
وراء و دال مهملتین آب سرد و باد که بپوسته جهد ورد
سرد شبم بفتح شین معجمه وکسر باء بنقطه آب سرد و رود
سرد سخین بسین مهمله وخاء معجمه آب گرم فاعل از سخونه
حزین بحاء مهمله وزاء معجمه اندوهگین فرح بفتحتین فاء
وراء مهمله وحاء مهمله مصدر از باب علم یعنی شاد
شدن مسرور بسین وراءین مهملات از باب نصر یعنی
شادمان کردن جذلان بفتح جیم وسکون ذال معجمه از باب
علم یشاد شدن فرح نمودن سنشن شادمان اسم فاعل
از فرح مذکور صغر خوردی کمی بزرگی فلز کانی سمج ناخوش
ذنب دنب لعب بازی طلب جستن خرب ویران صغر
بکسر صاد مهمله وفتح غین معجمه وراء مهمله خوردی
وخورد شدن از باب کرم کبر بکسر کاف وفتح باء بنقطه
بزرگ شدن وبراه برامدن از باب علم فلز بکسر فاء
ولام وزای معجمه مشدد انچه بگدازند انگوهها
مثل بند ونقره ومس واهن وغیران سمج بفتح سین
مهمله وسکون جیم نازیبا ونا شیرین جمع سماج ذنب
بفتحتین ذال معجمه ونون وباء بنقطه دم اسب واستر

وحزان

وحزان دنبال جشم جمع از باب لعب بفتح لام وکسر عین مهملتین
وباء بنقطه بازی کردن از باب علم طلب بفتح طاء مهمله
وباء بنقطه جستن ومصدر از باب نصر خرب بفتح خاء
معجمه وکسر راء مهمله وباء بنقطه ویران شدن غنا بخ
ساز عیش جلا نفی وبکا گریه حنف میل خفر شرم وصاحب
صحبت افغان عناء ممدود بفتح عین ونون رنج سنا بفتح
سین مهمله ونون رفعت وبلندی جلاء بفتح جیم ولام
مهمله از باب نصر یعنی از خان ومان بیرون شدن
بکاء بضم باء بنقطه ومد وقصر از باب ضرب یعنی گریستن
سا دان عدد از باب اشک واز مقصور اشک حنف
بفتحتین جیم ونون از باب علم یعنی جور و میل کردن خفر
بفتحتین خاء معجمه وفاء وراء مهمله یعنی شرم وصیاح
بکسر صاد مهمله وباء تحتانیه وحاء مهمله اواز صحب
بفتحتین صاد مهمله وحاء معجمه وباء بنقطه نالش کردن
از باب علم تنوفه مهمهه وفیفا فلاة وسبسب بیدا جوبد
ودو دیمیا باکت لوب حره سکسان تنوفه بفتح تاء فوقانیه
وضم نون وبیابان جمع تنائف مهمه بفتح میمین وسکون
هاء اول بیابان دور جمع مهامه فیفا ممدود بفاءین
مفتوحتین وسکون یاء تحتانیه بیابان که در ان اب

شباشد فلاة بفتح فا بيابان سبسب بفتحتين سينين مهملتين وسكون باء بنقطه اوذ بيابان درجمع سباسب بيدا و بفتح باء بنقطه وسكون ياء وفتح دال المهمله باديه بفتح باء بنقطه وكسر دال المهمله وتشديد ياء بيابان لوب بضم لام وسكون واو بنقطه نعمى كه بوشيده باشند از اسنك سياه كوبيد واحد لوبه حر بفتح حاء وتشديد راء مهملتين سنكستان جمع حراة وحرون واحرون بحر رجز كر تمام اركان نخواهى درسخن لجهيج سنك تقطيع اوچون برسمت دين كوبه كن اين قطعه در بحر رجز كوبند شجر بفتحتين شين معجمه وجيم وراء مهمله درخت شاة وار جمع شجراة واشجار واحد شجره ملتجا بضم جيم وميم پناه كاه اسم فاعل مكان از التجا يعنى پشت باز نهادن ملك بفتح ميم وكسر لام مقصود مالك يا ملك پادشاه جمع ملوك واملاك وملاك وملوك وملكاء سرير نسبين وراء مهملاة بودن فقير تخت جمع اسر وسرر ودوجاء جمع شدن آب ازجوى وفراد كاها بيز كوبند كل وجميع قاطبه جمله دان هم سطر است نصف ونيم وجز است بعض لخت كل بضم كاف وتشديد لام هم جميع بفتح جيم وعين مهمله هم وقبله كرد آمده وبناه فعيل از جمع از باب فتح يعنى كرد كردن قاطبه بقاف وكسر طا

مهمله

ميزان [illegible]

جون ملخا پناه [illegible]

مهمله وباء بنقطه هم جمله بضم جيم وسكون ميم هم جمع سطر بفتح شين معجمه وسكون طاء وراء مهملتين هم لخت دوديك تبيان جمع اسطر ومصدر از باب نصر يعنى بدو نيم كردن وبد وحتى ازدبان شتر ونيمى كما استن ونكريستن جنانكه كوى نيمى نكرديد بكوى نصف بكسر نون وسكون صاد مهمله وفاء نيمه ونداجمع انصاف جز بضم جيم وسكون راء معجمه وهمزه لخت وبار چيزى جمع اجزاء وابعاض نخن ونسداب وفوم قند سير زنك دبا كد واقرع ترائى وتشديد سخت نجين بفتح فاء وسكون ياء تحتانيه وفتح سداب دارو خاست دشتى وبرستان باشد ثوم بفتح ثاء مثلثه وسكون واو سير وبضم ثا آمده يعنى سير وكندم وقثد بفتحتين قاف وثاء مثلثه ودال مهمله خيار بادرنك جمع قثاد ودبا بضم دال المهمله وتشديد باء بنقطه ومد دكوبند مخفف با وقصر كدو وكوبند درخت كدو وشخ كدو وبين كفته ومصدر از باب فتح يعنى كرفتن ومفهور كردن وقرعه زدن وعام شراب كه درانا باشد اشامه نشديد شين معجمه ودال مهملتين سخت ونحوه جمع اشد افعيل از باب نصر يعنى اسفار تسبين وجمله بردن ودويدن وقوى كردن ورو وبد

ودر برامدن قثا خیار وسلق چغندر جزر گزر نعناع پودنه
واثاث ومتاع رخت قثا بکسر قاف وثاء مثلثه مخففه گویند
وشد ده خیار دار سلق بکسر سین مهمله وسکون لام
وقاف چغندر جزر بفتحتین جیم وزاء معجمه وراء مهمله امد
گذر یعنی زردک وگوسفند فربه وگوشت که خورد واحد
خوره نعناع بنونین مفتوحتین وسکون عین مهمله اولی
پودنه اثاث بفتح همزه وثاء مثلثتین کالای خانه ومال
از شتر وگوسفند وغیر آن واحد اثاثه متاع بفتح میم وتاء
فوقانیه وغین مهمله کالای خانه ومنفعت نیز خود را
جمع امتعه وغنج زن را نیز متاع گویند خدعه فریب
وصبر شکیب وجمال زیب زی لباس کسوه چون وجد بخت
خدعه بفتح خاء معجمه وسکون دال وفاء مهملتان مکر
وفریب صبر بفتح صاد وراء مهملتین وسکون باء منقطه
شکیبائی کردن وبار داشتن جمع کردن جمال بفتح جیم
نکوئی ومصدر از باب کرم یعنی نکوئی کردن زیب
فارسی نکوئی است زی بکسر زای معجمه وتشدید یاء
انچه در پوشند ونشان اصل زیه لباس بکسر لام
وباء منقطه وسین مهمله انچه در پوشند جمع لبس
وهیات از زن وشوهر را لباس دیگری گویند ولباس

تقوى

تقوى حیا کسوه بکسر کاف وسکون سین مهمله انچه در پوشند
جمع کسا نجه شهره کسره را تغیر داشته جد بفتح جیم وتشدید
دال مهمله بخت وبزرگی وتوانگری وپدر پدر ومادر را
نیز گویند جمع جدود وجد وده واجداد گویند ومصدر
از باب نصر یعنی بریدن وشیک نجه شدن وکوشش کردن
از باب ضرب یعنی بزرگ شدن در چشم کسی خط بفتح خاء معجمه
وتشدید طای معجمه بخت ونشان جمع خطوط ومصدر از باب
علم یعنی بهره مند شدن طور وجبل وطود علم کوهست ونشان
پاسبان طرم وعسل اری ضرب شهد است وحمان دیگر
طور بضم طاء مهمله وسکون راء مهمله کوه وحنو از مرغ
وادی جبل بفتحتین جیم وباء منقطه کوه جمع جبال طود بفتح
طاء مهمله وسکون واو ودال مهمله کوه بلند وبزرگ
جمع اطواد علم بفتحتین عین مهمله ولام کوه بلند وعلم ونشانه
که در بیابان باشد حارس بحاء وراء وسین مهملات پاسبان
جمع حراس طرم بکسر طاء وسکون راء مهملتین انگبین ومسکه
عسل بفتح عین وسین مهملتین انگبین ومصدر از باب
نصر یعنی انگبین در طعام کردن وبشتاب رفتن اری بفتح همزه
وسکون راء مهمله انگبین ومصدر از باب ضرب یعنی
انگبین کردن مسح وبار کردن شتر ومانند ان وجبری

در دیلک کردن و دستن و ماندن و بهم آمدن ضرب بفتحتین
ضاد معجمه و راء مهمله و باء بنقطه انگبین سفید و سبز
حجان بفتح جیم پالیکان میزان و ترازو و حمل بار و وقر جزواری
بود فلک سفینه جاریه کشتی شراعش بادبان میزان بزاء
معجمه ترازو و جمع موازین و عدل را نیز گویند و نام برجیست
حمل بکسر حاء مهمله و سکون میم بار اشتر و بارکه بر پشت باشد
جمع احمال وقر بکسر واو و سکون قاف و راء مهمله خرواد
جمع اوقار بنیه در بار اشتر و وقر استعمال کنند فلک بضم فا
و سکون لام کشتی سفینه بسین مهمله و فا و نون کشتی
جمع سفن جاریه بجیم و راء مهمله کشتی روان و آفتاب
و کنیزک جمع جواری و جاریات شراع بفتح شین معجمه و راء
و عین مهملتین بادبان جمع شرع و اشرعه لوح و سکان
جو هوا املاک بر و خالی بمعنی شاخ بلند و قله سر معراج
سلم نردبان لوح بضم لام و سکون واو و حاء مهمله و سکان
بضم سین مهمله و جو بفتح جیم و تشدید واو میان آسمان
و زمین و جو نام شهر عامه است ملاء بفتح میم و سکون
لام و مد همزه ظرف بر و خالی شاخ معجمه بمعنی شاخ لشن
شاخ معجمتین کوه بلند جمع شناخات قله بضم قاف و تشدید
لام سرکوه بلند جمع شناخات قله بضم قاف و تشدید لام

سرکوه

سرکوه و سر مرد و سوی بزرگ و بلندی هر چیز جمع قلل
و قلال معراج بکسر جیم و سکون عین و راء مهملتین نردبان
جمع معارج و معاریج اسم است از عروج از باب نصر یا بر
بر شدن سلم بضم سین مهمله و تشدید لام مفتوحه نردبان
جمع سلالم جسم و جسد شخص و طلل جوباة و جثمان بدن تن
ذاة هستی کون بودن روح نفس معجم جان جسم بکسر جیم و سکون
سین مهملتین جسد تن راجری جمع اجسام جسد بفتح جیم
و سین و دال مهملتین تن مردم جمع اجساد و جسود شخص
بفتح شین و سکون خاء معجمتین و صاد مهمله کالبد تن
مردم جمع اشخاص و شخوص طلل بفتحتین طاء مهمله و لام اول
کالبد تن و نشان سرای که مانده باشد از پس ویران
جمع اطلال و طلول جوباة بفتح جاء مهمله و سکون واو و فتح
باء بنقطه مصدر تن جمع جوبات جثمان بضم جیم و سکون ثاء
مثلثه با سین مهمله کالبد تن بدن بفتحتین باء بنقطه
و دال مهمله تن مردم و تنه جامه و تن ده کوه و تن کوهی
جمع بدان ذات بذال معجمه هستی وجود او بودن کون بفتح کاف و سکون
واو بودن روح بضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله
جان و تن دکان و ترک و فراخی و رحمت جمع ارواح و قرآن
و جبرئیل و عیسی علیهما السلام را نیز گویند و نام فرشته ایست

که باشد بیك صف برابر فرشتکان نفس بفتح نون وسکون
فاوسین مهمله جان وتن مردم وغیران وخشم زخم وهستی
جمع نفوس مهجه بضم میم وسکون ها وفتح جیم جان دهون را
کویند خون دل سوی قط وحنظل وهر است کربه کلب سك
برغوث کیك ونمل نیشه مور ذر عالم جهان سنور بکسر سین
مهمله وفتح نون مشدده وواو وراء مهمله کربه و
واستخوان حلق اسب جمع سنانیر بمعنی بین کویند قط بکسر
قاف وتشدید طاء مهمله کربه نر جمع قطاط حنظل بفتح حاء
معجمه وسکون یاء تحتانیه وفتح طاء کربه جمع حناطل هره
بکسر ها وتشدید راء مهمله کربه ماده جمع هرر کلب
بفتح کاف وسکون لام سك جمع اکلب وکلاب وکلبه مونث
کلبه وکلبه میخ دسته شمشیر ومقررك اس ودوال
که میان ادیم کرینه دیعقت دوختن وچوب که در دیوار
کذارند میخ که سقاء مشك در ان اویزد ودرخت که خار
او رد ودیو انکورا کویند ونام ستاره ایست ونام قبیله ایست
برغوث بضم باء نقطه وسکون راء مهمله وغین معجمه
وسکون واو وثاء مثلثه کیك براغیث نمل بفتح نون
وسکون میم مور خرد جمع نمال واحد نمله ذره بفتح ذال
معجمه وتشدید راء مهمله مور خرد جمع ذر عالم بفتح

مهمله

مهمله وفتح لام این جهان وان جهان وهر افریده که دروی است
جمع عالمون وعوالم واهل یکزمانه وهر جنس از مخلوقات را
کویند قلت کمی راحت خوشی شره بدی ملکت شهی سوده
سری جده نوی کظت بری غیبه کمان قلت بکسر قاف وفتح لام
شده اندك شدن مصدر از باب ضرب راحت براء
وحاء مهملتین اسانی وکف دست جمع راحی وراحات
ومصدر از باب نصر یعنی خوش شدن شده بکسر شین
معجمه وتشدید دال مهمله مصدر از باب نصر وعلم یعنی
بد شدن ملکت بضم میم وسکون لام مصدر از باب
ضرب یعنی پادشاه شدن وبنا یافت شدن سود بضم
سین وفتح اول دال مهملتین مصدر از باب ضرب یعنی
مهتر شدن وسیر شدن جده بکسر جیم وفتح دال مشدده
وفتح تاء نقطه مهمله مصدر از باب ضرب یعنی نو شدن
کظیت بکسر کاف وفتح ظاء معجمه وسکون یاء تحتانیه وفتح
تاء نقطه کمان وغیبت مصدر از باب ضرب یعنی کمان
افکندن لادغ کزان بالغ رسان اکل خوران راتع چران
طایر بران قاطع خران جاری روان ساعی دوان لادغ
بدال مهمله وغین معجمه فاعل از لدغ از باب فتح یعنی کزیدن
مار وکزدم بالغ بباء نقطه وغین معجمه فاعل از بلوغ

از باب نصر یعنی رسیدن اکل از اکل از باب نصر یعنی خوردن
راتع براء مهمله وتاء فوقانیه وعین مهمله فاعل از رتع از باب
فتح یعنی چرا کردن طایر بطاء مهمله وراء مهملتین فاعل از طیر
وطیران از باب ضرب یعنی پریدن وشتافتن ماضی بضاد
معجمه فاعل از مضو از باب نصر یعنی بگذشتن وبریدن
لازم است باز سبب بران گفته اند جاری بجیم وراء مهمله
فاعل از جری از باب ضرب یعنی رفتن ساعی بسین وعین
مهملتین فاعل اسعی از باب فتح یعنی در رفتن وشتافتن
وکار کردن واز سعایه هم ازین باب یعنی غمز کردن وعاملی
نکواه کردن جمع وفریق وقوم وفرقه امة معنی گروه
طالق نیز بسکونه کلمه مجمه کله جمع بفتح جیم وسکون میم وعین
مهمله همه گروه جمع جموع وجمع جمعا دعل وفرد لغة را
گویند ومصدر از باب فتح یعنی گرد کردن فریق بفتح وکسر
راء مهمله وسکون یاء تحتانیه وقاف گروه ادمیان
جمع افراق بس افرقاء قوم بفتح قاف وسکون واو گروه
جمع اقوام بس اقاوم فرقه بکسر فاء وسکون راء مهمله
وقاف گروه ادمیان کنز از فریق جمع فرق وامت بضم همزه
وفتح میم مشدده گروه ودین وایام وبالای مردم وهنگام
ام وما در رانیز گویند معنی بفتح میم وسکون عین مهمله

وفتح

وفتح شین معجمه وراء مهمله گروه ادمیان جمع معاشر فئه
بکسر فاء وفتح یاء تحتانیه با همزه گروه جمع فئون طالق بطاء
مهمله وقاف فاعل از طلاق از باب نصر وکرم یعنی رها
شدن از عقد ونکاح ومطلقه گوار شدن شکوی بفتح شین
معجمه وسکون کاف وفتح واو گله کردن از باب نصر وجحم
بفتح حاء وسکون جیم گله شتر که از چهل زیاده باشد جمع
سحوم وسحوه الصیف گرما تابستان محمله الشتاء سحی
سرما زمستان راعی براء وعین مهملتین شبان جمع رعاء
ورعاة ورعیان اسم فاعل از رعی از باب فتح یعنی چرانیدن
وچریدن نگاه داشتن غی ضلالت کرهی بغض وعداوة
دشمنی بلقاء معجمه قرآن نوی بنیان است ثنا ان غی
بفتح غین معجمه وتشدید یا گمراه شدن وتباه شدن ونومید
شدن ضلالت بفتح ضاد معجمه بیراه شدن وهلاک شدن
وضایع شدن هر دو مصدر از باب ضرب یعنی بغض
بضم باء بنقطه وسکون غین وضاد معجمتین دشمن ودشمن
داشتن از باب کرامت عداوة بفتح عین ودال مهملتین
دشمنی بلقاء بکسر تاء فوقانیه وسکون لام وقاف برابر
مصدر از باب علم یعنی دیدن قرآن بضم قاف وسکون راء
مهمله کتاب که حق تعالی بحضرت مصطفی صلعم فرو فرستاده یعنی

پارسی هو ملست وغان را قران گویند بتیان بکسر تاء فوقانیه
وسکون باء منقطه و یاء تحتانیه مصدر است از باب ضرب یعنی
هویدا شدن آیه جمع آیات هر دو نشان و حرفهای قران جمع آی
و آیا و آیات اصل آیی

این قطعه در بحر مضارع اخرب مکفوف ومحذوف است و آن
دو بار مفعول فاعلات ومفاعیل وفاعلات باشد

بدر بفتح باء منقطه وسکون دال و راء مهملتین ماه شب
چهارده میگیرد یعنی پیش میگیرد در آفتاب در طلوع و گویند نام
بدر جاهی است میان مکه و مدینه و گویند موضعی است
و نام اسبیست و غلام غام در حوالی هاله خرمن و سرا در
ماه و نام زنیست فی بفتح فا و سکون باء و همزه سایه چیز
زدان و غنیمت جمع افیا وفیو د مصدر است از باب ضرب
یعنی بازگشتن تحت بفتح فاء و سکون خاء معجم و تاء فوقانیه
ماهتاب این بیت ملحق است سکر مستی و صحو هشیاری
بضم غین و مظاهره یاری کردن مسکر بضم میم و سین مهمله
و سکون کاف و راء مهمله مستی اسم از سکر مصدر است از باب
علم یعنی مست شدن و سخت خشم کردن صحو بفتح صاد و سکون
حاء مهمله هشیاری و دو بیع مصدر است از باب ضرب یعنی مستی بیهوش

امدن

امدن و ... شدن آسمان نصر بفتح نون و سکون صاد
و راء مهملتین یاری کردن و باران باریدن از باب نصر
عون بفتح عین مهمله و سکون واو یار و یاری و بیاده
خراج جمع اعوان و عونیه عوین وعون مصدر است از باب نصر
یعنی که یار شدن زن مظاهره بظاء معجم و راء مهمله با کسی
هم پشت شدن و دو جامه بهم پوشیدن و از زن جهاد
کردن مصدر مفاعله مبرم و متقن و متین و محکم مظالم
و داخ و مصدرطم تاری مبرم بباء منقطه و راء مهمله محکم
اسم مفعول از ابرام یعنی محکم کردن و ملول و دلتنگ
گردانیدن و سه تو کردن ریسمان و مبرومیه و دو رس
دو تو نافته و سبزه جولا را گویند و نوعیست از جامه
و جامه که ریسمانش دو تو تافته باشند متقن بتاء
فوقانیه و قاف اسم مفعول از اتقان کاری محکم کردن
متین بتاء فوقانیه فعیل بمعنی فاعل از متانه از باب کرم
یعنی محکم و استوار شدن مظلم بظاء معجم اسم فاعل از ظلوم
یعنی تاریک شدن شب و تاریک شدن داج بدال
مهمله و جیم اسم فاعل از دجا از باب نصر یعنی تاریک
شدن شب مدلهم بدال مهمله سخت سیاه و تاریک اسم
اسم فاعل از ادلهام سخت تاریک شدن وهن وهی

ودف ستی لیک ذلّ و ذلّت هوان وهون خواری وهی
بفتح واو و سکون ها سستی و باره از سب و مصدر از باب
علم و ضرب یعنی سست شدن دست کرداییدن وهی بفتح
واو و سکون ها سست شدن و دریده و بوسیده شدن
از باب ضرب ذل بضم ذال معجمه و تشدید لام و ذلت بکسر ذال
معجمه و تشدید لام خواری و مصدر از باب ضرب یعنی
خوار شدن از باب نصر ابتهال و ضراعت و ضرع استکانت
تضرع و زاری ابتهال بباء بنقطه مصدر از افعال یعنی بزاری
دعا کردن ضراعت بفتح ضاد معجمه و راء و عین مهملتین
و ضرع بفتحتین ضاد معجمه و عین مهمله فروتنی کردن
از باب علم تضرع سست را کویند استکانت بسین مهمله مصدر
استفعال یعنی فروتنی کردن و تن دادن تضرع بضاد معجمه
زاری کردن قسم و حلفه و یمین سوکند ذمی و اهل ذمه
زنهاری قسم بفتحتین قاف و سین مهمله سوکند جمع
اقسام حلفه بفتح حاء مهمله و سکون لام و فا یافت شد
ظاهراً بفتح بعلمه داشته اند از عبارت از حلف بکسر لام
مصدر از باب یعنی خوردن یمین بفتح باء تحتانیه و کسر
میم سوکند و دست راست و سوی دست راست و قوت
و بال و او لده رود جمع ایمان و جارحه سبک را یمین

یمین

یمین کویند ذمی بکسر ذال معجمه و میم و یاء مشدده منسوب
بذمه که زنهار است و اهل ذمه بکسر ذال معجمه زنهاری یعنی
کافری که از مسلمان زنهار خواسته یأس و حرمان قنوط نومیدی
چون تعطل بطالت بیکاری یأس بفتح یاء تحتانیه و سکون همزه
نومیدی شدن و داشتن از باب علم حرمان بکسر حاء مهمله
سکون راء مهملتین بی روزی کردن از باب ضرب یعنی قنوط
بضمتین قاف و طاء مهمله نومیدی و نومید شدن از باب
از باب نصر و علم و ضرب تعطل بعین و طاء مهملتین مصدر
تفعل یعنی بیکار شدن و بی نور شدن بطالت بفتح باء بنقطه
و طاء مهمله بیکار شدن و باطل شدن و دلیر شدن
از باب نصر فرد کوی و فضائشان ابی ذمی و اهل ذمه زنهاری
فرد بکسر کاف و سکون راء و دال مهملتین کفی یعنی بوزینه
جمع افرده و فرهد قضاعه بضم قاف و ضاد معجمه و عین
مهمله ماده سگ آبی و نام قبیله است جهمه بکسر حاء
و سکون راء مهملتین و تاء جمع اخر فه حرفی بفتحتین هاء
و راء مهملتین و فقر سزاوار و جمع نکند و حزانه
بفتحتین جیم و زاء معجمه و منحوا اند اند یعنی با دانش نیکی
و بدی چنانچه سزاوار باشد مصدر از باب ضرب یعنی
پاداش دادن و غلبه کردن و بکذاردن و بنا کردن

ضرب وجلد ست وعضو هر دو زدن ترکی ازصاف وهند وهی
مانند ضرب بفتح ضاد معجمه وسکون راء مهمله وباء منقطه
کونه وصردم سبك كوننده وكوشت لیسان سنر وباران
سبك جمع اضراب مصدر از باب ضرب یعنی زدن ورفتن
وبدید کردن وکنش کردن سفر وحیثن دلك ورنیش وجراحت
اندود و ریسمان کلاده کرده وبیم است امدن وصفت کردن
وه سخن کسی از مال او کوتاه کردن ودوختن جامه جلد بفتح
جیم وسکون لام ودال مهمله مصدر از باب ضرب یعنی
بتازیانه زدن وصکرك امدن وپوست سنتن بانکردن
ودباغ کفتن وخصامی راکه صبر کنند از باب جلد کونند
جمع جلاد عضو بفتح عین وسکون ضاد معجمه بفضاندن
وستن جراحت از باب نصر هر دو بفضاندن وستن جراحت
از باب نصر هرد و بفتح ها وسکون راء مهمله زدن بهراره
یعنی بعصا زدن از باب نصر ازصاف براء مهمله وقاف
لفظی است ترکی یعنی زدن مانند بکسر لام مهمله لفظی است
هندی یعنی زدن

نحراین قطعه وقطعه

نشو ونکبت وتوقف حدس وسعر وفقه وفهم علم
هنیا بنی غمار حلقه اسوی حده چون وحده تنهائی وتوقف
بتقدیم قاف وفا مصدر از باب ضرب یعنی باز ایستادن

ومعنی

ومعنی دانائی یافت شد ظاهرا تفسیر ملازم است چون
توقف وایستادن در چیزی مستلزم دانستن حدس بفتح حاء
وسکون دال وسین مهملتین مصدر از باب ضرب یعنی
راه جز ده حرف زدن وان دانائی است وبی دلیل در زمین
رفتن ونحواسیدن شتر وبادر چیزی نهادن وبی انداختن
شعر بکسر شین معجمه وسکون عین وراء مهملتین دانستن
وشعر کفتن از باب نصر علم بکسر عین مهمله وسکون لام
دانستن فقه بکسر فاء وسکون قاف دریافتن فهم بفتح فا
وسکون ها دریافتن هر سه مصدر از باب علم غمار بضم
غین معجمه وراء مهمله اسوی حلقه بفتح حاء مهمله وسکون
فاء اسوی وکسرة وحدة بکسر حاء ودال مهملتین وحدة
بفتح واو وسکون حاء مهمله تنها شدن وبیگانه شدن
مصدر از باب ضرب یگانگی را وحده کویند عساد مسکت
چون یوس وفقر عجله دروشتی نحایتم ومکاییل کیلها فیلو له
ببراهی عساد بفتح عین وسین وراء مهملات وشترکت
لغت یافت شده فاما در کتب فقه باین معنی مستعمل است
مسکت بفتح میم وسکون سین مهمله بیچارگی بوس بضم
باء مهمله وسکون همزه وسین مهمله سخت حال شدن
مصدر از باب علم فقر بفتح فاء وسکون قاف وراء مهمله

درو دیعنی جمع مغافر ومصدر از باب ضرب مهر دینت
لشکستن وسنه‌ها بردام کردن عیله بفتح عین مهمله وسکون
یاء تحتانیه درو دیعنی مخلبیم یافت شد مکابیل بفتح بیمانه
ملوفه بفتح فاء وسکون یاء تحتانیه ضعیف زاد شدن
مصدر از باب ضرب واحباب بس عان بسنین را ملوله
کویند واز سبب حصون ولی را شیت تر وبکسر تاء فوقانیه
وراء مهمله کینه جمع تراب مصدر از باب ضرب یعنی کینه
درکرفتن صعن بکسر صاد وسکون عین معجمتین کینه جمع
اضغان ومصدر از باب علم یعنی کینه ور شدن ضغفه
بفتح ضاد وکسر عین معجمتین کینه جمع ضغاین احنة بکسر
همزه وسکون حاء مهمله ونون کینه جمع احن مصدر
از باب علم یعنی کینه درکرفتن حقد بکسر حاء مهمله وسکون
قاف ودال مهمله کینه جمع احقاد حنق بفتحتین حاء مهمله
ونون وسکون قاف کینه جمع احناق ومصدر از باب علم
یعنی کینه درکرفتن قیم بفتح قاف وکسر عین مهمله
وسکون یاء تحتانیه بوی وگمعنی نافه یافت شد ظاهرا
که بجهه انکه نافه بوی دار است قیم گفته است فاره بفاء
راء مهمله نافه مشک طاقت بطاء مهمله وقاف توانائی
ومانی شاخ ریحان قدره بضم قاف وسکون دال وراء مهملتین

توانا

توانا مصدر از باب نصر وعلم یعنی توانا شدن الا نعمت
ضر رحمت بلا هم نعمت ورحمت کنان کو عطا بوشش قضح
وقضح رسوائی الی بکسر همزه وفتح لام نعمت وسکون ضرر
بفتحتین ضاد معجمه وراء مهمله وی کزند وشکی وضد ونفع
ومصدر از باب یعنی کزند کردن ورحمت عرسیب یعنی اسوی
معجم شده در لازم اسوی که بیکی وکزندکی بلا بفتح باء
نقطه ومد ازمایش به نیکی وبدی جمع بلایا مصدر
از باب نصر یعنی عطا دادن ظاهرا انیج از نعمت نیکی خواسته است
واز رحمت بدی وازمایش را کذاشته در مصدر کوید
ازمایش وعطا کتان بکسر کاف وتوین بوشش جمع اکنه
کن بکسر کاف وتشدید نون سیته وبوشش وسوراخ
کوه جمع اکنان غطا بکسر غین معجمه وطاء مهمله ومد بوشش
وسر بلك وسر بوش وحرزدن جمع اغطیه فضیحت بفاء
وضاد معجمتین وحاء مهمله بوزن طعمت رسوائی ورسوا
کردن وبدید امدن صح وقضیح بفتح وسکون بد ومعنی اهر
هردو مصدر از باب فتح
این قطعه در بحر مضارع اخرب مثمن محذوف است وان
دوبار مفعول وفاعلات مفعول وفاعل باشد گفتشکر
ازمیل شفرة محذی نشکرده طون ذکر یولادانیت ضدش اشکاف

از میل بکسر همزه وسکون راء معجمه وکسر میم تنکرده یعنی
کمتر از امیل شفره بفتح شین معجمه وسکون فاو راء مهمله
کارد بزرگ ومیش بری کارد وشمشیر وجران وتنکرده
جمع شفر است وشفار محذا بکسر میم وسکون حاء مهمله
وفتح ذال معجمه تنکره جمع محاذی اسم الت از حذو از باب
نصر یعنی نعلین برابر کردن ذکر بفتحتین ذال معجمه وکاف وراء
مهمله پولاد وشمشیر کناره پولاد میان نرم اهن وعوده
مرد را گویند جمع ذکور وصد اکبر وتثنیه از هر جنس جمع
ذکور وذکوره وذکران وذکاره انیث بفتح همزه وکسر نون
وسکون یاء وثاء مثلثه نرم اهن جمع انات وانث اسکاف
بکسر همزه وسین مهمله کفشگر جمع اساکفه وهر صانع را
اسکاف گویند خنزیر خوک وخبس بخس هلب کاس موی
تنحتین وقفص وکفش وتناجرن تباخیر خنزیر بکسر خاء
معجمه وسکون نون وکسر زاء معجمه وسکون یاء تحتانیه
وراء مهمله خوک نرو رنش کردن خنزیر وخوک ماده
جمع خنازیر ونام مرضی است رجس بکسر راء مهمله
وسکون جیم وسین مهمله پلیدی وعذاب وعقاب
وعصب وهلبه بضم ها وسکون لام وباء نقطه کاسمی
واحد وموی دنبال را نیز گویند جمع اهلاب سلب الرمان

سخن

سخن روزگار تسخین بفتح تاء فوقانیه وسکون سین مهمله
وکسر خاء معجمه مصدر تفعیل یعنی گرم کردن وبمعنی کفش
وپافتاوه امامو زها را نیز گویند واحد تداوزو بمعنی
کفته اند که لغات است قفص بفتح قاف وسکون شین معجمه کفش
لفظی معرب است ثناء بفتح نون وثاء مثلثه وقصر چیز که از کسی
دهند برخیر تا بر شر ومصدر از باب نصر یعنی اشکار کردن
خیر بناء بفتح نون وباء نقطه خبر جمع انباء ومصدر بسکون
با از باب فتح باکاسیدن واز جائی بجائی شدن وبر امدن
ش
سنگ بست وفرج مطن وجزان کین اند رون او ومصل دها
قتل ذنب واز نه شکن بفتح شین معجمه وسکون کاف وراء
مهمله عوره زن فرج بفتح فاء وسکون راء مهمله وجیم عوره
مصدر
زن وعوره مرد وشکاف کوه وجایگاه ترسیم جمع فروج و
از باب نصر وضرب یعنی باز بودن انده وبکشادن شکاف
حر بکسر حاء وراء مهملتین فرج زن اصل حرح جمع احراح
وحرون گویند براء مشدده کین بفتح کاف وسکون یاء
تحتانیه گوشت اندرون فرج مانند بیه خاره قدرحم
کیون مهبل بفتح میم وسکون هاء وکسر باء نقطه جای بچه
در رحم وشیخ وهان فرج گفته قهبلس بفتح قاف وسکون
ها وفتح باء نقطه وکسر لام وسین مهمله سر ذکر ونفتم

تاء معجم و تشدید باء نقطه تو و بلغت عمن ریش را تو گویند
یعنی لحیه ابر همزه و سکون باء تحتانیه و راء مهمله تو باد
شمال جمع ابور و ابار حصیه است خایه عانه زهار است
و سره ناف نغنغ رمانه نار سر خصیه بضم خاء معجم و سکون
صاد مهمله خایه جمع خصاعانه بعین مهمله و نون موی زهار
یعنی موی زیر ناف جمع عاناة و کله کوره خر جمع عون و عانه
نام دهلیت در کنار فراة سره بضم سین و راء مهمله ناف
جمع سرر و سرات و سرة الوادیان درود نغره بضم ثاء مثلثه
و سکون غین معجم و راء مهمله و کود یعنی سلبه جمع ثغر
رماعه بفتح راء مهمله و تشدید میم و عین مهمله انجان
که بجهد از پیش سر کابوس دان سکاجه و ضاغوط و سنده لا
جاثوم هم سد دهناک بر ده در کابوس بضم باء نقطه و سین
مهمله و ضاغوط بضاد و غین معجمتین و طاء مهمله در گنت
لغت بجاء و عین تاء نقطه است و نیدلان بفتح نون و سکون
یاء تحتانیه و فتح دال و جاثوم بجیم و ضم ثاء مثلثه جمع جواثیم
مجموع انکه سدم را فزو کیره و تو تبرک گویند و این مرض
مقدمه صرع بود و سکاجه زنان فوقیاست ممدد دستون
و دالین مهملتین اسم فاعل از تشدید یعنی کسی را بدی
معروف کردن و پر ده او در دیدن و او از بلند بر داشتن

هناک

هتاک بتاء فوقانی مبالغه هاتک اسم فاعل از هتک از باب
ضرب یعنی پرده دریدن منهاج و منهج و جدد و قصد راه
راست و بند شریعت و عطن و عوزد انجون منهاج بکسر میم
و سکون نون و جیم و مهمله منهج بفتح میم و سکون نون
و فتح ها راه فراخ اول میاجع دوم مناهج جدد بفتحتین
جیم و دال مهمله زمین هامون و نرم و راه که فراخ
درشتی نباشد جمع اجداد و قصد بفتح قاف و سکون صاد
و دال مهملتین میان زیاده و کم و جانب و عدل یعنی داد
و مصدر از باب ضرب یعنی آهنگ کردن و داد کردن
و میانجی زدن و شکستن هیزب و راه راست کهنه ظاهر
باعتبار انکه میان زیاد و کم است و ود بکسر واو و سکون
واو و دال مهملتین آبخور دکرن روی با نهاده و ورد
نوبت تب و حرد گویند قرائت در دای جروی و مصدر
از باب ضرب یعنی باب آمدن نوبت با تامدن شریعت
بفتح شین معجم و کسر راء و عین مهملتین آبخور و راه
دین جمع اخیر شرایع عطن بفتحتین عین و طاء مهملتین جاه
خفتن شتر بر دلک آب بار خورد و جمع اعطان موردة
بفتح میم و کسر راء و دال مهملتین راه آب جمع موارد

زق خلق نجی مثلک و جی قریة عصام بند
شن مثل کهنه باشد و صرا م جرم کر

زق بکسر زاء معجمه وتشدید قاف وغیران جمع زقاق وان قاف وزقاف نحی بکسر نون وسکون حاء مهمله مشک روغن جمع انحاء قِرب بکسر قاف وسکون راء مهمله وباء نقطه مشک قرب وقربات عصام بکسر عین وصاد مهملتین سرمشک جمع اعصام شن بفتح شین وتشدید نون مشک کهنه جمع شنان روشن بن ومصدر از باب نصر یعنی بعنتن سف وعادة کردن حرام بفتح صاد وتشدید راء مهملتین جوم کر وجرم فروش صانع وصارم انصرم از باب ضرب یعنی از کسی بریدن وبار از درخت باز بریدن

فدان بفتح فاء وتشدید دال مهمله در صحاح کوید الآلة الثورین للحرب ودر مهذب کوید آلت بزکری وکویدان کلوکه بروی کشت کند ودر صحاح کوید فدان مباد جو ببسته که بکسران برمیاد بسته وسرد بکر برجمع وطاها مرادان الت الثورین است جمع فدادین بتخفیف منفه بکسر میم وسکون نون وفتح سین مهمله وفاسک والة بنا کردن جمع مناسف اسم الت انالنف از باب ضرب یعنی واسیدن وبنا کردن نیر بکسر نون وسکون یاء تحتانیه وراء مهمله چوبیست که برکردن کاو هنند

معلم

وعلم وجامه جمع انیا وبیزان وبیز بود دراکویند که جامه دران بیجید در وقت مسحاج بکسر میم وسکون سین وحاء مهملتین اسم الت از سحی از باب ضرب کل به بیل از زمین زدیدن جمع مساحی مسحه بکسر اولی وفتحتین وسین وحاء مهملتین ماله وماله جو لا کویند اسم الت از میح از باب فتح یعنی مالیدن قلع بکسر قاف وفتح لام وعین مهمله بیریست بزرک اهن وابان می برند ومسکر ازند روم باد

سواد بکسر میم وسکون سین مهمله بیجه که بدان زمین راست کنند اسم از سوی از باب علم یعنی برابر کردن منقله بکسر میم وسکون نون وفتحتین قاف ولام درونا اسم الت از نقل از باب نصر یعنی فلادبرک مر بفتح میم وتشدید وراء مهمله کلنک وبیل جمع مرود رسن رابنی کویند جمع سراء سنروف بفتح سین معجمه وضم راء مهمله مشدده وسکون واو وبفاء تخفیف دابحه تظم ظاهرا اکار بفتح همزه وتشدید کاف وراء مهمله برزکر جمع اکره این سه بیت از ملحقات است العلم السادس والاربعون فی بحر المضارع وقد مر ذکره این قطعه در بحر مضارع اخرب مثمن است از دو بار مفعول فاعلاة ومفاعیل فاعلاة

سی بیت از ملحقات

باشد عقرب چو کژدم است وحمة نکهر نیش ابرة نیش
جعبه وقضة چون کنار کیش عقرب بفتح عین مهمله وسکون
قاف وفتح راء مهمله وباء منقوطه کژدم وعقارب دم سد با
عقربه کژدم ماده ودوال تراز وبند دوال نعلین
جمع هردو عقارب وعقرب نام برجیست بر آسمان حمه
بضم حاء مهمله کژدم ابره بکسر همزه سوزن ونیش کژدم
وسوزن ابر جمع ابره جعبه بفتح جیم وسکون عین مهمله
وباء منقوطه تیردان جمع جعاب جفیر بجیم وفا وراء مهمله
بوزن فعیل تیردان بزرگ جمع جعار وقضه بفتح واو وسکون
فا وضاد معجمه تیردان خالی جمع کنائن وکنانه تیردان ونام
پدر قبیله است فانسو قوم ملیت اعصار گردباد چون نکباء
کوژ شمال باد جنوب ضد صبا پس دبور پیش اعصار
بکسر همزه وسکون عین وصاد وراء مهملات گردباد
جمع اعاصیر ونکبا نه بفتح نون وسکون کاف وباء منقوطه
وعصر بادی که میان چهار معروف باشد از چهار نوع
نکبا که از میان صبا وجنوب آید آنرا ازیب گویند ونکبا
که از میان صبا وشمال آید آنرا صابیه گویند ونکبا
که از میان شمال ودبور آید آنرا جربیا گویند وآن
سرد است ونکبا که از میان جنوب ودبور آید آنرا

سیف

سیف گویند وآن نام گرمست شمال بفتح شین معجمه باد دست
راست کسی که روی از قبله و پشت بمشرق داشته باشد
جمع شمالات وشمائل جنوب بفتح جیم وضم نون وباء منقوطه
باد دست چپ او جمع اجنب وجنائب صبا بفتح صاد مهمله
وباء منقوطه باد پس پشت او جمع اصبای دبور بفتح دال وضم
باء منقوطه وراء مهمله باد پیش روی او جمع دبور حمی تب
وصداع وفؤاد وکباد هست درد سر ودل وجگر جرح
وقرح ریش حمی بضم حاء مهمله وفتح میم مشدده تب
جمع حمیات مصدر حمی از باب علم یعنی گرم شدن صداع
بضم صاد ودال وعین مهملات درد سر مصدر صداع
از باب فتح یعنی شکافتن وبد وغم کردن کله گوسفند فواد
بضم فاء وهمزه ودال مهمله دل ودرد دل یافتن جمع
افئده مصدر فاد از باب فتح یعنی بر دل کسی زدن کباد
بضم کاف وباء منقوطه ودال مهمله درد جگر مصدر
کبد از باب ضرب یعنی بر جگر کسی زدن جرح بفتح جیم
وسکون راو حاء مهملتین ریش جمع جروح مصدر از باب
فتح یعنی خسته کردن قرح بفتح قاف وسکون راو حاء مهملتین
جمع ریش قروح مصدر از باب فتح یعنی خسته کردن
وریش آوردن ظهر است پشت وبطن شکم فرو پوستین

بیت ضرب شی

اَلِیَه نَعَامَه دنبه شتر مرغ و نَعجَه میش

ظهر بفتح طاء معجمه وسکون هاء ورای پشت
وچهارپای بارکش وسوی کوتاهتر از پر مرغ وراه درشت
جمع اظهر وظهور وظهران وزمین بلند را نیز کویند
وظهر البلد بیرون شهر بطن بفتح باء نقطه وسکون
طاء مهمله شکم وقبیله جمع بطون وسوی دراز تر پر مرغ
جمع بطنان وزمین نشیب را کویند بطن البلد اندرون
شهر عربه بفتح فاو سکون رامهمله پوستین جمع فراء
الیه بفتح همزه وسکون لام وفتح یای تحتانیه دنبه وکوشت
نشیکاه وکوشت بن انکشتری انکشت ابهام نعامه بفتح
نون وعین مهمله واحد نعام یعنی اشتر مرغ ونعامه نشانه
دیوار که بر سوی صباه بود وچوب میان دو چرخ که
بر دیوار سر چاه نهند ونشانی که در بیابان باشد ونجیب
دریا انچه در زیر قدم باشد جمع نعائم ونعامه نام اسب
ولقب مرد نیز نعجه بفتح نون وسکون عین مهمله وجیم
ماده میش وماده کاو دشتی جمع نعاج حانوت چون دکان شده

حِلیت انکشت باشد غری سریشم وشرط و دبق سریش

حانوت بحاء مهمله وضم نون وتاء فوقانیه دکان جمع
حوانیت حِلیت بکسر حاء مهمله وسکون لام وکسر تاء فوقانیه
امده وسکون یاء تحتانیه انکشت صمغیست غرا بفتح غین معجمه

الکل سیاپلک چو انجل فراخ چشم اشهل تو میش چشم شمر چون قوانه ختین

وراء مهمله والف مقصوره با کسر وعین الف مهمله سریشم
ماهی مصدر غروان باب نصر یعنی سریشم بر چیزی زدن
شرط بفتح تاء مثلثه وسکون راء وطاء مهملتین سریش
جمع شروط دبق بکسر دال وسکون بای نقطه وقاف سریش
در صحاح کوید چیزیست چسبان که بان مرغ را کویند وظاهرا
فتح تا نهجه نظم است این دو بیت از ملحقات بحر این قطعه
وقطعه چید کردن نکست شمع موم ونف بفرج ناشته
چید سر شادن وخشف غزالست ورشا اهو بره شمع بفتح
شین معجمه وسکون میم وعین مهمله موم جمع شموع نهب
بفتح راء معجمه وسکون یاء تحتانیه وفادرهم ناسره ومصدر
از باب ضرب یعنی بهرج شده ناسیم وخراسید ان بهرج بفتح
باء نقطه وسکون هاء وفتح راء مهمله وجیم معرب
نبهره ناسره وبهرج باطل انهرجید بفتح جیم وکسر یاء
تحتانیه مشدده ودال مهمله سیک وسره جمع جیاد
وجیاد شادان شین معجمه ودال مهمله اهو بره جمع
شوادن فاعل از شدن از باب نصر یعنی بناز شدن
اهو بره از مادر خشف بکسر خاء معجمه وسکون شین معجمه
اهو بره که قوت کرفته باشد غزال بفتح عین وزاء معجمه
اهو بره که در حرکت امده باشد شوی غزاله جمع غزله

رشانه بفتحتین راء وشین معجمه وهمزه آهو بره که در رفتن
درآمده باشد جمع رشا نقبه سوراخست ومنجل داس
بیرم کردن گلستان ما شبیست کلوب انبر بخشا دارد نقبه بضم
ثاء مثلثه وسکون قاف وباء منقطه سوراخ وگویند همه
وما به النقش وجزان منجل بکسر میم وسکون نون وفتح جیم
داس وبنده مرام جراحته جمع مناجل واسم آلت از نجل
از باب نصر یعنی پوست باز کردن وبنیزه زدن وبیرون
آوردن بیرم بفتح باء منقطه وسکون یاء تحتانیه وفتح را
مهمله در صحاح بیترتنیک گفته ودر مهذب بسمود
آهنین ودر صحاح بیاء النجار وتیغ کرده بر گرفته که کرمی
میدکلبتان بفتح کاف وسکون لام وفتح باء منقطه وتاء
فوقانیه اسبر در مهذب انگشت شور گفته جمع الکالب
منشار بکسر میم وسکون نون وشین معجمه وراء مهمله
اره جمع مناشیر شیخ فانی یعنی هر هیبیاست زال خیربون
شعله عجوز ودزد بیش شهیره شیخ بشین معجمه وسکون
یاء تحتانیه وخاء معجمه گذشت در قطع ثمره میوه فانی فناء
وفون نیست شونده ونا پاینده جمع فانون اسم فاعل
از فنا از باب علم یعنی نیست شدن وبد پنهه ولکی
نقبا فانی گویند یقن بفتحتین باء تحتانیه وفا آنکه بغایت

به پیری

به پیری رسیده باشد هرم بکسر ها وتشدید راء منجم
پیر مونث هم هرم بفتح ها وکسر راء مهمله سخت پیر
جمع هرمون وهرمی فاعل از هرم از باب علم یعنی سخت پیر
شدن خیزبون بفتح خاء معجمه وسکون یاء تحتانیه وفتح
راء مهمله وضم باء منقطه زال یعنی زن پیر شهله بفتح
شین وسکون هاء زن سخت پیر عجوز بفتح عین مهمله
وضم جیم وزاء معجمه زن پیر وگاو پیر وسرایام شمشیر
وجمیه جمع عجایز وعجز ونیز نام زنیاست ومیرا
گویند مفعول بمعنی فاعل از عجز از باب نصر یعنی پیر شدن
دردبیس بفتح دال وسکون راء وفتح دال دیگر مهملة وکسر با
منقطه وراء مهمله سخت پیر علو بالاسفل یعنی ذیل
دامن بضر کویتک جدم وبنیان واساس اصلست وشرفه
کنگره علو بضم عین وسکون لام وتخفیف واو بالا از علو
بفتحتین وتشدید واو از باب نصر یعنی بلند شدن
غالب گشتن وبرتر چیزی شدن وبزرگوار شدن
سفل بکسر وضم سین مهمله وسکون فاء یعنی مصدر
سفاله از باب نصر وکرم یعنی سفله شدن وفرو شدن
ذیل بفتح ذال معجمه وسکون یاء تحتانیه ولام دامن جامه جمع
اذیال وذیول ومصدر از باب نصر یعنی دامن در زمین

کسیدن وخراسیدن قصر بفتح قاف وسکون صاد وراء مهملتین کوتاه کردن وقت نماز دیگر جمع قصور ومصدر از باب نصر یعنی باز داشتن وشکستن وبر کردن کسی زدن وبن دیک امدن وکم کردن نماز وبریده فروکذاشتن وچیزی برکسی فرود داشتن وکوفتن جامه وشستن جذم بکسر جیم وسکون ذال معجمه اصل چیزی وبن دندان وگویند درخت بفتح جیم مصدر از باب ضرب یعنی بریدن بنیان بضم باء منقوطه وسکون نون وباء تحتانیه بنا دیوار جمع ابنیه ومصدر از باب ضرب یعنی بنا کردن ونن بخانه بردن وچون بنا سقف بر دیوار است اصل اساس بفتح همزه وسینین مهملتین بنیاد واصل بنا جمع اساس واسس شرفه بضم شین معجمه وسکون راء مهمله وفا کنکره جمع شرف ومال برگزیده واشرفه گویند وقیل که در اصل از شرف از باب کرم یعنی بزرگوار شدن مقدم العین است وماق ومؤق وموق ماق وماقی چشم ومؤخرش دنبال العاز لحمیزه مقدم العین بضم میم وسکون قاف وکسر دال مهمله وماقی بفتح میم وسکون همزه وبا الف وکسر قاف ومخفف باجم ماق وامآق وماقی ومعرق بضم میم وسکون را با همزه وقاف جمع آماق وامآق

وماق

مقود افسار است ومخلاة وعلیقة تو بره

وماق با الف با سکون همزه وقاف مجموع گوشه چشم از سوی بینی وموق لواق وانچه با لاو ونزه بوشند بجهت دفع سرما واحمق وبی عقل را گویند جمع امواق موخر بضم میم وسکون واو وکسر خاء معجمه وراء مهمله گوشه چشم از سوی هانال خاء معجمه اسم فاعل از باب ضرب یعنی بیخ گفتن بیهوده وبیحقیقت وسخره را بجهه بیهوده گفتن هانال گویند چون گوزن ولوزن بادام است مججه خانه ریز چون سرطراطت بالوده مشتمن بر وره جوز بفتح جیم وسکون واو وزاء معجمه معرب گوز واحده جوزه بفتح جمع جواره ومصدر از باب نصر یعنی نرم راندن ستور چون اشغ میانه چیزی وجوزا گویند کوسفند میان سفید جمع اجواز وجوزا بنام برجلیت واسمان گوز بفتح کاف وسکون واو وزاء معجمه بادام واحد لوزه عجه بضم عین مهمله وتشدید جیم خاء نکیه بعضی از شانها نفح عین بتصحیح کرده اند وظاهر است جمع عجج سرطراطت بکسر سین وراء اوط مهملة بالوده سمن بضم میم وسین بروانکی وفربه اسم فاعل از تسمین یعنی فربه کردن مطبوخ بخته مغرفه کفکیر دقن جو وگویند أنفیه اتفیه دیک پایه وطبخی پاتله بضم همزه وکسر همزه وسکون ثاء مثلثه وکسر فاء وتشدید یاء

باء تحتانی بایه جمع اثافی طنجیر بکسر طای مهمله وسکون
نون وکسر جیم وسکون باء تحتانیه وراء مهمله یا تله
یعنی هر کاره ریک جمع طناجیر مشط شانه دلق کهن منساة عصا
مرط وکسا کلیم بود اربعین چله مشط بضم میم وسکون
شین معجمه وطاء مهمله شانه جمع امشاط مصدر ان
مشط بفتح میم از باب نصر یعنی شانه کردن موی مشط القدم
استخوان پشت پای الکتف استخوان شانه ومشت کیاهست
دلق بفتح دال مهمله وسکون لام وقاف شمشیر از غلاف
برکشیدن ومصدر از باب نصر وبمعنی کهنه یافت نشد
فاما مشهور راست منسأة بکسر میم وسکون نون وفتح سین
مهمله وهمزه عصا جمع مناسی اسم آلت است از نسو
از باب فتح یعنی راندن بعصا مرط بکسر میم وسکون راء
وطاء مهملتین کلیم از پشم یا از خز در مهذب گوید
تو علیست از چادر وگویند کلیم چهار سو جمع امراط ومروط
کسا بکسر کاف وسین مهمله وصد کلیم جمع اکسیه اصل
کسا واو بعد از الف با همزه بدل شد است بمعنی مفعول
از کسوة از باب نصر یعنی جامه وکسی پوشیدن اربعین
بفتح همزه وسکون راء مهمله وفتح باء بنقطه وعین مهمله
عدد چهل گویند اما در عرف چله را گویند یعنی چهل روز

که کسی

که کسی در خلوتی می نشیند وبعبادت وذکر حق مشغول باشد
سطر او زبر ورقم وخط وسفرچه کتاب تفتیش وبحث کاوش وفحص مسئله
سطر بفتح سین وسکون وفتح طاء وراء مهملات خط جمع سطور
واسطار واسطر جمع اساطیر وسکون طاء مصدر
از باب نصر یعنی نوشتن زبر بفتح زاء معجمه وسکون باء
بنقطه وراء مهمله نوشتن ویاد زدن وجامه بر اشتن
مصدر نصر وجلس از جامه سفر بکسر سین مهمله
وسکون فاء وراء مهمله کتاب ونامه جمع اسفار وبفتح
سین مصدر از باب ضرب یعنی نوشتن فتش بفاء وتاء
فوقانیه وشین معجمه مصدر تفعیل یعنی واز جستن
بکاویدن عبارت از آنست بحث بفتح باء بنقطه وسکون
حاء مهمله وثاء مثلثه باز جستن ومصدر از باب
فتح فحص بفتح فاء وسکون حاء وصاد مهملتین بنابر
او جستن مصدر از باب فتح مسئله بفتح میم وسین
مهمله مصدر از باب یعنی پرسیدن وخواستن
ظاهر اکاویدن یعنی این چهار لفظ است منحاة بنده باشد
منقار اسکنه منتخب منه شرک چه بود دام و فخ تله
منحاة بکسر میم وسکون نون وحاء مهمله وطاء فوقانیه
زنند جمع مناخیب اسم آلت از نخب از باب نصر یعنی

ترا سیدن منقار بکسر میم وسکون نون وقاف وراء
مهمله استکنه وخبك مرغ جمع مناقر اسم آلت از نقر
از باب نصر یعنی چوب بر کردن ودانه برچیدن مرغ
وبوق زدن وعیب کردن وطنبور زدن وافشا کردن
اسب را بر وجهی که زبان بکام جنبد منقب بکسر میم وسکون
ناء مثلثه وفتح قاف وباء منقطه مته جمع مناقب اسم آلت
از نقب از باب نصر یعنی سوراخ کردن شرك بفتحتین
شین معجمه وراء مهمله واحد شرك یعنی دام وراه
جهرود صحاح گوید معظم الطریق ووسط فخ بفتح
فاء وتشدید خاء معجمه ناله که بان شکار کنند جمع فخاخ
معیار بکسر میم وسکون عین مهمله وباء تحتانیه
وراء مهمله ترازوی روز سحر یعنی سنگ ترازو جمع
معایر در مهذب گوید پای سنگ عمود بفتح عین
مهمله وضم میم ودال مهمله شاهین ترازو وستون
وچوب خیمه جمع عمد وعمد نیز اعماد فلس بفتح فاء وسکون
لام وسین مهمله پل ودستر وگذشت کفه بفتح
کاف وتشدید فاء پله ترازو ودام صید وزنگار
صدور ودست جمع کفف وگوشت بن دندانرا
که میان دندان برآمده باشد کفه گویند وبفتح کاف

بله

پله ترازو را گویند ولیس از چهار بیت از ملحقات
اریکه بفتح همزه وکسر رای مهمله وسکون یاء تحتانیه
تخت آراسته جمع ارائك وحراحفی که گوشت تو بر تو دارد
وهنوز پوست نرسته اریکه گویند اناء بکسر همزه ونون
ومد جای آب جمع آنیه لیس اوانی ظرف بفتح ظای معجمه
وسکون راء مهمله وفاء بار دان جمع ظروف وظرف
نیز مصدر از باب کرم یعنی ظریف شدن وعاء بکسر واو
وعین مهمله مد بار دان جمع اوعیه وخانه ترازو را
نیز وعا گویند جری بفتح جیم وکسر رای مهمله وهمزه
دلیر فعیل از جرائت از باب علم یعنی دلیر شدن
مرض بفتحتین میم ورای مهملتین وضاد معجمه بیماری
وخستگی جمع امراض ومصدر از باب علم یعنی بیمار
شدن عرض بفتحتین عین وراء مهملتین وضاد
معجمه کالا وقماش خانه وخواسته وهرچه بجز باید
جمع اعراض وغایت را نیز غرض گویند قشب بقاف
وشین معجمه وباء منقطه جامه نو جمع قشب از قشابه
از باب کرم یعنی نو شدن وقشب نیز زهر داده شده را
گویند فعیل بمعنی مفعول از قشب از باب ضرب زهر دادن
وزهر در طعام کردن وقشب شمشیر نو جلا داده وحریه

خرما را نیز گویند عَیبه بفتح عین مهمله و سکون
یاء تحتانیه و باء بنقطه و مد جامه دان جمع عِیَب و عِیاب
و عیبات خِبا بکسر خاء معجم و باء بنقطه و مد پرده و گویند
خیمه پشمین دان و عمود یا سه عمود مسد اند جمع اخبیه
عَبا بفتح عین مهمله و باء بنقطه و مد گلیم خرد جمع غبا

نمیر آب گوارنده دان و ازرق صاف ثمد غدیر کم آب و خضاره دان دریا

نمیر بفتح نون و کسر میم و سکون یاء تحتانیه و راء
مهمله آب گوارنده خوب پاک و نام پدر قبیله است
و فعل از نمر از باب علم یعنی پلنگ رنگ شدن ازرق
بفتح همزه و سکون زاء معجم و فتح راء مهمله و قاف آب
صاف و سبز چشم و تیغ تیز روشن و نام شخص است
از ازارقه که صنفی اند از خوارج که منسوب باویند ثمد
بفتح ثاء مثلثه و فتح و کسر و سکون میم و دال مهمله
آب جمع ثماد غدق بفتحتین غین معجم و دال مهمله
آب خضاره بضم خا و ضاد معجمتین و راء مهمله دریا
غدیر بفتح غین معجم و کسر دال و راء مهملتین
آب گرد در دست جمع غدره و غدران و لغدیه قنطره
بفتح قاف و سکون نون و فتحتین طاء و راء پل که بدان
بگذرند جمع قناطر و مصدر از باب قتل یعنی پل بستن

وعام

و عام کردن قنطار یعنی چهار هزار دینار گویند پوست
گاو پر زر و باسم عمیق بعین مهمله و قاف شرف و راهی
دور و فعل از عماقه از کرم یعنی ژرف شدن و دور شدن
نهر بفتح نون و سکون ها و راء مهمله جوی بحر این قطعه
و قطعه ... خارج برون
جمن بخ زحلوفه پچپله داخل درون طبق ضوضاست
سغله خارج بخاء معجم و راء مهمله و جیم معجم بیرون
خیزی و بیرون شونده اسم فاعل از خروج از باب
نصر یعنی بیرون آمدن آمد بفتح و سکون میم داخل
و بدال مهمله بح و سکون میم مصدر از باب نصر یعنی
نخ لستن آب بحریات جمع جامه آمده همچو خدم و خادم
زحلوفه بضم زاء معجم و سکون حاء مهمله و جیم لام
و فا لشان خریدن کودکان از بالای لسبه ببایان
از جمع زحالف و زحالیف یعنی لغزیدن و گویند جای
سنراسیب لسو مصدر از آن زحلفه یعنی دیگر آید
خجله فارسی خوملیت دال بدال مهمله و خاء معجم
درون خیزی و درآینده اسم فاعل از خول از باب
نصر یعنی درآمدن طبق بفتح طاء مهمله و باء بنقطه
فوقان طبق و نه طبق آسمان و کره مرصان و کله

ملخ و یاران عام و سنب فنات لنیت و سرهنك استخوان
نتك كه در میان مهرهاء لنیت باشد جمع طاق و اطاق
و بنیز هیك و بلنیز روز نال بنطق كویند صوصا
بفتحتین مشعله یعنی او در سر دمان مانیم دیكر و صوصاة
مصدر بمعلله یعنی بانك داروغة خرتز امد بطیخ خربزه
چون كعك كالی و قرص كلیچه لیبافله داروغه بدا لی
وضم باء بنقطه و سكون واو و عین معجم هند وجری
بفارسی فوملیت بطیخ بكسر بتین باء بنقطه وطاء
مهمله مشدده و سكون یاء تحتانیه و خاء معجم
خربزه كعك بفتح اول و سكون عین مهمله نان كاك
واحد كعكة قرص بضم قاف و سكون راء و صاد مهملتین
كلیچه واحد قرصه جمع اقراص و قرصه مصدر بقرص
از باب نصر یعنی روانه شدن و بیحال كردن لباء
بكسر لام و فتح باء بنقطه و همزه فله یعنی اول شیر مصدر
از باب فتح یعنی كسی را فله دادن و فله دوشیدن
قنفذ چغار لیث سلحفاة سنك لیث ضب سوسمار
ضفدع بزغ و دلق دله قنفذ بضم قاف و سكون نون
و فتح فا و ذال معجم خار لیث جمع قنافذ مونث قنفذه
سلحفاة بضم سین و فتح لام و سكون حاء مهمله و فا

وتاء

وتاء تانیث كشف ماده جمع سلاحف مذكر سلحفا ضب
بفتح ضاد معجم و تشدید باء بنقطه سوسمار و سكونه
خرما و كنیه جمع ضباب در دم سبل شیر هر دینك كه از
خون اید كنادكی بغل و بیماری كوشت و فرنجی را
ضب كویند ضبه سوسمار ماده و ضب بین و مصدر
از باب نصر یعنی دوشیدن شتر از باب علم یعنی بیمار شدن
سوسمار و ضفدع بكسر ضاد معجم و سكون فاء و فتح دال
و كسر مهملتین چغر یعنی مكل و استخوان اندرون سم اسب
و دروغ بین كویند جمع ضفادع ضفدعه و زغ ماده دلق
بفتحتین دال و لام و قاف معرب دله جمع دله چكاد و مفرق
فرق و دماغ و معز ام الدماغ جای وی جمجمه كله جبهه بفتح
جیم و سكون باء بنقطه چكاد یعنی پیشانی اسب جمع جباده
نكوه مردم و خاری و جمع راجبه كویند و نام منزلیست
از منزلها ماه و انجیار شانه است و از اجبه الاسد
كویند و مصدر جبهه از باب فتح یعنی بر پیشانی زدن
و كسر از شئ ان كاری باز داشتن مفرق بفتح میم و سكون
فاء و كسر و فتح راء و فات یعنی جای شدن سر كه موی
و كسته سر كویند و سره و ای را نیز معرف كویند
جمع مفارق اسم مفارقه از باب نصر یعنی جدا كردن

معیاجه تراز دو سنجه بدان عمق ... شاهین و فلس کفته چه تاله یل و تله

میان دو سر دماغ و کسر دال و تشدید میم مهمله
و غین معجم جای مغز حمجمه بضم جیم و سکون میم اولکاسه
سر و قدح چوبین و عود سور و جاه که در زمین
سوره‌سان کنده باشد جمع جماجیم طلق و مخاض درد زه و
مغیل شیر حمل اوده غز شری حدیثی نقطه اثله طلق
بفتح طاء مهمله و سکون لام و قاف درد زادن و نام داروی
نرم طاق روزی کرم و نه سرد و طلق الیدین کشاده
دست و جه طلق روی کشاده و لسان طلق زبانی روان
مخاض بفتح میم و خاء و ضاد معجمتین درد زادن و شتران
آبستن و مصدر سعی و اسم مکان و زمان از خفض
از باب نصر یعنی در آب شدن در شوار بدن شراب
و در کاری شروع کردن غیل بفتح غین معجم و سکون
یای نقطه نام شیر که زن آبستن دهد و ساعد فربه
و آب که برروی زمین رود آدره بضم همزه و سکون
دال و رای مهملتین عربی باد خایه آستر بفتح شین
معجم و راء مهمله و فضا بله و سرخچه و دست لسان
شین در زمین سلی جدیث بضم جیم و فتح دال و کسر
رای مهملتین و تشدید یا ابله نقطه بفتح نون و سکون
قاف و طای مهمله ابله دست و احد نقطه و ضع ان

یعنی نعره که برخلاف عادت بروی ...

القطعة التاسعة والاربعون في بحر المجتث وقد مضى ذكره

بچه که آخر شیر شود علوق تنها که و آن گونه بیاید بقا بله
وضع بضم واو و سکون ضاد معجم و غین مهمله در لغت باکی
باز کردن زن و گویند در حال حیض باز کردن و مصدر
از باب فتح علوق بضم عین مهمله و لام آبستن شدن
زن و چون بسته شدن مصدر از باب علم بتن بفتح باء بختا
و سکون تاء فوقانیه بچه که نگونسار آید قابله بقاف
نقطه و لام دایه که بچه بر کیرد مطوخ بخته مغز و کفکیر
و فگود جوش اثفیه دیک پایه و طنجیر پاتله مطوخ بطاء مهمله
و باء نقطه و خاء معجم حبری بخته اسم مفعول از طبخ از باب
نصر یعنی بختن معرفه بکسر میم و سکون غین معجم و فتح رای
مهمله و فا کفکیر مغارف اسم آلت از غرف از باب ضرب
یعنی خوردن بکفکیر از دیگ و آب برداشتن بدست
و پوست را خور دادن و پیدا بدن فور بفتح فاء و سکون
واو و رای مهمله جوشیدن دیگ و خشم و مانند آن
مصدر از باب ... و جسم و اکنون را فور ...
و ضاد و سکون ها مصدر از فتح یعنی با آب بر زدن
و باب رسیدن از جاه و در جوی رفتن و جوی کندن
نول بفتح نون و سکون واو عطا دادن از باب نصر و نول
و جولاه را نول گویند و آن چوبیست که جامه بر آن بیچند

عمیق ژرف بود هر جوی و نول عطا ... غیر آب گوارنده دان و

كسوة و رخت خانه چون بيلك و آتش زنه وغيره وابن جني آت
كه واحد ندارد و طاقت ذاة و منفعت و عطار را نيز گويند
اصلش معونه بود الف را عوض از ها آورده‌اند ساع بكسر
سين مهمله و ياء تحتانيه و عين مهمله كامكل صعود
بفتح صاد و ضم عين و دال المهملتين سرها لاجمع صعايد
وصعد شكوفه در درون خ وشتر كه بچه خود بيفكند و بچه
ديگري شير دهد و راه در كوه و استوار و غول از بصمتي
از باب علم يعني بالا برسيدن و در رود در رسيدن تا نقش
بنون و قاف و راء مهمله ناوه و خمير دان لا كيت كه
دندان آرد سر نهند و پوست خسته خرما و ظرفيست
از بيخ درخت و دراسند كنند فعل از نفر كه درميان شعان
كوشت و نقير و لصل را گويند فلاة كريد النفراء الإلا
ملاط بكسر ميم و طاء مهمله كل و كاه كه درميان دو خشت
كردن و ملاط پهلو را گويند و گويند پهلوي شتر
امام بكسر همزه بيشش عان و بينوا و دره بنا جمع ائمه
در صحاح گويند چو بيست كه بنا بدان بنا كنند و كنا
و ناحت زمين و ناخت راه امام گويند بناي بفتح باء
بنقطه و تشديد نون و مد را نه جمع بناء وه و مضاد
از بني از باب ضرب يعني بنا كردن نهيق بنون و قاف

بروزن قتيل بانگ خر و مصدر از باب ضرب يعني بانگ
كردن خر خوار بضم خاء معجمه و راء مهمله بانگ گاو و مصدر
از باب ضرب يعني بانگ كردن اسب صلصله بفتح صادين
و سكون لام اول بانگ آهن و سفال و مانند آن و شتر
بانگ اسب و مصدر از باب فعلله يعني بانگ كردن
آهن و مانند آن نغيب بنون و غين معجمه و باء بنقطه
بر وزن غريب بانگ كلاغ و مصدر از باب ضرب يعني
بانگ كردن كلاغ طنين بطاء مهمله و نونين بر وزن
بانگ مگس و بانگ پشه و بانگ زنبور در طشت و
مصدر از باب ضرب يعني بانگ كردن مگس و زنبور
و پشه نباح بضم نون و باء بنقطه و حاء مهمله بانگ
سگ و آهو و مصدر از باب ضرب يعني بانگ كردن
سگ و از باب فتح بانگ كردن ماغ بضم عين مهمله
و بانگ كرك و شغاد مصدر از باب يعني بانگ
كرك و سگ و شغاد هدير بانگ كبوتر صرير بانگ
قلم ضباح بانگ روبه و عوعه بانگ او
هدير بفتح ها و كسر دال و راء مهملتين بانگ كبوتر
و بانگ شتر و مصدر از باب يعني بانگ كردن كبوتر
و كشن شتر چوشيدن و بفتادن صرير بفتح صاد و راء

مهملة بانگ کردن قلم و بانگ درو بانگ تخت و بانگ
نعلین و بانگ ملخ و مصدر از باب ضرب یعنی آواز کردن
قلم و درو با الان شتر و محمل و مانند آن صاح بضم صاد
معجمه و باء بنقطه و حاء مهمله بانگ روباه و مصدر از باب
فتح یعنی کردن اسب وضبح بانگ اسب وعوعه بفتح واوین
وسکون عین اولی بانگ اوی یعنی شغال و بانگ کرک
جمع وعاع و مصدر از باب فعلله یعنی بانگ کردن
سگ و مانند آن القطعة المخبون من بحر المتقارب وقد مضى
ذکره مرارا این قطعه در بحر متقارب مثمن محذوف
و ارکان دوبار فعولن فعولن فعول باشد و خیر ملخص بود
مختصر سوی خیر لعمر ابی الاماکر و خیر بجیم وراء مهمله مختصر
تعیل از وجاه از باب کرم یعنی شدن سخن ملخص بخاء
معجمه و صاد مهمله اسم مفعول از تلخیص یعنی هویدا
کردن و چون حذف وزاید از کلام است پس از ملخص
مختصر بخاء معجمه و صاد و راء مهملتین اسم مفعول از اختصار
یعنی کوتاه کردن سخن و اختصار بیزاد کوتاه ترین کرفتن
تکیه بر دست بر پهلو نهادن سوای بکسر سین مهمله
و قصر و فتح سین و مد بمعنی غیر و عدل و راستی لعمر بفتح لام و عین
مهمله و میم ابی الاماکر بکسر همزه و تشدید لام مکسر

واکر

واکر مرکب از آن باشد تنفس اکر بیان باشد کاین
وکائن وکی کاف وکائی یعنی کم اند و خبر کاین همچنین
کاف و همزه و تشدید یاء مکسوره منونه بوزن کفعل
اصلش ای کاف در وی در آورده اند یعنی کم چیزی کرده
وعدد بسیار خابده و مد و تنوین را در غیر علم عروض
تنوین نوشته مکرر کاین و در کاین چهار لغت دیگر
کاء بوزن کفی وکی بوزن کیع این پنج لغت کم خبریست
و از خبریست از عدد و بسیار کم رجل عندک یعنی بسا
مرد که نزدیک تست القطعة الاحدی والمخبون من بحر
الخفیف وقد مر این قطعه و قطعه من و عن بکبیت و عام
این قطعه از ملحقات است نوعهای لغت زمین بشنو
اولا اصلی آنهم عاد واین قطعه از انواع لغت عرب
ده نوع مذکور است اول لغت اصلی که در اصل موضوع
چون عماد بکسر عین مهملتین و دال یعنی ستون بلند
جمع اعمد پس مولد چون ضفدع و طاجن باز تشخن و طجن
ای اشنا دویم لغت مولد که در اصل موضوع است
فاما در لغت اصلی کرفته اند چون ضفدع بکسر ضاد
معجمه و سکون فا کذشت و طاجن بطاء مهمله و جیم یعنی
تابه که نون بزند در آن و صعتش بیز کفته اند و تشخن

دو قطعه از صیل گذشت و طلحن یافت نشده و صولد
بدال مهمله اسم مفعول از تولید یعنی اصل چیزی
پیدا کردن و آن کو سفند بچه کردن **و زمعرب شناس**
صنج و دلق یلمق و قفش و بهرج است بیاد
سیم لغت معربست و آن لفظیست عجمی که عرب در زبان
تصرف کرده و از جنس کلام خود ساخته چون صنج بفتح صاد
مهمله و دلق و یلمق و قفش و بهرج که در اصل چنگ و دلق و
یله و کفش و نبهره بودند در عجم و تضجیج گذشت و معرب
بفتح عین و راء مهملتین و باء نقطه اسم مفعول از تعریف
یعنی کلمه که معرب باشد عرب کردن و سخن پاکیزه کردن
بتازی و خمار از بن استن و بد بودن گشته و سخن
گفتن از کسی و درست کردن **و زمعجم سخی و کسوه و**
فرق عدل و بغض و دوام و استغلاد چهارم لغت
معجم است و آن لفظیست عربی که عجم استعمال کند و از
کلام تازی نداند چون سخی بفتح سین مهمله و کسر خاء معجمه
و تشدید یا یعنی جوانمرد جمع اسخیا فعیل از سخاوة از باب
نصر یعنی جوانمردی کردن و کسوه بکسر کاف گذشت و فرق
بفتح فاء سکون راء مهمله و قاف گفته سر و جدا کردن
میان دو چیز از باب نصر و عدل بفتح عین و سکون دال

مهملتین

نبل شف ذفر ودیعه وجون فرو ظن بیع خفیه

داد و داد دهنده و گواه راست و حق و سر سنگ و قیمت
جمع عدول و عدل بی مصدر از باب نصر یعنی داد کرده
و سنجیدن کردن و برابر کردن چیزی از چیزی و بعضی در قطعه
سیر آب گذشت و دوام بفتح دال مهمله همیشگی و همیشه
بودن از باب نصر استغداد بسین و غین و دال مهملتین
مصدر استفعال یعنی ساختن و معجم یعنی مهمله و صار اسم
مفعول از تعجم **نبل و شف ذفر و دیعه و جون فرو و ظن بیع**
خفیه از اضداد پنجم لغت اضداد است و آن لفظی است که وضع
کرده اند از برای دو معنی متضاد ان یکدیگر چون
نبل بفتحتین نون و باء نقطه بزرگ و خورد شف بفتح شین
معجمه و تشدید فاء افزونی و نقصان و ذفر بفتحتین ذال
معجمه و فاء و راء مهمله بوی خوش و بوی ناخوش و ودیعت
بفتح واو و کسر دال و عین مهملتین امانت که بکسی دهی
و امانت که از کسی ستانی اسم از ایداع یعنی ودیعت فرا
دادن و فرا ستدن نا بفتح نون و سکون همزه باد در کردن
و دور شدن از باب فتح و قرء بضم قاف و سکون راء
مهمله و همزه و باء بفتح راء معجمه و تشدید یا سنگ و یعنی
بیع بفتح باء نقطه و سکون یاء تحتانیه و عین مهمله
خرید و فروخت جمع بیوع و مصدر از باب ضرب یعنی

خریدن وفروختن خفیه بضم خاء معجمه وسکون فا پنهان
واسنکار او اضداد بضاد معجمه ودالین مهملتین جمع
ضد است یعنی باهمتا ششم لغت مشترک وآن لفظیست
که زیاده از یک معنی دارد واز آن برای هر یک از آن
معانی علحده وضع کرده اند چون جاریه وعین وحاء
وبفتح کذشت مشترک بشین معجمه وراء مهمله اسم
مفعول از اشتراک بایکدیکر کردن مترادف جان وقلب وفؤاد
هفتم لغت مترادف وآن لفظیست که وضع کرده از برای
معنی لفظی دیکر از دو لفظ مترادفاه کویند وهر یک
از مترادف دیکری کویند چون جان وقلب وفؤاد
وبفتح مجموع کذشت ومترادف براء ودال مهملتین
وفا اسم فاعل از ترادف مصدر تفاعل یعنی هم پشت
شدن وبسیاری شدن مختلف در میان عرب وعجم جز وجوز وطاس وطست وتشت اثبات
هشتم لغت مختلف وآن لفظیست که اختلاف کرده اند
در آن عرب است باعجمی چون جز وجوز کذشت وطاس
بطاء وسین مهملتین طاس جمع طاسات طست بفتح
طاء وسین سکون مهملتین طست جمع طستات ومختلف
بخاء معجمه وفا اسم مفعول از اختلاف یعنی بایکدیکر
خلاف کردن ونزدیک کسی شدن وامد کردن

غسل ودبر ددا حقیقت دان نهم از لغات لغت
حقیقت وآن لفظیست مستعمل بمعنی اصل خود چون غسل بفتحین
غین وسین مهملتین یعنی انگبین ودبر وبنا وحقیقت
فعیله است از حق از باب نصر یعنی بدرست بداشتن
ودرست کردن وبحق بازیادن وسزاوار کردانیدن
ونزدیک کسی شدن غلبه کردن کسی را غسل ودبر ددا
حقیقت دان اری وقرّ مجاز دان ببدا اید
دهم لغت مجاز وآن لفظیست در غیر معنی اصلی مستعمل بجهت
مناسبت با معنی اصلی چون اری بفتح همزه وسکون راء مهمله
در اصل مصدر راست از باب ضرب یعنی انکبین مستعمل
قرّ بفتح قاف وتشدید راء مهمله حیری سرد در اصل
مصدر از باب نصر یعنی سرد کشتن ومجاز بفتح میم
وجیم وزاء معجمه مصدر از باب نصر یعنی بکذشتن
وبیدا قطعه ۲ بحر الخفیف وقت برابر این قطعه در بحر قطعه سابق
فرد فتح رجل بقلة الحمقا خرفه دان فرد ومنفرد تنها
فرد بفتح فا وسکون راء مهمله ودال معجمه خرفه
رجله بکسر راء مهمله وسکون جیم خرفه وراه کذر
است جمع دو یم رجل بقلة الحمقا مرکبست از بقله بفتح باء
نقطه وسکون قاف یعنی تره از حمقا بفتح حاء مهمله
وسکون میم وقاف ومد ومانت احمق وخرفه را

مهمه انکه بشتر بر راه کذر مسر وید نقلة الجفا کویند
فرد بفتح فا وسکون را مهمله ودال مهمله تنها
ویکانه جمع افراد منفرد بفتح فا و را مهملتین
اسم فاعل از انفراد مصدر از انفعال یعنی تنها شدن
معمعانست دفؤ وجو کرمی زمهریراست وبود [illegible]
معمعان بمیمین وسکون عین مهمله اولی سختی در
کرما دفؤ بکسر دال مهملة وسکون فا وهمزه کرمی
مجه شیر وشیم شیر را مجه بدان کرم شوند وسوراخ
دبوان مصدرات وفات از علم وکرم یعنی کرم شدن
حر بفتح حا وتشدید را مهملتین کرمی زمهریر
بفتح زا معجم وسکون میم وفتح ها وکسر را مهمله اولی
کرما سخت وباد سرد جمع زمهریرات و[illegible]
بفتح با نقطه وسکون را ودال مهملتین سرما و[illegible]
جمع برود مصدر از باب نصر یعنی سرد کردن
وسوهان [illegible] ودکل [illegible] وهند باکشتی
ارج وطیب وعبق [illegible] ورد بفتح واو وسکون دال مهملتین
کل واحد ورده [illegible] کلکون واسکلکون [illegible]
کویند جمع ورد ورد هند بکسر ها وسکون نون
وضم وکسر دال مهمله وبا نقطه ومد وقصر کشی

ارج

تاریخ تولد [illegible] سلطان خانم [illegible] ١٢٩٢ [illegible]

ارج بفتح همزه وکسر را مهمله وجیم جبری خوشبوی صفت
از ارج بفتحتین از باب علم یعنی خوشبوی شدن طیب
بفتح طا مهمله وکسر یا تحتانیه شد دو با نقطه
جبری خوشبوی وجبری پاک وجبری حلال صفت از طیب
از باب ضرب یعنی خوشبوی وپاک شدن عبق بفتح عین
مهمله وکسر با نقطه وقاف جبری که بوی خوش
در وکرفته باشد صفت از عبق بفتحتین از باب علم
یعنی بوی خوش در کسی رفتن نعم [illegible] وچاربا وسبع
ددجانه دشت ودام سرا نعم بفتحتین نون وسکون
عا وفتح عین معجم [illegible] بای دشتی
[illegible] سبع بفتح
سین مهمله وبا نقطه ولون دشت جمع حبوانات
وراء مهملتین سرای جمع دور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بفتح عین مهمله وضم جیم [illegible] جمع [illegible]
بفتح واو وکسر وسکون را مهمله بالای ران تا میان
جمع اوراک [illegible] بکسر را وسکون دال مهملتین و
وانکه از پس [illegible]

که تابع حرفی دیگر باشند و حرف مدی که پیش از حرف
روی باشد بی واسطه در شعر و خلیفه و جانشین سلطان
جمع ارادف و مصدر از باب علم یعلم یعنی در آمدن مثل
بکسر میم و سکون ثاء مثلثه مانند علم جمع امثال کهف بضم
کاف و سکون فا هم جمع الکفا شبه بشین معجمه و سکون
باء یک نقطه مانند و برنج جمع اشباه ند بکسر نون و شدید
دال مهمله هم جمع انداد خس چو کاه و سفت او بش
مینوشند دو خرا حلفاء خس بفتح خاء معجمه و شدید
سین مهمله کاه و سفت





بروج ۱۲	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
منقلب	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین
مزاج	آتشی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آتشی	خاکی	بادی	آبی	آتشی	خاکی	بادی	آبی
طبایع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					[illegible]
[illegible]	ل	ل	ر	[illegible]	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

